توانا بود هر که دانا بود

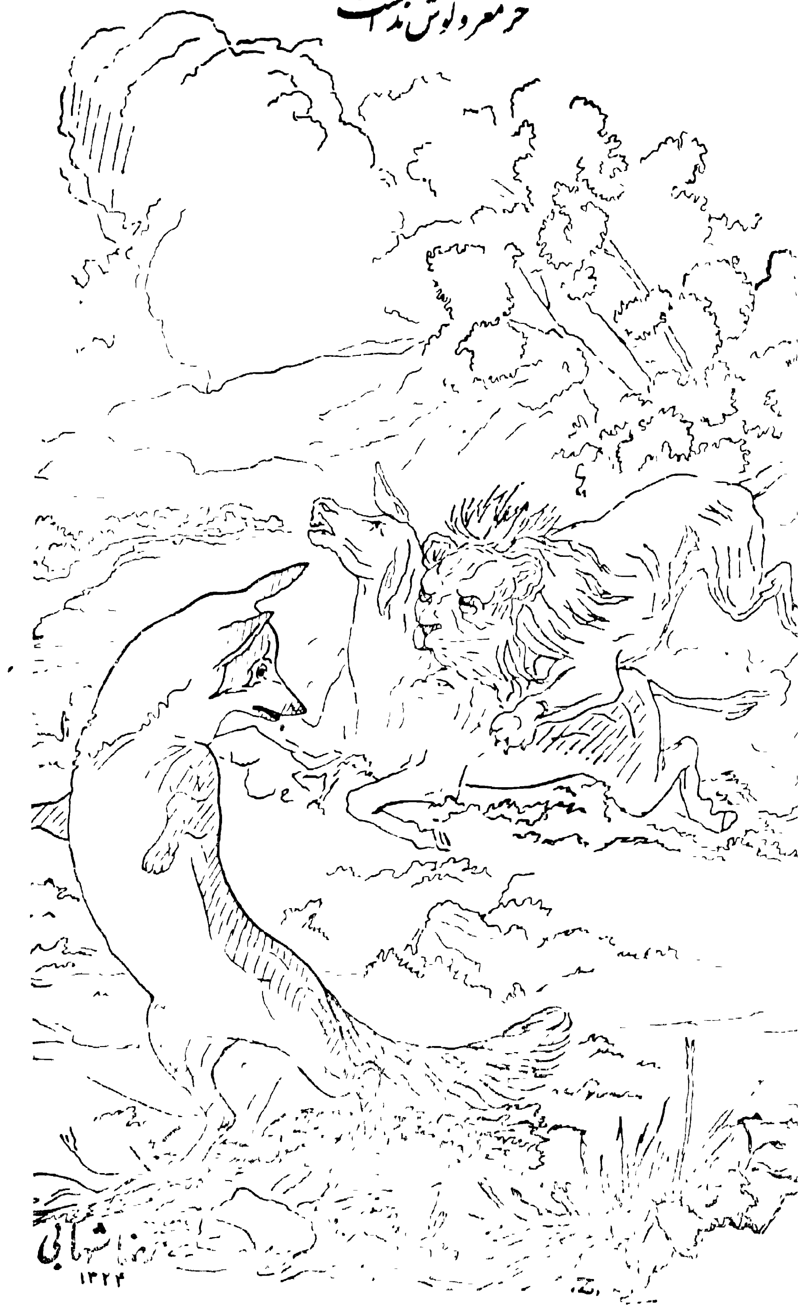
وزارت فرهنگ

کتاب پنجم پسران

۱۳۲۴

کتابفروشی و چاپخانهٔ علمی

خر مغز و گوش نداشت



خر مغز و گوش نداشت

گر (۱) - ملک - گازر (۲) - مرغزار - برانگیخت - مخدوم (۳) - پرخاش

شیری را گر برآمد و چنان قوت از او برفت که از حرکت باز ماند و در پی شکار نرفت. در خدمت او روباهی بود روزی باو گفت ملک مرض خود را علاج نخواهد فرمود؟ شیر گفت اگر داروئی بدست آید چرا و میگویند مغز و گوش خر دوای این مرض است و فراهم ساختن آن میسر نیست. روباه گفت اگر ملک اجازه دهد در این نزدیکی چشمه ایست و گازری هر روز بجامه شستن آنجا میآید و خری رختکش اوست و هر روز در آن مرغزار میچرد او را میفریبم و می آورم تا ملک مغز و گوش او را بخورد و باقی را ببنده بخشد. شیر این شرط را پذیرفت روباه پیش خر رفت و مهربانی بسیار نمود آنگاه پرسید که ترا رنجور می بینم سبب چیست؟ گفت این گازر مرا هر روز از صبح تا شام بکار میگیرد اما علفم کم میدهد. روباه گفت راه فرار آسان است چرا بدین رنج تن داده ای گفت هر کجا بروم در زحمت خواهم بود گفت اگر دستور مرا بپذیری ترا بمرغزاری میبرم که در آسایش

---

(۱) گر - جرب (۲) گازر - سفیدکننده جامه و پارچه (۳) مخدوم - آقا، خواجه

و بقیت زندگانی کنی خری دیگر را هم پیش از این رهنمائی کرده ام وامروز
در چراگاه و آسودگی میچرد . خرکه این حکایت شنید میل بآسایش و راحت
او را با طاعت روباه برانگیخت و باهم نزد شیر رفتند . شیر بخر حمله کرد
لیکن چون رنجور بود نتوانست او را از پای درآورد . خر گریخت روباه از
شکست شیر در شگفت شد و با خود گفت کدام بدبختی از این بیشتر که مخدوم
من خری لاغر را نتوانست بکشد این سخن بر شیر گران آمد و اندیشید اگر
اظهار ناتوانی کند آبروی خود میریزد فرمود هرچه پادشاهان میکنند
رعیت را نباید بر آن وقوف باشد برو وحیله ای کن تا خر باز گردد روباه پیش
خر رفت خر براو پرخاش کرد که مرا کجا برده بودی ؟ روباه گفت از کم
دلی عجب دارم آن شیر از سر مهر و وفا دست بتو دراز کرد و اگر خود را
[illegible] نکرده بودی احسانهای بسیار از او می دیدی ومن هم از رهنمائی
خود روسپید میشدم . خر بار دیگر فریب خورد و بازگشت . شیر در این
نوبت با او مهربانی بسیار کرد تا انس گرفت ناگاه برجست و او را از هم
پاره کرد و به روباه گفت من میروم دست و روی از خون بشویم و برگردم تا
مغز و گوش خر را بخورم . همینکه شیر رفت روباه مغز و گوش را خورد

شیر باز آمد پرسید که مغز و گوش خر کجا شد؟ گفت مهلت زنده باد اگر او مغز و گوش میداشت پس از آنکه حمله اول را دید باز فریفته نمیشد و بپای خود بگور نمیآمد.

۱- پرسش و تمرین - چرا شیر از حرکت باز مانده بود؟ - روباه با خر چه پیشنهاد کرد؟ - روباه خر گازر را چگونه فریب داد؟ - آیا شیر در حملهٔ اول توانست خر را از پای درآورد؟ - چرا؟ - در حملهٔ دوم چه طور؟ - پس از اینکه شیر خر را کشت روباه چه کرد؟ شیر از روباه چه پرسید؟ روباه چه جواب داد؟

۲- بنظر شما در این حکایت روباه چگونه حیوانی است؟ - شیر چگونه و خر چگونه؟ (از روی حکایت صفات آنها را پیدا کنید و بنویسید).

۳- این لغتها و جمله ها را معنی کنید: - شیری را گر برآمد - چرا بدین رنج تن داده ای - او را باطاعت برانگیخت - در شگفت شد - این سخن بر شیر گران آمد - پرخاش.

۴- این حکایت را برحسب مطالب بچند بخش میتوان تقسیم کرد[1]:

بخش اول: گری و بی قوتی شیر

---

(۱) باید کلیه حکایات را بهمین طریق تقسیم بندی و شماره بندی کرد تا مطالب مختلف از یکدیگر جدا شود.

بخش دوم = آوردن روباه خر گازر را نزد شیر

بخش سوم = باز آوردن روباه خر گازر را نزد شیر و از پای در آوردن خر

بخش چهارم = نتیجه حکایت = خر مغز و گوش نداشت.

این قسمتها را در حکایت پیدا کنید و حاضر باشید که هر قسمتی را در برابر همشاگردان شمرده بیان نمائید

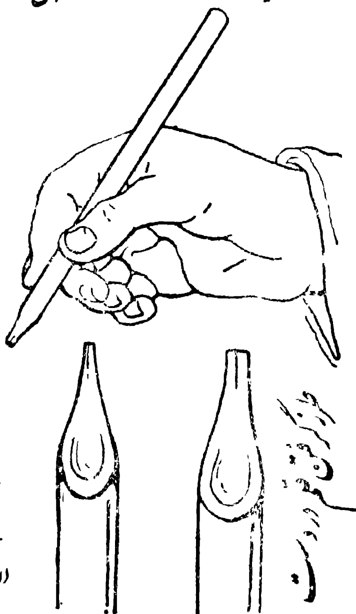
طرز نوشتن تکلیف

یک بار با دقت از روی درس بنویسید. ملتفت باشید که املاء کلمات تازه صحیح باشد در نوشتن نکات زیر را رعایت کنید:

۱- تکلیف را در روی کاغذ ربعی (خشتی) بنویسید فقط در یک روی کاغذ بنویسید و روی دیگر را سفید بگذارید(۱)

۲- در سمت چپ کاغذ یک سانتیمتر و در بالا و پائین و راست آن دو سانتیمتر حاشیه بگذارید.

۳- روی ورقه تکلیف قبل از شروع نوشتن در طرف دست راست بالای کاغذ



---

(۱) اگر در کتابچه مینویسید رعایت این نکته لازم نیست

روی خط اول نام خانواده و شخصی را بنویسید زیر نام روی خط دوم تاریخ را

بنویسید .

۴ - سعی کنید خط آن خوب و خوانا باشد .

۵ - عنوان تکلیف را با خط جلی در آغاز و در وسط سطر (روی خط سوم)

بنویسید .

۶ - ورقه تکلیف باید پاک و تمیز باشد نه کلمات خط خورده و نه کاغذ بجوهر

آلوده باشد .

حیوان و نبات و جماد

موجودات بر دو طبقه تقسیم میشوند جاندار و بی جان

موجودات جان دار حیوان و نبات و اجسام بی جان جمادند

حیوان موجودیست که غذا میخورد و تنفس میکند و حس و حرکت دارد مانند انسان

واسب و مرغ

نبات مانند حیوان غذا لازم دارد و تنفس میکند لیکن حس و حرکت ندارد مانند

بید و کاج

جماد جسمی است که دارای حجم و شکل معین است مانند سنگ و آهن ولی نه حس

ـدارد و نه حرکت و بدبخت با آسانی میتوان آنرا از حیوان و نبات بازشناخت.

صاحبخانهٔ ساده لوح

ساده لوح - تشبیه کردن - آب زلال

آورده اند که مردی بدیدن دوستی رفت صاحبخانه که مردی ساده لوح بود باو گفت چون از راه دور آمده ای البته خسته و گرسنه ای غذا چه میخواهی تا بیاورم گفت اندکی نان با پنیر تازه بیاور صاحبخانه ببازار رفت و از بقال پرسید پنیر خوب داری بقال گفت آری پنیری دارم که در چربی مانند کره است آن مرد با خود گفت لابد کره بهتر از پنیر است که پنیر را در خوبی بدان تشبیه میکنند بهتر آنست که بجای پنیر کره بخرم پس پیش کره فروش رفت و گفت کره تازه داری گفت کره دارم که در لطافت چون روغن زیتون است آن مرد با خود گفت پس روغن زیتون بهتر است و پیش روغن فروش رفت روغن زیتون خواست روغن فروش گفت روغن زیتون دارم که در صافی روانی مانند آب زلال است آن مرد با خود گفت اکنون معلوم شد که آب زلال از همه بهتر است و آنرا در خانه داریم پس با دلی شاد بخانه بازگشت کاسه ای پر از آب کرد و با مقداری نان نزد مهمان برد و قصه را گفت

مهمان از سادہ لوحی آن مرد خندہ گرفت و بخوشروئی از آن نان و آب خورد .

۱- پرسش - قصه صاحبخانه ساده لوح را برای همشاگردان خود بگویید . ساده لوح یعنی چه ؟ چرا در حکایت صاحبخانه ساده لوح خوانده شده است - آخر کار صاحبخانه بسادگی خود پی برد یا نه ؟ آیا مهمان بروی او آورد ؟ چرا ؟

بعضی از تعریفهائی که شنیده اید کاسبها از اجناس خود میکنند بگویید - آیا این تعریفها همیشه درست است ؟



احترام مهمان

مجرم (جرم) سوگند - شربت

یکی از خلفای عباسی بکشتن مجرمی فرمان داد آن مرد گفت ای امیر ترا بخدا و رسول سوگند میدهم که نخست مرا بیک شربت آب مهمان کن که بسیار تشنه ام آنگاه هرچه خواهی بفرما . خلیفه فرمود که او را آبی دهند آب باو دادند چون آب خورد گفت ای خلیفه مهمان تو بودم بدین شربت آب اکنون اگر مهمان کشتن ناجوانمردی نیست بفرمای مرا بکشند واگرنه عفوکن تا بردست تو توبه کنم خلیفه گفت راست گفتی حق مهمان بزرگ است ترا عفو کردم توبه کن که دیگر خطا نکنی .

۱ - پرسش - شخص مجرم از خلیفه چه درخواست کرد ؟ - پس از اینکه آب خورد چه گفت ؟ خلیفه چه کرد ؟ . نتیجه این حکایت چیست ؟

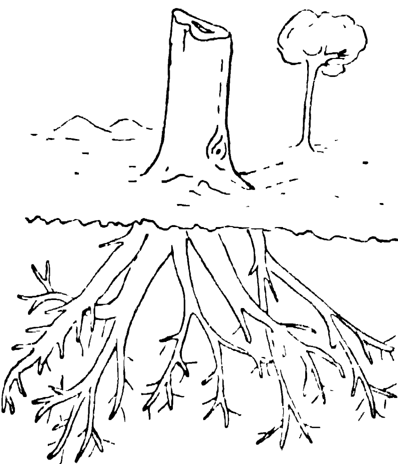
۲ - « شربت آب - ناجوانمردی - تا بردست تو توبه کنم - حق مهمان بزرگ است » یعنی چه ؟

۳ - این لغات را معنی کنید و هرکدام را دریک جمله استعمال کنید :

جرم ، جریمه
شرب ، شربت ، مشروب

ریشه

قسمتهای مختلف نبات ریشه و ساق و برگ و گل است که مُبدل بمیوه میشود
ریشه دو فایده دارد یکی انکه نبات را در زمین محکم نگاه میدارد دیگر انکه آب
و غذا از زمین میگیرد و بتمام نبات
میرساند .



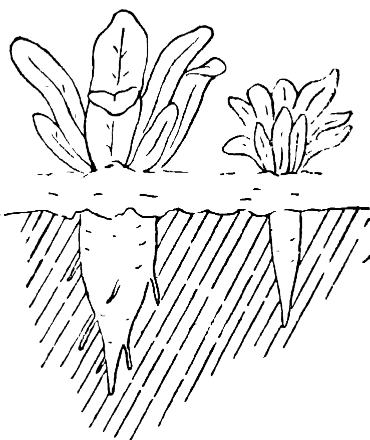
نموّ ریشهٔ نبات بسته به نموّ ساق است
درختان تنومند ریشه های قوی و درشت
دارند و ریشهٔ گیاههای ضعیف نازک
و باریک است

ریشه و موهای جاذب

پس از آنکه ریشهٔ اصلی در زمین فرو رفت
بشاخهای کوچک و باریک تقسیم میگردد
که آنها را ریشه های فرعی میخوانند ریشه های فرعی از هر جانب در زمین میدوند
تا از زمین غذا بگیرند و بساق و برگ برسانند .

در بعضی نباتات از قبیلِ گندم ریشهٔ اصلی و ریشه های فرعی بیک اندازه نمو میکنند و تمیز آنها از یکدیگر دشوار است (ریشهٔ افشان) .

در بعضی دیگر مانند چغندر و هویج و ترُب ریشهٔ اصلی بسیار بزرگ و پر از موادّ غذائی میشود و ریشه های فرعی کوچک و نازک میمانند .



ریشهٔ اصلی و ریشه های فرعی چغندر

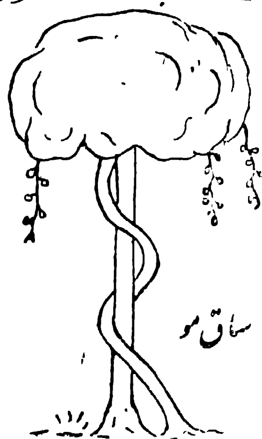
برای اینکه ریشه بتواند از زمین غذا بگیرد باید زمین نرم و مرطوب باشد بدینجهت است که باغبانان و زارعان زمین را بیل میزنند و آبیاری میکنند در اطرافِ هر ریشه تارهایِ بسیار نازک و باریک است که جز با ذرّه بین دیده نمیشوند غذا بوسیلهٔ این تارها بریشه میرسد .

ساق

ساق یا تنه قسمتی از نبات است که از زمین بیرون میآید و بطرف بالا نمو میکند و شاخ و برگ از آن میروید .



ساق همهٔ نباتات یکسان نیست ساق
بعضی نازک و باریک و کوتاه و تنهٔ
بعضی دیگر کلفت و قوی و بلند است
ساقهای باریک مانندِ ساقِ گندم
یکی دو سال بیشتر دوام ندارد ولی تنه‌های
قوی مانند تنهٔ چنار و امثالِ آن عمرِ
دراز مییابند و بعضی از آنها چندین
صد سال عمر میکنند .

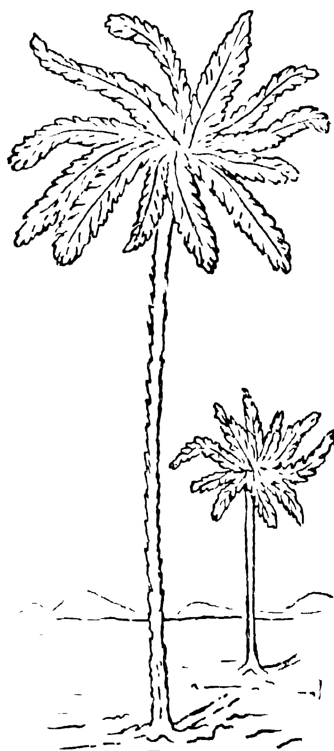


ساق پارهٔ از نباتات مانندِ مو راست
نمیایستند و محتاج به تکیه گاه است و
بعضی دیگر مانند نیلوفر [illegible] دور درخت
یا امثال آن می‌پیچد اینگونه ساقها را
پیچنده میگویند

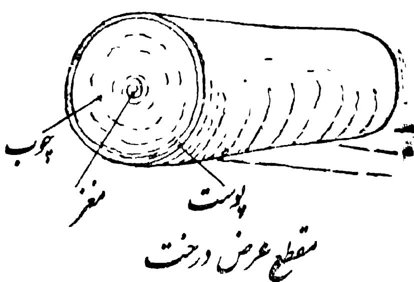


تنهٔ چنار و بسیاری از درختانِ دیگر در
پائین کلفت و در بالا نازک است و از آن

شاخه میروید ولی کلفتی تنه درختِ خرما
در تمام طول آن یکسان است و در سر
آن مقدار بسیاری برگ قرار گرفته است
اگر تنه درختی را از پهنا قطع کنیم خواهیم
دید که از سه قسمت تشکیل یافته است: پوست
و چوب و مغز


تنه درخت خرما

پوست قسمت بیرونی است که روی تنه را
پوشانیده و آنرا از آسیب حفظ میکند
چوب در زیرِ پوست و بآن چسبیده است
مغز قسمت سفید رنگی است که در میان
چوب قرار دارد مغزِ بعضِ درختان می
پوسد و از بین میرود ولی پوست و چوب
آن باقی میماند

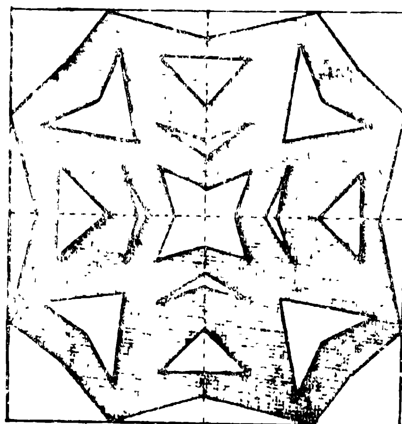


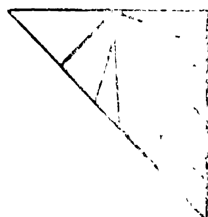
مقطع عرض درخت

بلند شدنِ نبات بواسطهٔ جوانه ایست که
در سرِ آن واقع شده است و اگر آنرا قطع کنند

ساق نباتات دیگر بلند نمیشود

تنه‌ی نباتات باین ترتیب افزون میشود که هرسال طبقه چوبی از داخل بخارج اضافه میشود بطوریکه اگر تنه درختی را قطع کنیم میتوانیم طبقات چوبی را که روی هم قرار گرفته‌اند بشمریم و از آن روی سن نبات را تشخیص بدهیم





کار دستی : ۱- یک چهارگوشه از کاغذ رنگین ببرید

۲- مطابق نقطه چین شکل دست چپ تا کنید

۳- مطابق شکل دست راست قسمتهای کم رنگ را ببرید

۴- پس از برش تاه های کاغذ را باز کنید

تأثیر زبان خوش

جنگلبان [illegible] نقل میکرد که یک وقت در جنگل دودی از دور دیدم نزدیک
رفتم که ببینم چیست. دسته‌ای اطفال را دیدم که در وسط برگهای خشک
اجاقی کنده و در آن آتش فروخته‌اند که برای ناهارشان غذائی بپزند بشتاب
بسمت آنها دویدم و با [illegible] خشن بانگ بر آنها زدم که چه می‌کنید مگر از تنبیه
و جریمه و حبس نمیترسید یا الله زود باشید و آتش را خاموش کنید کودکان
از ترس اطاعت کردند اما وقتی که دور شدم کار خود را از سر گرفتند
بار دیگر همین اطفال را در جای دیگری از جنگل گرد آتش دیدم نزدیک رفتم
و گفتم به! به! بچه‌ها! چه می‌کنید؟ یقین تهیهٔ ناهار می‌بینید من هم
وقتی که بسن شما بودم دلم میخواست که بیشتر روزها در جنگل گردش کنم و همانجا خوراک
بپزم [illegible] با احتیاط [illegible] شما هم از قیافه تان معلوم است
که [illegible] میدانید که آتش افروختن در جنگل کاری خطرناک است
ولی [illegible] اما اشخاص دیگر که برای گردش بجنگل می‌آیند بعضشان
مثل [illegible] که برسند و آثار اجاق کنده و آماده را ببینند همین جا
آتش روشن میکنند و برخلاف شما وقت رفتن آتش را خاموش نمیکنند


جنگلبان و بچه‌ها
رضا شهابی
۱۳۲۴

آتش در برگهای خشک اطراف میگیرد و رفته رفته تبنه درختها میرسد با دهم غالب اوقات کمک میکند و تا خبر شویم چندین هزار درخت و گاهی نصف بلکه تمام جنگل میسوزد و ضرر بزرگی بمردم و کشور میرسد من بشما حکم نمیکنم و فرمانی نمیدهم و نمیخواهم خاطرتان آزرده شود خیلی هم خوشحال هستم که مثل شما بچه های عاقل در این جنگل گردش و تفریح کنید و خوراک بپزید اما اگر مایل باشید و زحمت برایتان نباشد از باب احتیاط این برگهای خشک پوسیده را همین حالا از اطراف اجاقتان دور کنید وقت رفتن هم روی آتشها را با خاک بپوشانید دفعات دیگر هم که باینجا می‌آئید اجاقتان در آن فضای باز که شن‌زار است و درخت ندارد قرار دهید که خاطرتان از هر جهت جمع باشد خدا حافظ بچه‌های عزیزم! خوش باشید. بچه ها بسخنان من با کمال محبت و خوشروئی گوش دادند و گفتند خواهش داریم قدری بمانید تا در حضور شما جای آتش را عوض کنیم و اگر نقص و عیبی در کارمان باشد بفرمائید این سخن را گفتند و بچستی و چالاکی آن اجاق را خاموش کردند در فضائی که نشان داده بودم اجاقی تازه کشدند و آتش افروختند و مشغول بارگذاشتن دیگ خود بودند که خدا حافظی کردم و پی کار خود رفتم.

۱ - پرسش - جنگلبان چه حکایت میکرد ؟ چرا در مرتبهٔ اول سخنش در بچها آنگونه که باید اثر نکرد - در مرتبهٔ دوم چه تدبیری بکار برد و چگونه سخن گفت ؟ - نتیجهٔ تدبیرش چه شد ؟ - ازاین حکایت چه نتیجه گرفته میشود .

۲ - قسمتهای حکایت = این حکایت سه قسمت دارد :

قسمت اول - جنگلبان با تلخی خشن بچه ها را بخاموش کردن آتش دعوت میکند .

قسمت دوم - جنگلبان بمهربانی و با ادب از کودکان خواهش میکند که توجه کنند جنگل آتش نگیرد .

قسمت سوم یا نتیجهٔ حکایت = اطاعت اطفال

این قسمتها را در حکایت پیدا کنید و هرکدام را جداگانه بزبان خود بیان کنید

۳ - انشاء - فرض کنید برادر کوچکتری دارید و او در اطاق با کبریت بازی می کند و شما میخواهید با زبان خوش او را از این کار باز دارید سخنانی را که باو خواهید گفت و کاری را که او خواهد کرد بنویسید .

برگ

برگ بر شاخها میروید و بمنزلهٔ ریهٔ نبات است زیرا هر نباتی از سوراخهای بسیار کوچک که در برگهای اوست تنفس میکند .

نبات مانند حیوان اکسیژن هوا را میگیرد و گاز کربنیک و بخار آب پس میدهد .

برگ غالباً سبزرنگ است و سبزی آن بواسطه مادّه ایست که در آن وجود

دارد و آنرا سبزینه میگویند .

هر برگ شامل دو قسمت است ورق و دنباله

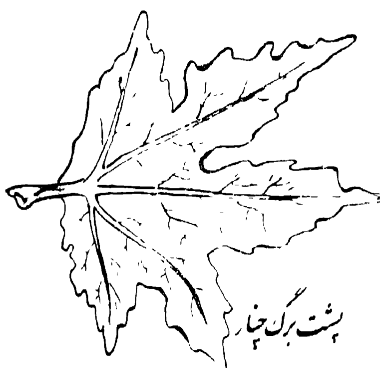
قسمت ورق پهن و نازک است و بشکلهای

مختلف دیده میشود مثلاً در بعض نباتات

مانند یاس بنفش کنار ورق صاف

است و در بعضِ دیگر مانندِ مو و چنار

دندانه دار است .

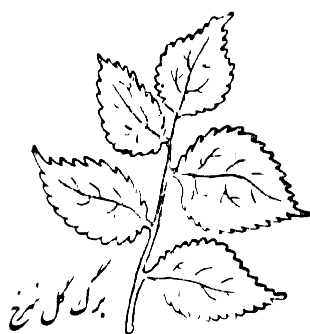


پشت برگ چنار

در برگ خطهایِ سفید دیده میشود که بمنزله

رگِ برگ است و آنها را در پشت

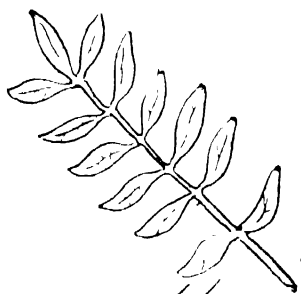
برگ بهتر میتوان تشخیص داد .



برگ گل سرخ

برگِ کاج یک رگ و برگ نارون

چندین رگ دارد .



برگ مرکب اقاقیا

شیرهٔ نباتی که بواسطه ریشه از زمین

جذب میشود از ساق و شاخ بالا

میرود و از راه رگها داخل برگ میشود .

دنبالهٔ برگ باریک و دراز است و برگ را بشاخه متصل میدارد .



برگ خرزهره

هرگاه بدنباله یک برگ چسبیده باشد آنرا ساده میگویند واگر چندین ورق چسبیده باشد آنرا مرکب می نامند .



برگ مقابل

برگ ساده در یاس بنفش و برگ مرکب در اقاقیا دیده میشود .

برگ بعض درختان بفاصله معین روی شاخ قرار میگیرد و برگ بعض دیگر مقابل هم واقع میشوند .



برگ غیر مقابل

درپارهٔ نباتات ازقبیل خرزهره چندین برگ از یکنقطه دور یکشاخ میروید برگ غالباً در بهار میرویند و در پائیز میریزد و در بعض درختان مانند سرو کاج چندین سال برشاخی باقی میمانند برگ نوع اوّل را یکساله و نوع دوم را

چندساله خوانند برگِ بسیاری از نباتات مانندِ اسفناج و جعفری و کاهو و کَرِفس خوردنی است
برگِ حِنا را نرم میسایند و آنرا در رنگرزی و یا برای خضاب بکار میبرند
نیل راکه در صنعت بکار میرود نیز از برگِ گیاهی میگیرند .
برگِ توت را برایِ تغذیه و پرورش کرم ابریشم بکار میبرند .
برگِ بوته چای و توتون و تنباکو را خشک میکنند و بمصرف میرسانند .

تعریف ساده و بی ریا

باجه - موجب - ملال - خوش شیوه(۱) - تهنیت - مواجه

روزی در ادارهٔ پست بودم در حالیکه انتظار نوبت داشتم که
بباجه (بدریچه) کاغذهای سفارشی نزدیک شوم متوجه چهرهٔ غمناک و خستهٔ
تمبرفروشی شدم . البته صرف تمام روز در کار فروش تمبر و نوشتن
قبض و کشیدن پاکت موجب ملال و خستگی است . با خود گفتم باید خاطر
این جوان غمگین را خوش سازم و هر طور هست او را بتبسم بیاورم ابتدا باید
کلماتی شیرین باو بگویم درست دقت کنم که در او چه هنر یافته میشود که واقعاً
قابل تمجید باشد . تمبرفروش خطی بسیار خوش داشت . هنگامی که
مشغول نوشتن قبض پاکت من شد باو گفتم ای کاش من هم میتوانستم بخوبی خط

(۱) شیوه ، روش

شما بنویسیم جوان سر برداشت . دیدم آثار شادی در چهرهٔ او نمایان است با تبسّم گفت خط من سابقاً خیلی خوب بود امّا از زمانی که باین کار آمده ام و باید قبضها را تند بنویسم که مردم زیاد معطّل نشوند خطّم پس رفته است . گفتم اکنون هم بسیار خوش شیوه مینویسید . این گفته ابروهای درهم او را از هم گشود لحظه ای چند گفتگو را طول دادیم . آخرین سخن تمبرفروش این بود که دیگران هم مکرّر مرا بداشتن چنین خط و شیوه ای تهنیت گفته اند خلاصه این جوان از گفتهٔ من چنان دلشاد شد و محبّت و دوستی مرا چنان در قلب خود جای داد که یقین دارم هروقت بپستخانه بروم و با او مواجه شوم خاطرش مسرور میشود واز دیدارم خوشحال میگردد وحتّی اگر در خیابان هم مرا ببیند با خنده روئی تعارف میکند و باحترامم کلاه برمیدارد .

۱- پرسش - چهرهٔ تمبرفروش چرا گرفته بنظر میآمد ؟ - چه کسانی را دیده اید که چهره شان گرفته باشد ؟ - مشتری چگونه خاطر تمبرفروش را شاد ساخت ؟ - از این حکایت شما چه درسی یاد گرفته اید ؟ - اگر پدر یا مادر شما خسته و ملول باشد او را چگونه از خستگی بیرون میآورید ؟

۲- معنی این جمله ها و لغتها چیست ؟ - در حالیکه انتظار نوبت داشتم - جوان سر برداشت.

مهاجر - تهنیت -

۳ - این لغات را معنی کنید و هرکدام را در جمله‌ی استعمال کنید :

(۱) شغل - مشغول　　(۴) سُرور - مسرور - مسرت

(۲) انتظار - منتظر　　(۵) احترام - محترم

(۳) تعطیل - معطل

۴ - انشاء - اگر پدر یا مادر شما خسته و ملول باشد او را چگونه از خستگی بیرون بیاورید؟

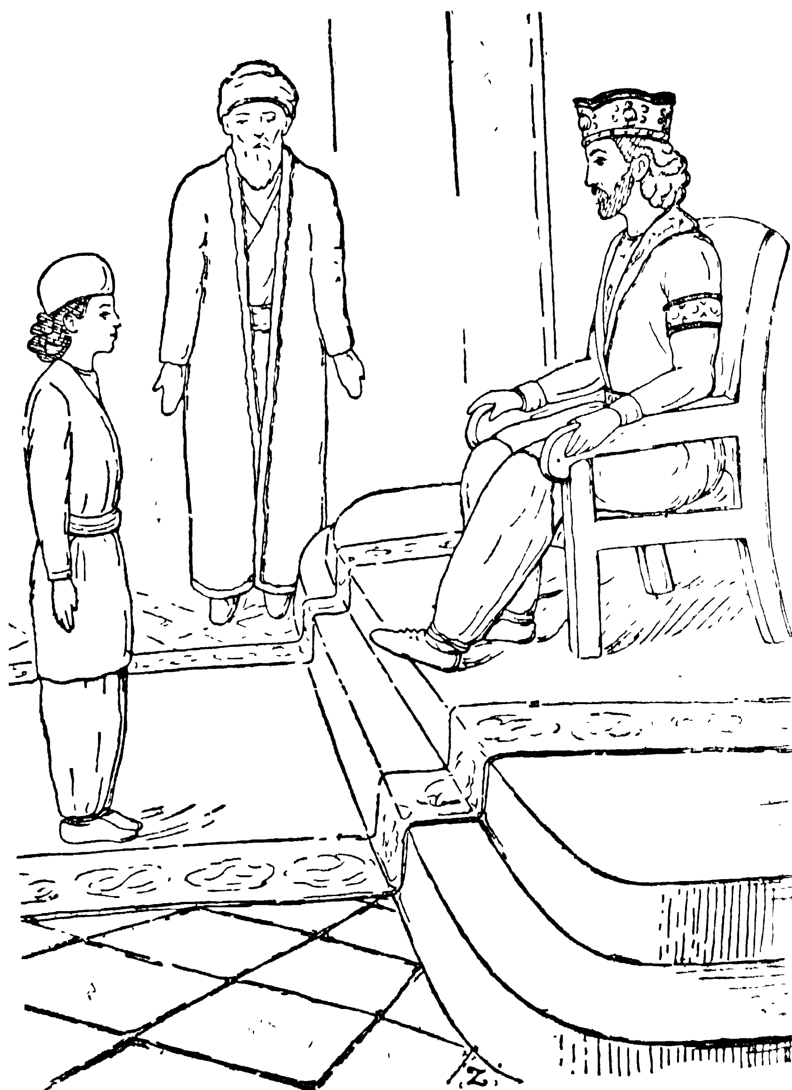
شادی اردشیر از دیدن پسر خود

امان - خلعت - درم - منقوش - پهلوی[1]

روزی اردشیر بی اندازه اندوهناک بود ناگهان بگریه افتاد وزیر چون آن حال دید زمین ببوسید و سبب گریه پرسید اردشیر گفت در خود نگریستم که مویم سپید گشته است و بپیری نزدیک شده ام و فرزندی ندارم که جانشین من گردد و چون بمیرم تخت و تاج ببیگانگان رسد آنگاه از آن زن که بکشتنش فرمان دادم و از فرزندی که گفت در شکم دارم یاد کردم و گریستم . وزیر گفت اگر شاه امان دهد این رنج را از

۱- پهلوی : زبان دوره ساسانیان

دل او بر میدارم اردشیر اورا امان داد وزیر گفت من آن زن را



برای فرزندی که در شکم داشت نکشتم و اورا در سرای خود نگاه داشتم

واو پسری زاده است که اکنون هفت ساله است او را شاپور نام
نهاده ام اردشیر بسیار شادمان گشت و فرمود تا طفل را نزد وی بیاورد
آورد . چون چشمش بر فرزند افتاد خدای را سپاس گزارد آنگاه فرزند را
پیش خواند و در آغوش کشید و سر و رویش را بوسید بوزیر هم زر و سیم
و خلعت بسیار داد سپس فرمود شهری بنام این شاهزاده بنا کنند
و آنرا جندشاپور بخوانند و درمی تازه بزنند که بر یک روی آن نام
اردشیر و بر روی دیگر نام وزیر را منقوش سازند سپس شاپور را بآموزگاران
سپرد تا خواندن و نوشتن پهلوی و آداب لشکرکشی و دیگر هنرها بیاموزد.

۱- پرسش - چرا اردشیر اندوهناک بود ؟ - وزیر او چگونه اندوه او را رفع کرد؟
- چرا قبلاً از شاه امان خواست ؟ - جندشاپور کجا است ؟ - اردشیر چگونه از وزیر خود
قدردانی کرد .

۲- معنی این لغات و جملات چیست ؟ = اندوهناک - منقوش - خدای را -
سپاس گزارد - درمی تازه بزنند - از شاه امان خواست

بهداشت

انسان باید سالم باشد تا بتواند کار کند شخص بیمار هم درد و رنج میکشد

و هم از کار باز میماند

هوای سالم

یکی از راههای سالم بودن تنفس در هوای پاک است هوا از دو گاز مهم موسوم باکسیژن و ازت ترکیب یافته است آنچه بمصرف تنفس کشیدن میرسد اکسیژن است نه ازت هوائی که فرو میبریم در وقت بیرون دادن مقدار ازتش تغییر نکرده است لیکن اکسیژنش کم شده بجایش بخاری دیگر موسوم بگاز زغال بوجود آمده است .

گاز زغال از ترکیب زغال و اکسیژن بوجود میآید و تنفس آن نظر نا گسست برای پی بردن باین امر آزمایش زیر را بکار میبریم : گنجشکی را در زیر سرپوشی بلورین جای میدهیم و سرپوش را با موم بصفحه ای که در زیر آنست میچسبانیم که درزش بخوبی گرفته شود و هوای زیر سرپوش بیرون نرود پس از یک ساعت گنجشک را می بینیم که ضعیف و بیحال شده و پس از دو ساعت نزدیک بمرگ میشود و اگر در همان وقت بیحالی از زیر سرپوش بیرونش آوریم و هوای آزاد تنفس کند کم کم بحال میآید و سالم میشود از این آزمایش معلوم میشود که تنفس هوای محبوس که اکسیژنش کم شده و بجایش

و او پسری زاده است که اکنون هفت ساله است او را شاپور نام
نهاده ام اردشیر بسیار شادمان گشت و فرمود تا طفل را نزد وی بیاورد
آورد . چون چشمش بر فرزند افتاد خدای را سپاس گزارد آنگاه فرزند را
پیش خواند و در آغوش کشید و سر و روئیش را بوسید بوزیر هم زر و سیم
و خلعت بسیار داد سپس فرمود شهری بنام این شاهزاده بنا کنند
و آنرا جندشاپور بخوانند و درمی تازه بزنند که بر یک روی آن نام
اردشیر و بر روی دیگر نام وزیر را منقوش سازند سپس شاپور را بآموزگاران
سپرد تا خواندن و نوشتن پهلوی و آداب لشکرکشی و دیگر هنرها بیاموزند.

۱- پرسش - چرا اردشیر اندوهناک بود ؟ - وزیر او چگونه اندوه او را رفع کرد؟
- چرا قبلاً از شاه امان خواست ؟ - جندشاپور کجا است ؟ - اردشیر چگونه از وزیر خود
قدردانی کرد .

۲- معنی این لغات وجملات چیست ؟ = اندوهناک - منقوش - خدای را -
سپاس گزارد - درمی تازه بزنند - از شاه امان خواست

بهداشت

انسان باید سالم باشد تا بتواند کار کند شخص بیمار هم درد و رنج میکشد

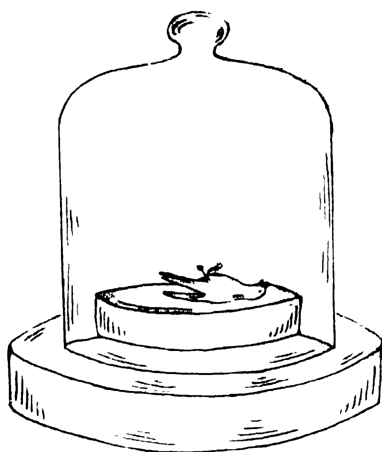
وهم از کار باز میماند

هوای سالم

یکی از راههای سالم بودن تنفس در هوای پاک است هوا از دو گاز مهم موسوم باکسیژن و ازت ترکیب یافته است آنچه بمصرف نفس کشیدن میرسد اکسیژن است نه ازت هوائی که فرو میبریم در وقت بیرون دادن مقدار ازتش تغییر نکرده است لیکن اکسیژنش کم شده و بجایش بخاری دیگر موسوم بگاز زغال بوجود آمده است .

گاز زغال از ترکیب زغال و اکسیژن بوجود میآید و تنفس آن خطرناکست برای پی بردن باین امر آزمایش زیر را بکار میبریم : گنجشکی را در زیر سرپوشی بلورین جای میدهیم و سرپوش را با موم بصفحه‌ای که در زیر آنست میچسبانیم که درزش بخوبی گرفته شود و هوای زیر سرپوش بیرون نرود پس از یک ساعت گنجشک را می بینیم که ضعیف و بیحال شده و پس از دو ساعت نزدیک بمرگ میشود واگر درهمان وقت بیحالی از زیر سرپوش بیرونش آوریم و بهوای آزاد تنفس کند کم کم بحال میآید و سالم میشود از این آزمایش معلوم میشود که تنفس هوای محبوس که اکسیژنش کم شده و بجایش

گاز زغال آمده خطرناک و کشنده است .



در نتیجه تنفس هوای محبوس گنجشک بیحال شده

پس باید همیشه مراقب هوای اطاق خود باشید و نگذارید بسبب تنفس شما فاسد گردد اگر هوا سرد نباشد پنجره های اطاق را باز بگذارید و اگر سرد باشد پنجره ها را در فاصله های معین باز کنید تا هوای تازه داخل اطاق شود .

تنفس در هوای آزاد و پاک فایده بسیار دارد دلیلش اینکه هر کس بعد از گردش در بیرون شهر خود را با نشاط و خوشحال مییابد بهمین سبب است که مردم در روزهای تعطیل اگر هوا خوب باشد برای گردش بیرون شهر میروند تا از تنفس هوای آنجا که آزاد و پاکیزه است بهره مند شوند ؟

پرسش - شرط توانائی برکار کردن چیست ؟ - تنفس در هوای سالم چه اهمیت دارد ؟ هوا از چه ترکیب یافته است ؟ - کدام گاز مصرف تنفس میرسد ؟ - تنفس گاز زغال چه اثر دارد ؟

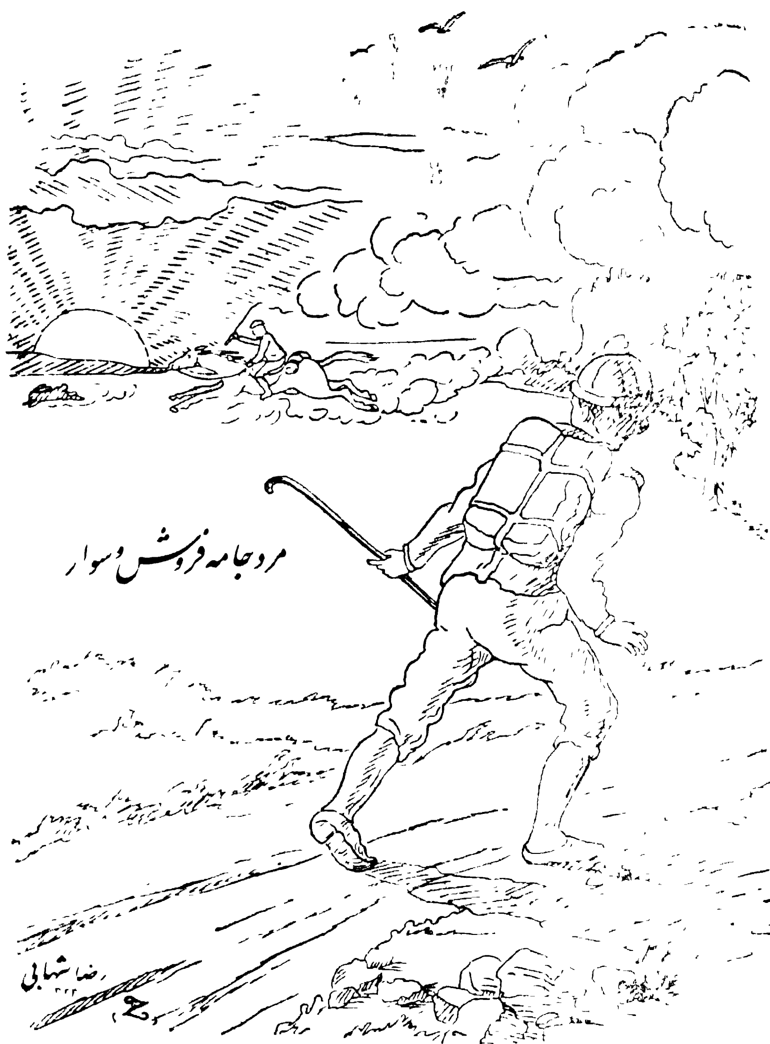
- چه آزمایشی برای آن بکار میتوان برد ؟ - ازاین آزمایش چه نتیجه گرفته میشود ؟ -
دستور پاکیزه داشتن هوای اطاق چیست ؟ ازفواید تنفس درهوای آزاد آنچه میدانید بگوئید

مرد جامه فروش وسوار

پشتواره - بیاسایم (آسودن) - کرم ولطف - مرکب - تیمار - برانگیخت
سو - میدان - بگردش نمیرسیدم

وقتی مردی جامه فروش بارجامه خود را بست وبر دوش نهاد تا برای فروختن بدهی برد سواری با او همراه شد مرد ازکشیدن پشتواره بستوه آمد وخستگی در او اثر کرد بسوار گفت ای جوانمرد اگر این کولبار مرا یکی بگیری تا من اندکی بیاسایم ازکرم ولطف تو ممنون میشوم سوار گفت این مرکب من باندازه جو نخورده وتیمار ندیده است امروز آن قوت ندارد که بتوان براو بار زیاد گذارد دراین میان خرگوشی برخاست سوار اسب را درپی او برانگیخت وبدوانید چون دو سه میدانی رفت باخود گفت من که چنین اسبی دارم چرا جامه های آن مرد را نگرفتم وبسوئی فرار نکردم جامه فروش نیز درهمان حال چنین اندیشه کرد که اگر این سوار جامه های مرا برده بود من هرگز بگردش نمیرسیدم سوار نزدیک او باز آمد و

گفت جامه ها را بمن ده تا لحظه ای بیاسائی جامه فروش گفت بر دکه



آنچه تو از او شنیده ای من هم از آن غافل نبوده ام .

۱- پرسش - مرد جامه‌فروش از سوار چه خواهش کرد؟ سوار چه جواب داد؟
سوار در موقع شکار خرگوش با خود چه فکر کرد؟ جامه‌فروش در آن وقت چه فکر کرد؟
سوار هنگام بازگشتن چه گفت و چه جواب شنید؟ از سوار بیشتر خوشتان آمد یا از جامه‌
فروش؟ چرا؟ صفات و اخلاق هر کدام چیست؟ مقصود از این حکایت چیست؟

۲ - این لغتها و جمله‌ها را معنی کنید - بار جامه خود را ببست - بیاسایم (آسودن)
- مرکب - تیمار - چون دو سه میدان رفت - هرگز بگرد وش نمیرسیدم - اسب را در پی او
برانگیخت؛

۳- توجه کنید که کول بار از دو کلمهٔ کول و بار و پشتواره از دو کلمهٔ پشت و واره درست
شده آیا لغاتی دیگر میدانید که از دو قسمت ساخته شده باشد؟ - چه لغاتی؟

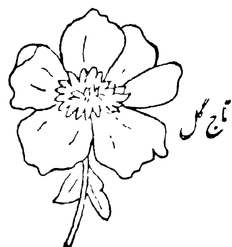
گُل

گُل عضو اصلی نبات است که بشکلهای مختلف و رنگهای گوناگون بر شاخها
ظاهر میشود و پس از چندی بمیوه مبدل میگردد.
جوانهٔ گُل از شاخه میروید و رفته رفته بزرگ میشود غنچه میگردد غنچه باز میشود
و بصورت گُل در میآید.
موسم شکفتن گُل بر حسب گرمی و سردی هوا و اختلاف هر محل مختلف است

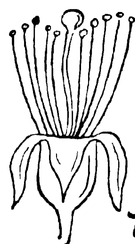
مثلاً گلِ سرخ در شیراز در اوائلِ اردیبهشت و در تبریز و طهران دیرتر باز میشود .



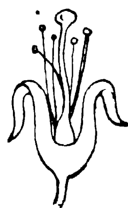
در یک مکان نیز هر گلی در ساعت مخصوص از روز یا شب باز میشود چنانکه گلِ نیلوفرِ پیچ بعد از نصفِ شب و نیلوفر آب با آفتاب و لاله عبّاسی هنگام غروب آفتاب باز میشود .



گل دارایِ دنباله ایست که بساق چسبیده است و در محلِّ اتّصال آن برگِ کوچکی قرار دارد .



اگر بدقّت پشت و رُوی گل را بنگریم چند چیز در آن می بینیم :



اوّل - زیرِ گل برگهایِ سبز کوچک که بهم چسبیده و گاه نیز از هم جدا هستند مجموع آنها را کاسهٔ گل و هریک از برگها را

کاسبرگ مینامند .

دوم - برگهای رنگین گل که روی کاسبرگ ها جا دارد و همهٔ آنها را با هم جام گل و هریک را گلبرگ میخوانند .

سوم - در وسط جام رشته های باریک دیده میشود بنام پرچم که در سر هریک برجستگی کوچکی است و در آن غباری زرد جای دارد این رشته ها اجزاء نر گل میباشند .

چهارم - در وسط رشته های نر رشته بزرگتریست که نوک آن سبز و چسبناک میباشد و منتهی بتخمدان نبات میگردد این رشته قسمت ماده نبات است که پس از تغییرات بسیار میوه و تخم از آنها بعمل میآید رشته های نر و ماده قسمتهای اصلی گل و جام و کاسه فقط برای محافظت آنها است .

گاه رشته های نر و ماده یک گل مبدل بگلبرگ شده و آن گل پرپر میشود مانند شب بوی پرپر .

بعضی نباتات مانند گندم وجو گلبرگ ندارند و بدینجهت پارهٔ از مردم آنها را بیگل میپندارند .

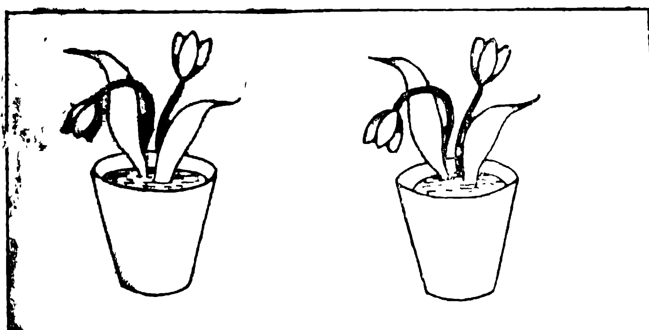
گل بعض از نباتات را میخورند و گل بعضی دیگر را در رنگرزی بکار میبرند

مانندِ گلِ کافشه که آنرا گلِ رنگ نیز میگویند .

از گلِ سرخ و رازقی و یاسمن و بنفشه گلاب و عطر میگیرند .

نقاشی

مطابق شکلهای پائین نقاشی کنید و نقاشی خود را رنگ آمیزی کنید :



میوه و تخم

کاسه و جام گل چند روزی بیشتر دوام ندارند و زود پژمرده میشوند و میریزند ولی قسمتهای دیگر آن باقی میمانند و بعد میوه و تخم میشوند .

میوه از تخمدانِ نباتات است و تخم در آن قرار دارد .

اقسامِ میوه مختلف است پارهٔ مانند سیب و هلو نرم و آبدار و پارهٔ دیگر مثل گردو و فندق سخت و خشکند .



بینِ میوه هایِ آبدار بعضی مانند گیلاس و هلو یک هسته و بعضی چون انگور و گلابی چندین هسته دارند .

دانه یا هسته که در میوه دیده میشود تخم نبات و مرکب از پوست و مغز است

مغز بعضی از دانه ها مانند لوبیا و نخود دولپه ای و مغز پاره ای مثل گندم و جو و خرما یک لپه ای است .

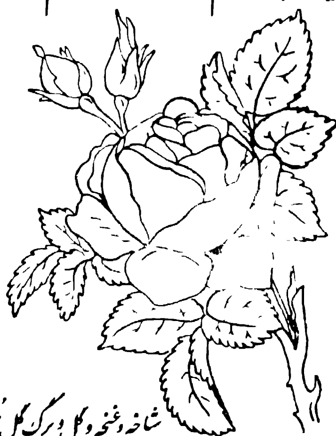


اندامهای گیاه — تماشای نموگیاه ها

یک روز صبح پرویز وخسرو و منوچهر سه گلدان پرازشن بکلاس آوردند.
پرویز در گلدان خود شمعدانی، خسرو نرگس و منوچهر سنبل کاشته بود وهمشاگردان
همینکه باینها نگاه کردند گفتند عجب پیازاین گلها درست مانند پیاز خوردنی است
چه خوبست در یک گلدان هم پیاز خوردنی بکاریم و فوراً همین کار کردند.
گروهی از شاگردان دیگر هم شروع بکاشتن تخم ترب و کاهو و لوبیا
کردند. جمعی هم لاله و زعفران کاشتند و گلدانهای خود را توی دولابچه در جائی
تاریک گذاردند و گفتند که این پیازها آخرهای زمستان شروع بنمو
میکنند باید در اوایل فروردین این گلدانها را از دولابچه بیرون بیاوریم
و در آفتاب بگذاریم. بچه هائی که گلدانشان در طاقچه های اطاق بود خوب
از آنها مواظبت میکردند و آب فراوان میدادند. بگلدانهای توی دولابچه
هم مرتباً آب میدادند. گلهای گلدانهای طاقچه زود شروع بنمو کردند.
شاگردان هر روز با اشتیاق تمام برگ و ساقه و شکوفه آنها میگریستند و
کم کم حتی توانستند تشخیص بدهند که کدام گیاه کوچک کاهو کدام ترب و کدام
لوبیا است.

یک روز آموزگار هنگام ورود بکلاس گفت امروز میخواهم چند سؤال راجع بگیاه از شما بکنم. شاگردان گفتند بفرمائید. آموزگار فوراً سؤالهای خود را بترتیب ذیل روی تخته سیاه نوشت: اندامهای گیاه را می شناسید؟

میدانید کدام قسمت ریشه کدام ساقه و کدام برگ است؟ غنچه کجاست و چه در بر دارد؟



شاخه و غنچه و گل و برگ گل سرخ

بچه ها که هر روز نمو گیاه گلدانها را بدقت تماشا کرده بودند بآسانی جواب آموزگار را باینطریق دادند:

۱ - ریشه گیاه همیشه زیر خاک است

۲ - ریشه همیشه گیاه را محکم در زمین نگه میدارد.



برگ گل سرخ

۳ - اگر گیاهی را از زمین بکنیم می بینیم هنوز از ریشه های آن قدری گِل آویزان است. همین ریشه های موئی شکل است که خود را بدور گل می پیچد و گیاه را در خاک پا برجا نگاه میدارد

۴ - ریشه از زمین بگیاه آب میرساند واگر چنین نکند گیاه زود خشک میشود وازمیان میرود .

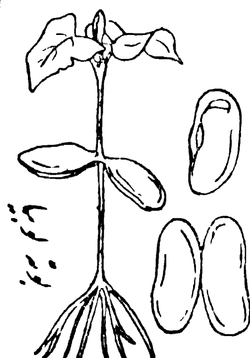
آموزگار گفت آفرین - سؤال اول را خوب جواب دادید . حال بگوئید ساقه کدام است . شاگردان گفتند :

۱ - ساقه بآن قسمتی گفته میشود که برگ بآن چسبیده است .

۲ - ساقه ها هم گونه گونه هستند . بعضی سفت ومحکم مانند شمعدانی وبعضی دراز وپیچیده مانند ساقه لوبیا وبعضی هم بسیار نازک وشکننده مانند ساقه کدو . بعضی ساقه ها هم هستند که کوتاه وستبرند .

آموزگار از این جوابها بسیار خوشش آمد وپرسید برگ کدام است ؟

منوچهر فوراً یک لوبیا را از خاک گلدان بیرون کشید وپس از آنکه بگل دور ریشه نگاه کرد فوراً شکل قسمتهای لوبیا را روی تخته سیاه کشید ونام هر اندامی را هم کنارش نوشت وگفت حالا باین شکل نظر کنید وببینید که برگ کدام است ؟



آموزگار گفت این جواب هم بسیار

بجا و درست بود و از راه تازه ای که منوچهر برای روشن ساختن جواب خود پیش گرفت و شکل لوبیا را بدقت روی تخته کشید بیشتر خوشم آمد . حال بگوئید ببینیم غنچه چه دربردارد ؟

شاگردان جواب دادند که بعضی غنچه ها برگ و بعضی گل و بعضی هر دو را دربردارند .

غنچه غذای زمستانی درخت را هم ذخیره دارد .

آموزگار گفت این مطالبی هم که گفتید همه درست است .

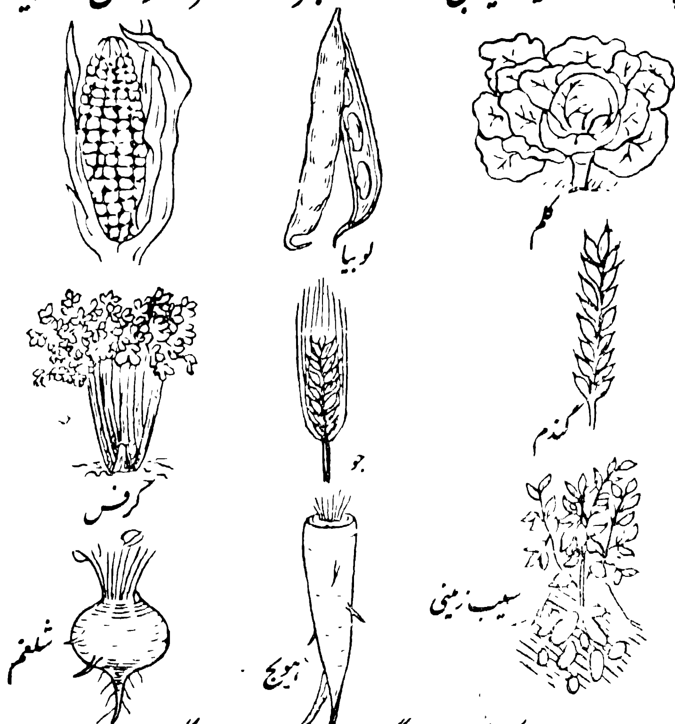
دراین هنگام زنگ ناهار زده شد . آموزگار گفت سؤالی دیگر هم در نظرم بود که بپرسم اما چون زنگ زدند بجلسهٔ فردا میاندازیم و کلاس را تعطیل کرد .

کدام اندامهای گیاه ها خوردنی هستند

روز بعد همینکه زنگ زده شد شاگردان فوراً با نظم و ترتیب بکلاس رفتند و با کمال اشتیاق منتظر ورود آموزگار شدند تا ببینند چه سؤال تازه ای میپرسد ؟ آموزگار با چهرهٔ شاد و خندان وارد کلاس شد و گفت عزیزان صبح شما بخیر همه شاگردان باحترام آموزگار از جا برخاستند

و با جایزهٔ او آهسته و بی صدا دوباره نشستند. آموزگار گفت سؤال امروز من این است که از اندامهای گیاه از دانه - ریشه - ساقه - برگ - گل - غنچه کدام خوردنی است؟

بعضی گفتند دانه - گفت بلی - بعضی گفتند برگ - گفت بلی دگروهی گفتند ریشه باز گفت آری - نزدیک بود بچه ها را خنده بیاید و با خود گفتند هرچه میگوییم چرا آموزگار میگوید بلی. آموزگار بفراست نظر شاگردان را دریافت



و گفت در جواب هرکدام از شما گفتم بلی زیرا همه صحیح گفتید بعضی گیاه ها

دانه شان خوردنی است و بعضی برگ و بعضی ریشه و حتی ساقه و گل و غنچه بعضی دیگر را هم میخوریم .

یکی از شاگردان پرسید دانه های کدام گیاه خوردنی است ؟ آموزگار گفت نخود - لوبیا - ذرت . آرد هم از دانهٔ گندم و جو و ذرت است

دیگری پرسید ساقه کدام گیاه ها را میخوریم ؟ آموزگار جواب داد : کرفس - سیب زمینی ساقه هستند . سیب زمینی که میخوریم ساقه ایست که زیر زمین نمو میکند .

شاگردی دیگر سؤال کرد که ریشه های کدام گیاه ها خوردنی است ؟

آموزگار گفت ریشه بوتهٔ هویج - چغندر - ترب - شلغم خوردنی است .

آموزگار گفت چون میدانم که خواهید پرسید برگ و گل و غنچه کدام گیاه ها را میتوان خورد میگویم که برگ کاهو - اسفناج - کلم - و چغندر را میخوریم .

از گلها گل کلم و از غنچه ها مارچوبه را میخوریم

شاگردان از این درس بسیار خوششان آمد و باهم گفتند این دو روز چه چیزهای دانستنی یاد گرفتیم . آموزگار گفت بلی اینگونه گیاه های خوردنی را باید بشناسیم و غذاهائی که از سبزی درست شده است دوست بداریم و فراوان هم بخوریم .

این کارها را در کلاس یا در خانه بکنید :

۱ - تهٔ یک هویج یا چغندر یا شلغم را ببرید و در یک نعلبکی قرار دهید . قدری آب هم توی نعلبکی بریزید و در آفتاب بگذارید . خواهید دید که کم کم نباتات کوچک سبز زیبائی از آنها بیرون میآید .

۲ - بتوانید بگوئید علت بیرون آمدن این نباتات از هویج و چغندر و شلغم چیست ؟

گفتگوی عدس و ماش

غرّه (۱) - ملتمس (۲) - فاره (۳) - فرس

۱ عدسی وقت پختن از ماشی	روی پیچید و گفت این چه کسی است
۲ ماش خندید و گفت غرّه مشو	زانکه چون من فزون و چون تو بسی است
۳ هرچه را میپزند خواهد پخت	چه تفاوت که ماش یا عَدَسی است
۴ جز تو در دیگ هرچه ریخته اند	تو گمان میکنی که خار و خسی است
۵ زحمت من برای مقصودی است	جست و خیز تو بهر ملتمسی است
۶ کارگر هرکه هست محترم است	هرکسی در دیار خویش کسی است
۷ هر پری را هوای پروازی است	گر پر باز و گر پر مگسی است

(۱) - غرّه = مغرور - فریفته (۲) - ملتمس = خواهش (۳) - فاره = اسب رهوار نیکو -

۸ جز حقیقت هر آنچه میگوئیم — یا بهوئی و بازی و هوسی است

۹ نه ترا بر فرار نیروئی است — نه مرا بر خلاص دسترسی است

۱۰ همه را بار نهند بپشت — کس نپرسد که فاره یا فرسی است

۱۱ گر که طاوس یا که گنجشگی — عاقبت رمز دامی و قفسی است

(پروین اعتصامی)

۱ - پرسش - عدس چگونه بماش بی اعتنائی کرد؟ ماش چگونه بر بی اعتنائی عدس پرخاش نمود؟ کدام یک از گفته های ماش با معنی تر بنظر میاید؟ چرا؟ از این گفتگو شما چه نتیجه میگیرید؟

۲ - شعرهای ۲ و ۶ و ۷ و ۱۰ را معنی کنید.

۳ - انشاء - این حکایت را بنثر بنویسید.

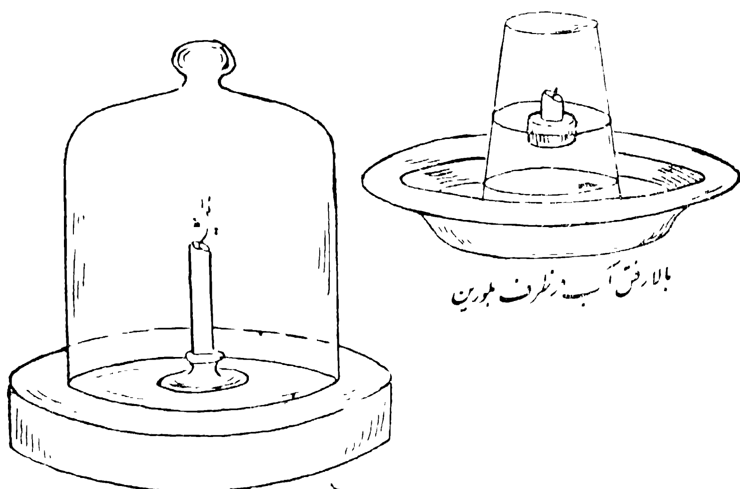
سوختن و آتش

اگر حیوانی را در جعبهٔ بی روزنه ای حبس کنند باندک زمان میمیرد و نیز اگر شمع افروخته ای را زیر سرپوشی بگذارند پس از لحظه ای خاموش میشود از اینرو معلوم میشود که هوا همچنانکه برای تنفس حیوانات لازم است برای سوختن اجسام نیز ضرورت دارد.

اگر هوا نمیبود هیچ جسمی نمیسوخت و آتش در دنیا پیدا نمی شد .

سوختن هر جسمی چنان است که آن جسم با اکسیژنِ هوا ترکیب میشود و تولیدِ نور و حرارت میکند .

برای تجربه اندکی آب در بشقابی گود بریزید و زغال یا شمعی افروخته را بر قطعهٔ چوبی بگذارید و روی آب بیندازید آنگاه پیالهٔ بلورین روی آن



بالا رفتن آب در ظرف بلورین

شمعی که در زیر سرپوش بواسطهٔ نبودن هوا خاموش شده است

بگذارید چیزی نمیگذرد که زغال یا شمع خاموش میشود و آب در پیاله بالا میرود بالا رفتنِ آب در پیاله دلیلِ آن است که هوای پیاله در نتیجه سوختن از

میان رفته است .

تجربهٔ دیگر آنکه اگر ورقهٔ کاغذی را در آتش بیندازند فوری شعله ور میشود و میسوزد لکن اگر کتابی را در آتش بیندازند و پس از چند دقیقه بیرون آورید می بینید کتاب نسوخته و تنها جلد و اطراف آن سیاه شده است علت آن است که اوراقِ کتاب بهم چسبیده و برای سوختن هوایِ کافی در میان اوراق نبوده است

بعضی اجسام از قبیل نفت و روغن همینکه آتش بآنها برسد بزودی و آسانی میسوزند و روشنائی و گرمیِ بسیاری تولید میکنند .

و بعضی دیگر مانندِ زغال و چوب دیرتر میسوزند و روشنائی و گرمیِ آنها کمتر است از بعضی اجسام مانندِ زغال سنگ و چوب و پنبه پس از سوختن اندک خاکستری باقی میماند و بعضی مانندِ نفت و بنزین تا بآخر میسوزند و چیزی از آنها باقی نمیماند .

پس معلوم شد که برایِ بدست آوردنِ آتش باید جسمی سوختنی را در مجاورت هوا بگیرانند و اگر بخواهند آتش دوام پیدا کند و تمام نشود باید مواد سوختنی و هوا را هنگام تجدید کنند .



خطر آتش سوزی و چارهٔ آن

هیچوقت کبریت بدست بچه ندهید . قوطی کبریت را در محلی بگذارید که از دسترس بچه‌ها دور باشد . بچه‌ها را از آتشبازی منع کنید و اگر خواستند در میان حیاط کاغذ آتش بزنند یا آتش بازی کنند نگذارید .

در جائیکه نزدیک بنزین یا نفت و امثال آنست کبریت نکشید . در موقع روشن کردن چراغ یا اجاق نفتی مراقب باشید که پشت چراغ یا اجاق آلوده نباشد و آتش کبریت بآن نزدیک نشود . چراغ نفتی را هیچوقت در وسط



اطاق و سر راه بچه‌ها و بزرگها نگذارید . بیشتر آتش سوزیها از اینگونه

بی احتیاطیها روی میدهد .

بنزین و اتر و الکل و گوگرد خیلی زود محترق میشود . احتیاط کنید هیچوقت در نزدیکی اجاق نفت در چراغ نریزید بنزین و اتر را در جائی که مجاور آتش است نگذارید. زیرا بخار آن در هوا دفعةً مشتعل میشود .

لوله بخاری هم خیلی وقتها سبب آتش سوزی شده و زیانها بمردم رسانیده است . هرسال در نزدیکی زمستان لوله های بخاری را بدقت پاک کنید و همه را یکبار برای امتحان روشن نمائید تا معلوم شود که خوب پاک شده است یا نه . جلو بخاری همیشه پارچه مشمعی بیندازید تا اگر جرقه ای از بخاری بپرد سبب سوختن فرش و وقوع آتش سوزی نشود .

اگر وقتی در خانه شما آتش سوزی روی دهد بهترین وسیله فرونشاندنش خونسردی و آرامکاری است اما اگر دست و پای خود را گم کنید هیچ کاری از پیش نخواهید برد پس بجای خود باختن درصدد چاره برآئید و از روی فکر و تعقل کار کنید . آتش سوزیرا در وقتی که شروع میشود زودتر میتوان فرونشاند اما بشرط اینکه خونسرد و با حوصله باشید مثلاً اگر در اطاق چراغی برگشت و نفت آتش گرفت باکمال خونسردی لحافیرا باز کنید و روی

آن بپندازید تا خاموش شود . زیرا آتش محتاج هوا است اگر لحاف را

درست روی آن بپندازید و اطرافش را بگیرید که هوا با آتش نرسد فوراً

خاموش میشود . شن و خاک و خاک اره هم در خاموش کردن آتش

خیلی مؤثر است . اگر آتشی روشن شد فوراً مقداری خاک یا شن روی آن

بپاشند لیکن خاک اره در موقعی که حریق از بنزین یا نفت پیدا شده باشد

مؤثرتر است زیرا که روی مایع می ماند و از درگرفتن آتش جلوگیری میکند .

اگر اطاقی آتش بگیرد از باز کردن پنجره های آن خودداری کنید زیرا جریان

هوا اشتعال آتش را سریعتر و شدیدتر میکند . موی سر بیش از قسمتهای

بدن در معرض حریق است پس اگر چنین اتفاقی افتاد بی درنگ سر خود را

با دستمال ببندید و تمام موها را زیر دستمال پنهان کنید .

بالاخره اگر آتش بیشتر و دامنه حریق وسیعتر شد فوراً با داره آتش

نشانی تلفن کنید ولی باز خونسردی را از دست ندهید نخست تمام اهل

خانه را از اطاقها خارج کنید بعد اسبابهای قیمتی را تا حدی که ممکن است

بمحلی که از آتش دور باشد انتقال دهید .

در تمام حرکات خود اراده و ثبات و آرامش را از دست ندهید که گاهی

ترس وشتابزدگی بیش از آتش سوزی زیان میرساند .

۱ـ پرسش ـ چه چیزها باعث آتش سوزی میشود ؟ ـ وسائل فرونشاندن آتش کدام است ؟ ـ جریان هوا در اشتعال آتش چه اثری دارد ؟ ـ در موقع حریق چه احتیاطهائی باید مرعی داشت ؟

۲ ـ این لغات را معنی کنید و هرکدام را در جمله ای بکار برید :

دفعةً ـ فرونشاندن (آتش) ـ آرامش

حریق ـ احتراق ـ محترق شعله ـ مشتعل ـ اشتعال

۳ ـ املاء ـ دفعةً

فساد هوا

فساد هوا بواسطه بخاری و کرسی ـ چون گاز زغال از سوراخهای بخری و یا شکافهای روی بدنه بخاری بیرون بیاید هوای اطاق فاسد میشود .

واگر دودکش بخاری را دوده یا چیزهای دیگر گرفته باشد و کشش آن خوب نباشد بیشتر گاز زغال داخل هوای اطاق میشود .

همچنین منقلهائی که در آن زغال چوب میسوزانند و یا آتش و خاکه زغال را زیر خاکستر در آن پنهان می کنند و زیر کرسی میگذارند خالی از ضرر نیست .

اشخاصی که زیاد زیر کرسی می نشینند دچار گرفتگی قلب و سردرد و گاهی خفه میشوند .

بنابراین از خوابیدن زیر کرسی و مخصوصًا از لحاف برسر کشیدن باید پرهیز کرد اطفال شیرخوار را هم نباید زیر کرسی خواباند زیرا ممکن است لحاف برسر آنها بیفتد و خفه بشوند

فساد هوا بواسطه گرد و غبار و میکرب — هوای خارج ممکن است بواسطه گرد و غبار و میکربهای مختلف فاسد گردد تنفس چنین هوائی مضر است زیرا میکرب بیماریها در هوا پخش میشود و مدت زیادی زنده میمانند و در موقع نفس کشیدن با هوا داخل بدن میگردد و شخص را بیمار میکند بین بیماریهای واگیر که بوسیله هوا منتقل میشود مرض سل از همه خطرناکتر است گاهی اشخاص مسلول بناد انی آب دهان و یا خلط سینه خود را که مقدار زیادی میکرب دارد بروی زمین میاندازند این کثافات با خاک مخلوط و خشک میشود ولی میکرب سل تا مدتی زنده میماند در این صورت بمحض وزیدن باد و یا جاروب کردن میکربها با گرد و غبار در هوا پخش و سبب انتشار بیماری سل میگردد پس هیچوقت پیش از آب پاشیدن جاروب نکنید تا گرد و غبار و میکربهائی که

در خاک هست کمتر در هوا پخش شود .

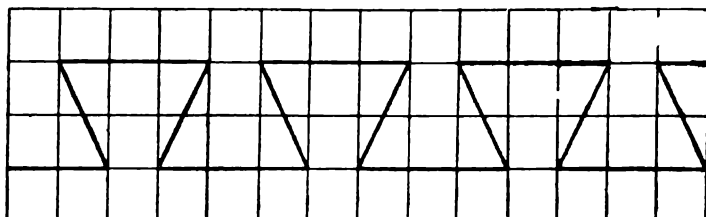
- آب دهان و خلط سینه روی زمین خانه و کوچه نیندازید .

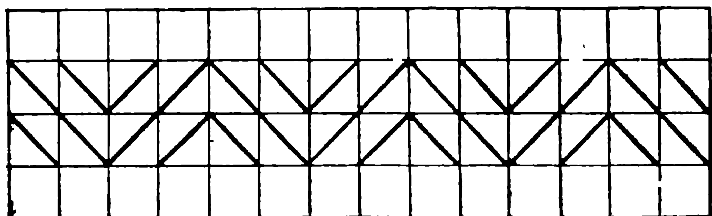
- از تکان دادن قالی در خانه و در گذرها احتراز کنید

- پارچه هائی را که برای پاک کردن اثاثه خانه بکار میبرید همیشه نم دار و مرطوب نمائید .

- برای جاروب کردن روی قالیها جاروب را قبلاً خیس و درهای اطراف اطاق را هم باز کنید

- در جاهای پر گرد و خاک و کثیف نایستید .





رسم - از روی این شکل در کاغذ شطرنجی بکشید

نباتات صنعتی

نباتاتی که در صنعت بکار میرود بر چند قسم است :

اوّل- نباتاتی که از ریشه و ساق آنها قند و شکر میگیرند . مانند چغندر قند و نیشکر .

دوّم- نباتاتی که میوه یا رشته های ساق آنها را در بافتنِ پارچه بمصرف میرسانند مانند پنبه و شاهدانه و کتان .

سوّم- نباتاتی که از میوه و دانهٔ آنها رُوغن میگیرند مانند زیتون که رُوغن



آن در بعضی جاها بجایِ روغن حیوانی خورده میشود .

از دانه کرچک روغنی بدست میآید که بجای مسهل بمریض میدهند

چهارم - نباتاتِ معطر که در باغ و بوستان برای زیبائی و خوبی رنگ و خوشی بو کاشته میشوند مانند گل میخک و قرنفل و یاسمن و نسترن و سنبل و نرگس و یاس و گل سرخ که از آنها عطر و گلاب میگیرند .

لباس

بدن انسان چنانکه پیشتر دانسته اید درجه حرارت معین و ثابتی دارد (۳۷ درجه) که نباید تغییر کند لیکن هوای سرد و گرم درجه اش را کم یا بیش میکند و بدین سبب در زمستان سرد و در تابستان گرمان میشود برای جلوگیری از این حال در تابستان لباس کتان یا پنبه ای یا پشمی نازک و در زمستان لباس پشمی کلفت میپوشیم لباس نازک تابستانی حرارت بدن را بخارج دفع میکند برعکس لباس پشمی زمستانی حرارت بدن را از خارج شدن بازمیدارد.

رنگ لباس هم در جذب و دفع گرمائی اثر نیست در تابستان لباس سفید یا روشن رنگ و در زمستان لباس سیاه یا تیره رنگ باید پوشید

در لباس پوشیدن دستورهای ذیل را باید بکار بست :

۱ - هرکس در هر وقت باید لباسی مناسب آن وقت و مناسب کاری که در

آن زینت وارد نیاورد .

۲ - از پوشیدن جامه تنگ که بر بدن فشار وارد میآورد و مانع جریان خون میشود باید پرهیز کرد و جامه ای پوشید که اندکی فراخ باشد .

۳ - پیراهن و زیرشلواری که در زیر لباسها و چسبیده به پوست بدن است باید از پارچه نرم باشد .

۴ - لباس زیر را مخصوصا در تابستان که بدن عرق میکند زود بزود باید عوض کرد .

۵ - هنگام خواب باید لباسی گشاده که تمام بدن را بپوشاند پوشید تا بدن در حال خواب آسوده باشد .

۶ - لباس باید از هر جهت پاکیزه باشد و باید دانست که زیبائی لباس بپاکیزگی است نه بخوبی وگرانی پارچه و زیبائی رنگ آن .

۷ - پوشیدن کفش تنگ یا فراخ بپا آسیب میرساند کفش تنگ پا را فشار میدهد و در محل فشار برآمدگی سختی که میخچه میمانند پیدا میشود وکفش فراخ خمیدگی کف پا را بتدریج کم میکند و در هر دو صورت راه رفتن دشوار میشود پس باید کفشی پوشید که درست باندازه پا باشد نه بزرگتر و نه کوچکتر

۸ - بانوان از پوشیدن کفش پاشنه بلند احتراز کنند زیرا با این کفش تعادل بدن را بخوبی نمیتوان حفظ کرد .

لباس پشمی را در تابستان حشرهٔ موذی که بید نامیده میشود میخورد و خراب میکند و چاره اش اینست که لابلای جامه و پارچه های پشمین گرد نفتالین یا کافور یا تنباکو بپاشند و آنها را محکم بپیچند و در جای خشکی بگذارند

پرسش - چرا در تابستان گرم و در زمستان سرد مان میشود ؟ - برای جلوگیری از سرد وگرم شدن بدن چه می کنیم ؟ - در لباس پوشیدن چه دستوراتی را باید بکار برد ؟ - چرا ؟ بید چه حشره ایست و چه می کند و چاره اش چیست ؟

دوست خائن

اندک مایه - ابله - فریفتن - استوار - اعتذار - معذور - منادی موشگیر -

بازرگانی اندک مایه بسفر میرفت سیصد کیلو آهن بامانت در خانه دوستی نهاد تا اگر ضرورتی افتد آنرا سرمایه روزگار سازد بعد از آنکه سفر بپایان رسانید و بوطن خویش باز آمد بدان آهن محتاج شد لیکن آن دوست خائن آهن را فروخته و بهای آنرا خرج کرده بود .

بازرگان روزی بطلب آهن نزد وی رفت مرد خائن او را بخانه در آورد



و گفت ای خواجه آن آهن را با مانت در گوشه ای نهاده بودم و خاطر جمع

گرده غافل از آنکه در آن گوشه سوراخ موشی هست تا واقف شدم موش فرصت یافته بود و آهن را تمام خورده بود بازرگان جواب داد راست میگوئی موش آهن بسیار دوست میدارد .

مرد خائن بشنیدن این سخن شاد شد و باخود گفت این بازرگان ابله بدین گفتار فریفته گشت و دل از آهن برداشت هیچ بهتر از آن نیست که او را مهمان کنم تا دروغم استوار گردد پس بازرگانرا بخانه خواند بازرگان گفت مرا امروز کاری مهم پیش آمده است پس از منزل وی بیرون آمد و پسری را از آنِ او برد و در خانه پنهان کرد .

بامداد بر در خانه میزبان حاضر شد میزبان پریشانحال زبان اعتذار گشود که ای مهمان عزیز معذورم دار که از دیروز تاکنون پسری از من غایب شده و در سه نوبت در شهر و نواحی منادی زده اند و از آن گمشده خبری نیافته ام بازرگان گفت دیروز که من از منزل تو بیرون میآمدم بدین صفت که میگوئی کودکی دیدم که موشگیری او را برداشته بود و در روی هوا میبرد مرد خائن فریاد بر آورد که ای بی خرد سخن محال چرا میگوئی ؟ موشگیری که تمام جثهٔ او دو کیلو نباشد کودکی را که بوزن سی کیلو باشد چگونه بردارد و بهوا برد بازرگان بخندید

وگفت ازین عجب مدار در آن شهر که موشی سیصد کیلو آهن تواند خورد موشگیری نیز کودکی که سی کیلو باشد بهوا تواند برد .

مرد خائن دانست که حال چیست گفت غم مخور که آهن را موش نخورده است خواجه جواب داد دلتنگ مباش که موشگیر پسرت را نبرده است آهن باز ده وکودک بستان . چنین کردند واز غم خلاص یافتند .

۱ - پرسش - این حکایت را آهسته پیش خود بخوانید وحاضر باشید که مطلب را برای همکلاسان بگوئید .

۲ - این حکایت را بخوانید واین بار تقسیمات حکایت را روی کاغذ یادداشت کنید . حکایت را بچند بخش تقسیم کرده اید ؟ . مطلب بخش اول چیست ؟ دوم ؟ سوم ؟ .

۳ - حکایت را مطابق تقسیماتی که کرده اید در کلاس نقل کنید .

۴ - این حکایت را مطابق تقسیماتی که کرده اید بتفصیل روی کاغذ بنویسید .

۵ - این حکایت را باز بخوانید ولغات تازه ئی که دارد علامت بگذارید . چند لغت تازه دارد ؟ کدام است ؟



طرّار امین

طرّار - امانت - بازنگریستن - بازدادن - بازستادن[1]

مردی سحرگاهان بقصد گرمابه از خانه بیرون رفت دوستی را در راه دید
با وگفت با من بگرمابه میآیی آن دوست گفت تا نزدیک گرمابه با تو همراهی
می کنم لیکن بگرمابه نمیآیم همچنان رفتند تا بسر دوراهی رسیدند آن دوست
ناگهان و بی خبر براهی دیگر رفت .

اتفاقاً طرّاری ازپی این مرد میآمد تا بگرمابه رود چون بدر گرمابه رسیدند
مرد بازنگریست وآن طرّار را دید چون هوا هنوز تاریک بود پنداشت که
همان دوست است صد دینار همراه داشت بدان طرّار داد وگفت
ای برادر این امانتی است نزد تو بماند وچون از گرمابه بیرون آیم من بازده
طرّار زر را گرفت وهم آنجا توقف کرد تا وی از گرمابه بیرون آمد وجامه
پوشید ورفت طرّار وی را آواز داد که ای جوانمرد زرخویش باز ستان
که من امروز بسبب نگاهداشتن امانت تو از شغل خویش باز ماندم .
مرد گفت با زر چه نسبت و تو کیستی گفت من مردی طرّارم و تو این زر بمن دادی

(۱) ستادن = استادن - چیزی گرفتن

گفت اگر طرّاری چرا زر مرا نبردی گفت تو زر خود را با مانت بمن سپردی امانت دار نباید که امانت خوار باشد که امانت بردن جوانمردی نیست .

۱- پرسش - مردی که بکربا به میرفت در راه بکی برخورد ؟ - با او چه گفت و چه شنید ؟ - در راه چه اتفاق افتاد ؟ - مرد زر را بکه داد ؟ - پس از بیرون آمدن زر بدستش رسید ؟ - مرد از عمل طرار متعجب شد ؟ چرا ؟ - از طرار چه پرسید و طرار چه جواب داد ؟ - فرق امانت دار و امانت خوار چیست ؟ -

اسم این حکایت خوب انتخاب شده و مناسب است یا نه ؟ - چرا ؟ - آیا شما شخص امین را دوست دارید ؟ - چرا ؟ - اگر حکایتی راجع بامانت سراغ دارید در کلاس برای همشاگردان خود بگوئید - اگر حکایاتی راجع بخیانت در امانت و نتیجه آن میدانید بگوئید ؟

۲ - لغات امین و امانت را در جمله های ذیل بجای خود (محل نقطه چین) استعمال کنید .

(۱) - کسی که مال دیگری را نگاه بدارد و بموقع باز پس بدهد . . . . گویند

(۲) - . . . . صفت شخصی است که مال مردم را نگاه میدارد و پس میدهد .

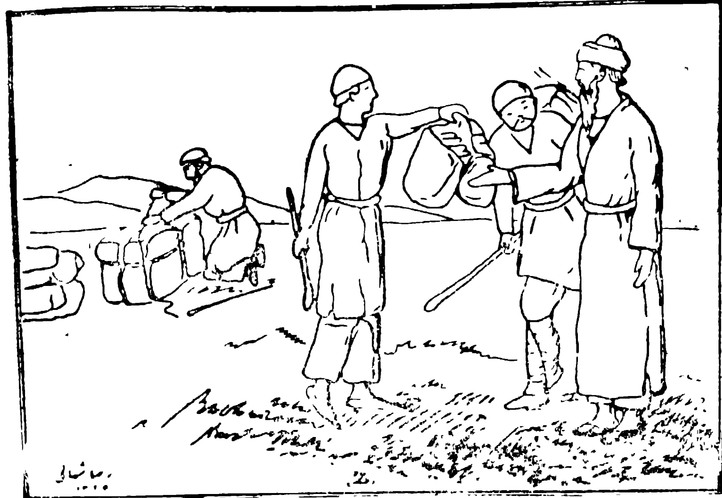
۳ - انشاء - یکی از حکایات راجع بامانت (یا خیانت در امانت) را که میدانید در کلاس بنویسید سپس با اجازه آموزگار برای همشاگردان خود در کلاس بخوانید .



پند یک نفر راهزن

بخل (۱) - التماس (۲) - سوگند - لابه - دعوی کردن

از امام محمد غزالی که از دانشمندان نامی ایران بوده است حکایت کرده‌اند که در بازگشت از گرگان بطوس جمعی راهزنان راه بر من بستند و هرچه داشتم بردند بالتماس و سوگند در پی ایشان افتادم که هرچه بردید بخل کردم توبره‌ای دارم مشتی کاغذ در آنست که بکار شما نمی آید آنرا بمن باز دهید چون بسیار لابه کردم بزرگ دزدان را دل بر حال من سوخت و گفت «در توبره چیست که اینگونه بدو دل بسته ای» - .



امام محمد غزّالی و دزدان

---

(۱) بخل - حلال - (۲) التماس - درخواست

گفتم «یادداشتهاست که یک چند از خانمان دور شده و در آموختن و نوشتن آنها رنج فراوان دیده ام» . .

گفت «چگونه دعوی میکنی درس آموخته و دانش اندوخته ام و حال آنکه چون ما کاغذ پاره های ترا گرفتیم بی دانش ماندی ؟ - این چه دانش است که دزدان توانند برد ؟ » پس بفرمود تا توبره بمن باز دادند غزالی گوید این سخن پیشوای دزدان برای من درسی پر معنی شد و از آن پس جهد کردم تا هر چیز را چنان آموزم که از من نتوانند ربود .

۱- پرسش - چه واقعه ای بر سر دانشمند آمد ؟ - چرا دانشمند فقط توبره خود را مطالبه کرد ؟ رئیس دزدان چه گفت و چه شنید ؟ - سؤال و جواب دانشمند و رئیس دزدان را تکرار کنید - از این حکایت چه نتیجه میگیرید ؟ شما درس خود را چگونه میآموزید که فراموش نکنید ؟ -

۲ - این لفتها را معنی کنید و هر کدام را در دو جمله بکار برید : سوگند - دانشمند - راهزن - دعوی کردن .



چراغ

برای روشن داشتن اطاقها در هنگام شب و روشن داشتن جاهائی که همیشه تاریک است دو گونه چراغ بکار میبریم یکی چراغ سوختنی که از سوزانیدن پیه، شمع، نفت و روغن کرچک .... روشن میشود و دیگری چراغ برق که روشنائیش از قوّه برق است.

چراغ سوختنی در هنگام سوختن گاز زغال تولید و هوای اطاق را فاسد و مسموم میکند و اگر نفتی باشد بوی نفت آن هم مایهٔ درد سر است خاصه در فصل زمستان که در و پنجره های اطاق را می بندیم و پرده ها را میاندازیم برای جلوگیری از زیان اینگونه چراغها بهترین وسیله اینست که در قسمت بالای اطاقها راهی برای بیرون رفتن هوای ناپاک و بد بوی تعبیه کنیم

امّا چراغ برق که تولید گاز و بوی بد نمی کند بهترین وسیله روشنائی است و چون گاهی نورش قوی و زننده است و کار کردن در آن چشم را بتدریج ضعیف و کم نور میکند حباب سفید یا رنگین روی آن میگذارند.

روشنائی اطاق باید بحدّ اعتدال باشد یعنی نه آن قدر تند و قوی باشد که بچشم آسیب برساند و نه آن قدر ضعیف و کم نور که چشم بخوبی در آن کار نکند

در موقع نوشتن و خواندن اگر بقدر کافی صفحهٔ کتاب و کاغذ روشن نباشد.
آدمی مجبور است که چشمان خود را بصفحهٔ کاغذ زیادتر نزدیک کند. و درصورتیکه
این کار تکرار شود کم کم چشم نزدیک بین میشود و بدون عینک نمیتواند اشیاء
دور را تمیز بدهد.

پرسش - چند قسم چراغ (برای روشنائی) بکار میرود؟ - کدام قسم بهتر است؟
مضرات چراغ سوختنی و راه دفع آن چیست؟ - فایدهٔ حبابهائی که روی چراغ برق میگذارند
چیست؟ - حد روشنائی اطاق چیست؟ - روشنائی کم برای چشم چه ضرر دارد؟

اقسام نباتات

کلیه نباتات بر دو دسته تقسیم میشوند: گل دار و بی گل

نباتات گل دار

نباتاتیکه گل دارند بر دو طبقه تقسیم میشوند:

اول نباتاتی که دانهٔ آنها دارای دو لپه است.

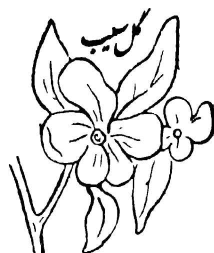
دوم نباتاتی که دانهٔ آنها یک لپه ای است.

طبقهٔ اول - نباتات دولپه ای

اول طایفهٔ گل سرخی - گل اینگونه نباتات پنج گلبرگ مساوی دارد، مانند

سیب و گیلاس .

دوم طایفهٔ بقولات - گل آنها پنج گلبرگ دارد که باهم مساوی نیستند مانند لوبیا و نخود و عدس



سوم طایفهٔ صلیبی - گل نباتات این طایفه دارای چهار گلبرگ و بشکل صلیب قرار گرفته اند مانند کلم و شلغم و خردل و شب بو .



چهارم طایفه چتری - گلبرگ آنها پنج تا است و گرد هم جمع شده اند مانند چتریست که باز کرده باشند مانند هویج و جعفری و گشنیز .



پنجم طایفهٔ تاجریزی - گل آن پنج گلبرگ بهم پیوسته دارد .



مانند سیب زمینی و توتون .



ششم طایفه آفتاب گردان -
گل نباتات این طایفه عده بسیاری
گلبرگ کوچک بهم پیوسته دارد که
دور یک محور جمع شده اند مانند
کاسنی و کاهو و آفتاب گردان

هفتم طایفه بادامی - مانند بلوط
و نارون و تبریزی و گردو و فندق

هشتم طایفه مخروطی - مانند کاج
و سرو و سیدر .

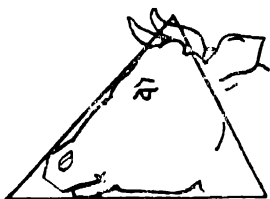
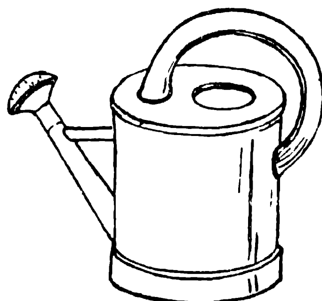
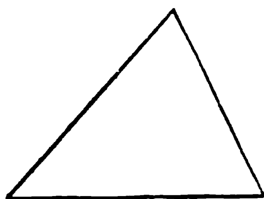


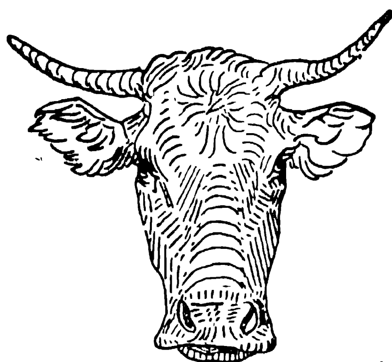
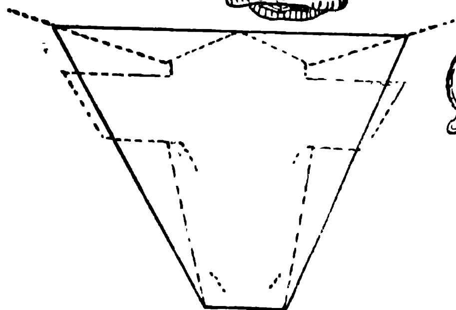
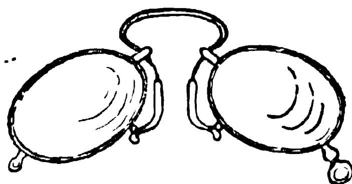
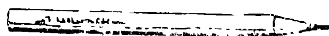
میوه کاج



نقاشی

مطابق شکل های پائین نقاشی کنید :

خوابگاه یا اطاق خواب باید آفتابگیر باشد و دست کم روزی دوساعت آفتاب در درون آن بتابد پنجره های اطاق خواب هرچه بزرگتر باشد و نور آفتاب از آن بیشتر بتابد بهتر است .

اطاق خواب هرقدر ساده و بی پیرایه و کم اسباب باشد بهتر است زیرا اثاثه و اسباب بسیار مانند پرده و فرش و میز و صندلی و پارچه های آویختنی گرد و غبار هوا را جذب میکند و سبب ناپاکی و فساد هوای اطاق میشود.

در وقتی که میخوابیم چراغهای خوابگاه را بهتر آنست که خاموش کنیم اشخاصی که در تاریکی بخواب نمیروند و چراغ خوابگاهشان باید تا صبح بسوزد . باید چراغهای کوچک کم نور بکار برند .

اطاقی را که مبتلا بناخوشی واگیردار آن بسر برده است مسکن یا خوابگاه خود قرار مدهید و اگر ناگزیر باشید اول بر در و دیوار و سقف و زمینش محلولی که کشنده میکرب باشد بپاشید و برای دفع ساس و شپش و دیگر حشرات موذی دود گوگرد بدهید .

برای اینکه رختخواب پاکیزه بماند ملافه اش را باید هفته ای یک بار بشویند

ولحاف و توشک و بالش هر روز در معرض آفتاب وهوای آزاد بگذارند
و باد بدهند .

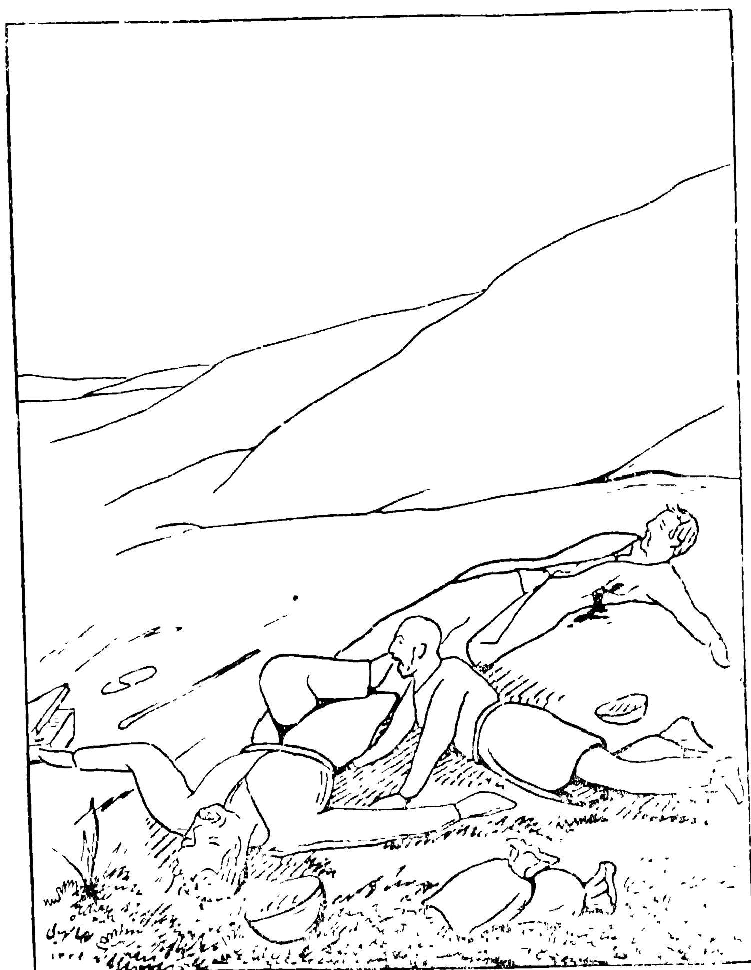
پرسش - اطاق خواب دارای چه اوصاف باید باشد؟ - چرا؟ - برای خوابگاه
چگونه چراغی مناسب است؟ - میکرب وحشرات موذی اطاق را بچه وسیله میتوان دفع
کرد؟ - فایدهٔ ملافه چیست؟ - وچگونه باید آنرا تمیز نگاهداشت؟

طمع و آز

آز - آمیختن - باعث آمدن

وقتی سه مرد راهزن که با یکدیگر [illegible] دند در اطراف شهری بخرابه ای
رسیدند و در آنجا خوب گشتند زیر سنگی صندوقچه ای یافتند بسیار خرم
وخوشدل شدند یکی را باتفاق تعیین کردند که بشهر برود و طعامی بیاورد بیچاره در رفتن
شتاب کرد و برفت چون طعام خرید حرص او را بر آن داشت که مقداری
زهر در آن طعام بیامیزد تا دو شریکش بخورند و هلاک شوند و مال یافته
برای او بماند میل فراوان بمال آن دو را نیز باعث آمد
بر آنکه چون باز آید او را از میان بردارند و آنچه یافته اند میان خود قسمت
کنند مرد باز آمد و طعام آورد ایشان هر دو جستند و اول حلق او را افشردند

و هلاکش کردند پس بر سر طعام نشستند و خوردند و برجای مردند



سه مرد راهزن

۱ — پرسش :— راهزنان در خرابه چه پیدا کردند ؟ — شخصی که برای خرید خوراک رفت با خود

چه فکر کرد ؟ - آن دو نفر دیگر چه فکر کردند ؟ - نتیجهٔ این سه نفر چه شد ؟ - طمع خوب صفتی است ؟ چرا ؟ - چه کسی را طماع میگویند ؟ - .

۲ - این لغات و جمله ها را معنی کنید : باتفاق - حرص او را بر آن داشت - زهر در طعام بیامیزد - میل بمال آن دو را نیز باعث آمد -

۳ - این لغات را معنی کنید و هر کدام را در یک جمله بکار برید :

طعم ، طعام ، طعمه هلاک ، هلاکت ، مهلک آز - آزمند

حرص - حریص طمع - طماع

اقسام نباتات

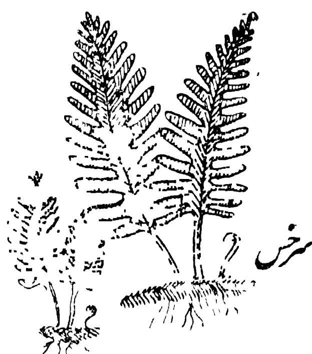
طبقهٔ دوم - نباتات یک لپه ای

نباتات یک لپه ای بر دو نوع تقسیم میشوند یکی خوشه دار و دیگر پیاز دار

اول خوشه دار - نباتات این نوع دارای گلهائی میباشند که بشکل خوشه است و مهمترین طایفهٔ آن غلات است مانند گندم و جو و ذرت

دوم پیاز دار - نباتات این جنس پیاز دارند و کاسبرگ و جام گل آنها بیک رنگ است مانند سنبل و زنبق و سیر و پیاز .

نباتات بی‌گل



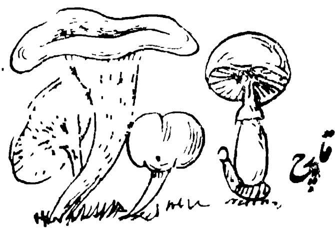
این نباتات گل و میوه و تخم ندارند و مانند دیگر نباتات از طریق گل تولید مثل نمیکنند و مهمترین آنها سرخس و خزه و جل وزغ و قارچ میباشند .

اول سرخس - اینگونه نباتات دارای ریشه و ساقه و برگ اند ولی ساق آنها در زمین است .

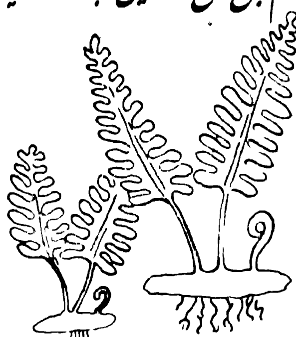

خزه

سرخس در نقاط سرد کوچک است ولی در ممالک گرم نمو میکند و بزرگ میشود .

دوم خزه - خزه ریشه ندارد ولی ساق و برگ دارد و بوسیلهٔ تار بسیار باریک و نازکی که بساقه چسبیده است از زمین غذا میگیرد .



سوّم جل وزغ - این نبات نه ریشه دارد و نه ساق و نه برگ در رُوی



سنگها و آبهای ایستاده نمو میکند

و چُون دارای سبزینه است بوسیلهٔ

آن اکسیژن هوارا جذب میکند .

چهارم قارچ - قارچ ساده ترین

اقسام نباتات است ریشه و ساق

و برگ و سبزینه ندارد و زندگانی

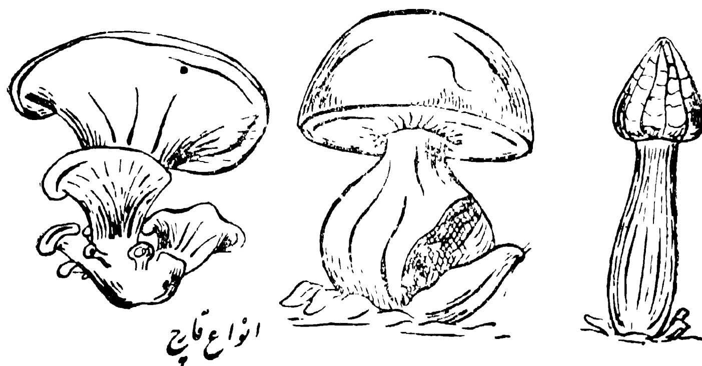
آن از مواد حیوانی یا نبات دیگر است

بعضی از قارچها خوراکیست و بعضی

زهر دارند و خوردن آن خطرناکست .



الف - جل وزغ



انواع قارچ

نکوهش بیجا

نکوهش (۱) - طعنه زدن - مشک (۲) - تاتار (۳) - ازهار (۴) - مینو (۵)

سیر یک روز طعنه زد بپیاز	که تو مسکین چه قدر بد بوئی
گفت از عیب خویش بی خبری	زآن ره از خلق عیب میجوئی
گفتن از زشتروئی دگران	نشود باعث نکوروئی
تو گمان میکنی که شاخ گلی	بصف سرو و لاله میروئی
یا که همبوی مشک تاتاری	یا ز ازهار باغ مینوئی
خویشتن بی سبب بزرگ مکن	تو هم از ساکنان این کوئی
در خود آن به که نیکتر نگری	اول آن به که عیب خود گوئی

(پروین اعتصامی)

۱ - پرسش - طعنهٔ سیر به پیاز چه بود؟ - پیاز در مقابل چه جواب داد؟ آیا حرفهای پیاز راست است؟ چرا؟ - عیب جوئی از دیگران چه [illegible]؟ عیبهای شما چیست؟ معنی بیت سوم چیست؟ بیت آخر را نیز معنی کنید.

۲ - این حکایت را بنثر بنویسید

---

(۱) نکوهش = بدگوئی - مذمت (۲) - مشک = عبیر (۳) تاتار = قومی ترک نژاد (۴) ازهار = گلها (۵) - مینو - بهشت

حیوانات

کلیه حیوانات بر دو دستهٔ بزرگ تقسیم میشوند .

اوّل - حیواناتی که استخوان دارند مانند انسان و اسب و مرغ و ماهی و مار .

دوّم - حیواناتی که استخوان ندارند مانند مگس و پروانه و عنکبوت و کرم .

حیوانات استخوانداررا بر پنج طبقه تقسیم میکنند :

اوّل - حیواناتِ پستاندار که میزایند و بچهٔ خود را شیر میدهند مانند انسان و میمون و گاو و نهنگ .

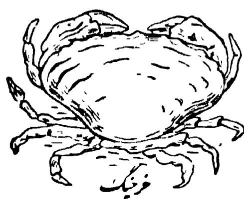
دوّم - حیواناتِ پرنده که تخم میگذارند و غالب آنها پرواز میکنند مانند بلبل و زاغ و گنجشک و باز .

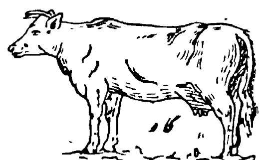
سوّم - حیواناتِ خزنده که دست و پا ندارند و بزمین میخزند و یا آنکه دست و پایشان باندازهٔ کوتاه است که راه رفتن آنها بخزیدن میماند مانندِ مار و سوسمار .

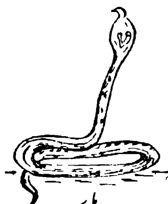
چهارم - حیواناتی که گاهی در آب زندگی میکنند و گاه در خشکی مانند قورباغه .

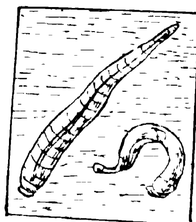
پنجم - ماهیان که همیشه در آب زندگی میکنند مانند ماهی قرمز و آزاد و غیره .

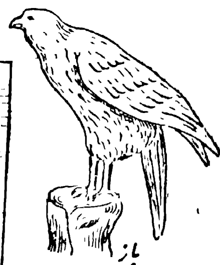
حیوانات بی استخوان را نیز بر پنج طبقه تقسیم کرده اند :

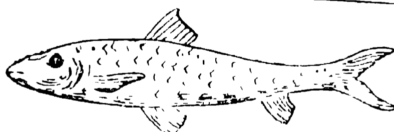

خرچنگ

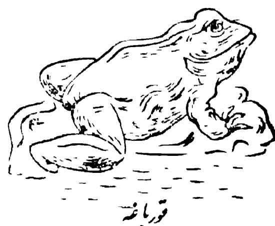

گاو


مار




باز


شاه ماهی


قورباغه


مرجان

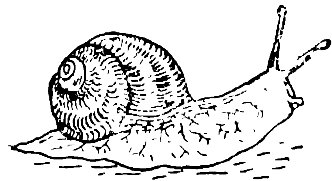

مرجان

اول - حیوانات حلقه تن که تن آنها نرمست و از حلقه های بهم پیوسته درست

شده است و اغلب آنها دست و پای متعدد دارند مانند زنبور و هزار پا و خرچنگ.

دوم - کرمها که بحیوانات حلقه تن شباهت دارند جز اینکه دست و پا ندارند مانند زالو.

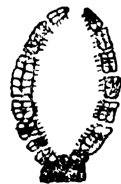
سوم - حیوانات نرم تن که بدن آنها نرمست و ماده از جنس صدف آن را پوشیده است مانند حلزون.



حلزون

چهارم - حیوانات گیاه نما که مانند گیاه در یکجا قرار گرفته جنبشی ندارند و یا جنبش آنها باندازه کند و غیر محسوس است که بحرکت بنظر میآید مانند مرجان و اسفنج.





اسفنج

پنجم - حیوانات بسیار ریز که بدنشان باندازه کوچک است که جز با ذره بین دیده نمیشود.

این حیوانات را میکرب مینامند.



میکرب

سزای بدکرداری

گروهی از جانوران در مرغزاری خرم میچریدند در همسایگی آنجا شیری بود
که هر روز یکی از آنها را میربود و میدرید . جانوران پیوسته از بیم او در رنج
بودند . روزی یکی از آنها که عاقلتر بود گفت برویم پیش شیر و با او قرار بدهیم
که غذای او را مرتب مهیا بسازیم و دیگر با حمله نکند . همه قبول کردند نزد شیر
رفتند و با او قرار گذاردند که هر روز و شب یک شکار برای او بفرستند
تا آسوده و بی زحمت بخورد و دیگر بجانوران آزار ندهد . روزی نوبت بخرگوشی
رسید که میبایست طعمهٔ شیر شود . خرگوش بیاران گفت اگر در فرستادن
من شتاب نکنید و بگذارید که تنها بروم شر این ظالم را از شما دفع خواهم کرد جانوران
پذیرفتند . خرگوش پس از خداحافظی روانه راه شد اما آهسته آهسته می رفت
تا وقت غذای شیر دیر شد . شیر بانتظار طعمه برمیخاست و می نشست و از شدت
غضب نعره می کشید و دم بزمین می زد و با خود می گفت حیوانات وعده دروغ
بمن دادند و بعهد خود عمل نکردند . در این وقت خرگوش از دور پیدا شد
همینکه نزدیک شیر رسید تعظیم کرد . شیر با خشم و تندی باو گفت کیستی و از کجا
میائی و از حیوانات چه خبر داری ؟ خرگوش گفت قربان ، جانوران خرگوشی

برای چاشت شما همراه من فرستاده بودند در راه شیری رسید و آنرا بزور



گرفت هرچند گفتم که این غذای پادشاه است قبول نکرد، من ناچار

دست خالی آمدم تا شما را خبر کنم . شیر گفت این بی ادب جسور را بمن نشان ده تا سزایش را بدهم . خرگوش او را بسر چاهی پر از آب صاف برد و با و گفت آن شیر در این چاه است مرا در بر گیر تا او را بتو نشان دهم . شیر او را در بر گرفت و بر لب چاه رفت و نگاه کرد × عکس خود و خرگوش را دید گمان کرد که شیری دیگر است که طعمهٔ او را بزور گرفته است در چاه جست تا او را هلاک کند × خود در آب غرق شد . خرگوش شادی کنان پیش یاران رفت و گفت شاد باشید که دشمن بچاه افتاد و نابود شد و دیگر بیرون نخواهد آمد .

۱- **پرسش** - شیر چگونه با حیوانات رفتار میکرد ؟ - حیوانات برای اینکه از شر او در امان باشند چه تدبیری اندیشیدند ؟ روزی که نوبت بخرگوش رسید که طعمه شیر بشود خرگوش چه کرد ؟ نتیجه تدبیر او چه شد ؟ -

۲ - این لغتها را معنی کنید و هر یک را در دو جمله بکار ببرید - همسایگی - وعده - غرق - مرغزار - ربودن - تعظیم کردن - بیم - طعمه - نعره .



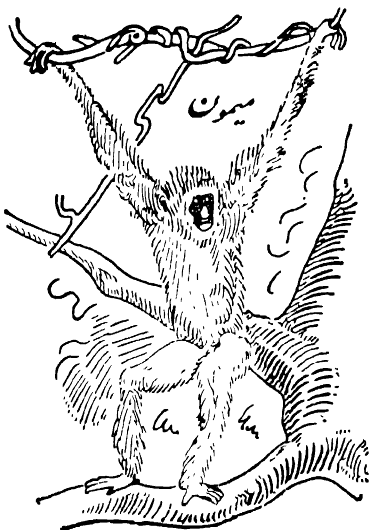
حیوانات استخواندار

حیوانات پستاندار

بدن حیوانات پستاندار را پشم یا موی فرا گرفته است . حرارت بدنِ حیوانات پستاندار ثابت است بدینمعنی که بدن هر نوع از آنها دارای درجه حرارتِ مُعین است که جز در هنگام مرض یا ضعف تغییر نمیکند بدینجهت است که آنها را حیواناتِ خون گرم مینامند .

مادّه این حیوانات پستاندار و بچه خود را شیر میدهد .

حیوانات پستاندار را بهفت دسته قسم تقسیم کرده اند : ناخن دار و گوشتخوار وحشره خوار و علف خوار وجونده و خُفّاش و پستاندار دریائی .



ناخن دار

ناخن دار حیواناتی هستند که دست و پایشان انگشت و انگشتانشان ناخن دارد مانند میمون پای میمون مانندِ دستِ است و بدینجهت است که میمونها با پای خود نیز میتوانند اشیاء را بگیرند و از درخت

بآسانی بالا روند .

دست بعضی از میمونها درازاست واگر بایستند تا ساق پایشان میرسد

خوراکِ میمون میوه وشاخه های تازه ونورس درختان است .

میمون باشکالِ مختلف دیده میشود بعضی دم دارند وبعضی بی دمند .

میمونهایِ دُم دار دُمِ خود را بشاخ درخت می پیچند وخود را از آن میآویزند

وگاه از درختی بدرختِ دیگر میجهند .

خفگی وطرز جلوگیری آن

یکی از علتهای خفگی کم شدن اکسیژن وزیاد شدن گاز کربنیک (گاز

زغال) هوا است علت دیگر بسته شدن راه تنفس بواسطه دار زدن ، طناب

انداختن ویا غرق شدن درآبست علائم مهم خفگی عبارتست از بریدن

نفس ، کبود شدن رنگ رخسار وسرد شدن بدن مخصوصاً دست وپا .

برای نجات کسی که گرفتار خفگی شده است :

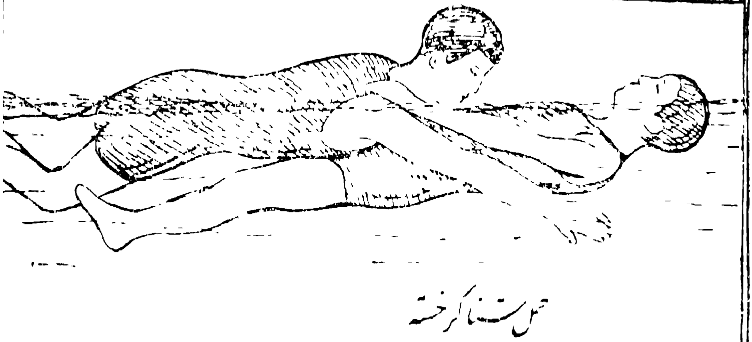
۱- باید لباس او را بکنند سپس او را بپشت بخوابانند وبا پارچه نازکی

زبانش را بگیرند وبا ملایمت بیرون بکشند وبعد رها کنند تا بجای اول برگردد

این عمل را در هر دقیقه پانزده تا بیست بار باید تکرار کنند اگر در موقع



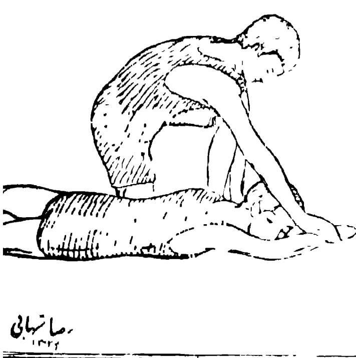
حمل غریق بموی سر



حمل شناگر خسته



تنفس مصنوعی غریق بوسیله حرکت سر و گردن



تنفس مصنوعی غریق برای هوا دادن به ریه

تکرار زبان بیمار را از دهان آسان سبب .ون نیامد و یا دچار سکسکه شد معلوم میشود حال بیمار رو ببهبود است. موقعی که زبان را از دهان بیرون میکشند باید کوشش کنند که هوا داخل سینه مریض گردد برای این کار باید بالای سر بیمار ایستاد و دو دست او را از مچ گرفت و بطرف خود کشید در این حال وسعت قفسه سینه زیاد میشود و هوا داخل شُشها میگردد پس از دو ثانیه دو دست مریض را باید رُوی سینه اش قرار دهند و ساعد را رُوی بازو جمع کنند و اندکی بقفسه سینه فشار وارد آورند تا هوا خوب از ششها بیرون رود حرکات تنفس مصنوعی را باید مدتی طول داد زیرا گاهی مریض پس از یک تا چند ساعت تنفس مصنوعی بحالت اوّل برمیگردد .

پرسش - خفگی یعنی چه ؟ - بچند طریق انسان خفه میشود ؟ - علائم خفگی چیست ؟- راه نجات شخص خفه شده کدام است ؟ - شخص خفه شده را چگونه باید تنفس مصنوعی داد ؟- (طرز آنرا عملاً در کلاس با رفقای خود انجام دهید) .

دُوست نادان و دشمن دانا

آزادگان(۱) - همزادگان(۲) - پویه (پوئیدن)(۳) - بُن - نهفتن - عاقبت اندیش

کُودکی از جمله آزادگان رفت برُون با دو سه همزادگان

(۱) آزادگان = نجیب زادگان (۲) همزادگان - همسالان (۳) پوئیدن، باینطرف آنطرف دویدن

پای چو در راه نهاد آن پسر — پویه همی کرد و درآمد بسر

شد نفس آن دو سه همسال او — تنگ تر از حادثه حال او

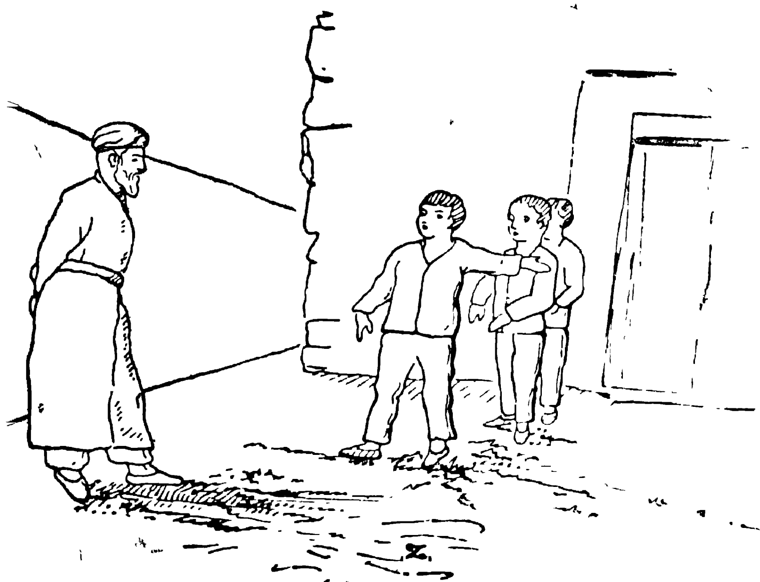
آنکه ورا دوست ترین بود گفت — در بن چاهیش بباید نهفت

تا نشود راز چو روز آشکار — تا نشویم از پدرش شرمسار

عاقبت اندیش ترین کودکی — دشمن او بود در ایشان یکی

گفت همانا که در این همرهان — صورت این حال نماند نهان

چون که مرا زین همه دشمن نهند — تهمت این واقعه بر من نهند



پدر و رفقای کودک

پیش پدر رفت و خبردار کرد | تا پدرش چاره آن کار کرد
هرکه در او جوهر دانائیست | برهمه چیزیش توانائیست
دشمن دانا که غم جان بود | بهتر از آن دوست که نادان بود

(نظامی)

۱ - پرسش - موضوع این حکایت چیست ؟ - آیا اسمی که برای این حکایت انتخاب شده مناسب است یا نه ؟ - علت دلتنگی کودکان چه بود ؟ - هر یک راجع بواقعه چه پیشنهاد کرد ؟ - پیشنهاد کدامیک معقولتر بود ؟ - عاقبت چه کردند ؟ - از این حکایت چند نتیجه اخلاقی میگیرید

۲ - انشاء - خلاصه این حکایت را در پنج سطر بنویسید .

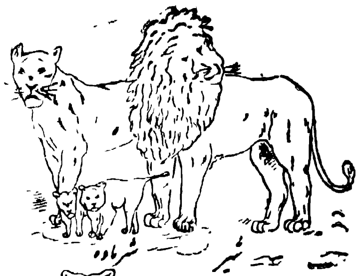
حیوانات استخوان‌دار

حیوانات پستاندار

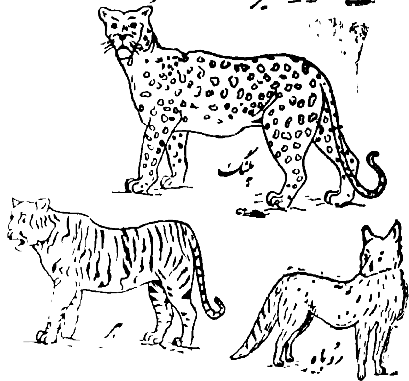
گوشتخوار

حیوانات گوشتخوار یکدسته از حیوانات پستاندارند که پنجه پرزور و ناخنهای تیز و دندانهای بُرنده دارند و جانوران دیگر را شکار میکنند و گوشتِ آنها را میخورند .

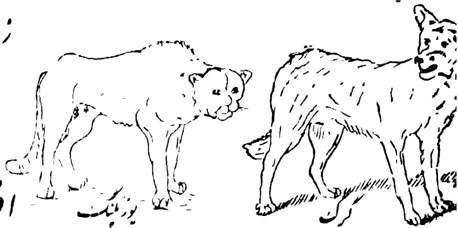
حیوانات گوشتخوار را از حیث شکل و ترکیبِ بدن بچهار دسته مهم تقسیم کرده اند :



اوّل - آنهائیکه شبیه گربه هستند
دستشان پنج ناخن و پایشان چهار ناخن
دارد مانندِ شیر و پلنگ .



شیر حیوانیست درنده که بسیار
قوی و نیرومند و پوست بدنش زرد است
این جانور ترسناک که پادشاه درندگانش
میگویند در بیشه های آسیا و افریقا
زندگانی میکنند .



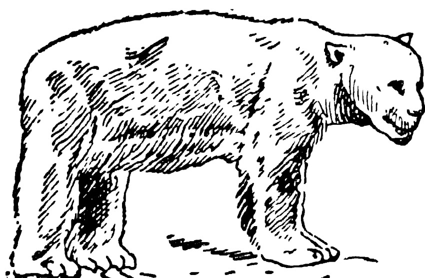
ببر و پلنگ در جنگلهای آسیا و
افریقا بسیار است و درندگان خطرناکند
که بانسان یا حیوان دیگر حمله میکنند .
دوّم - آنهائیکه شبیه سگ میباشند
مانندِ گرگ و روباه و شغال .



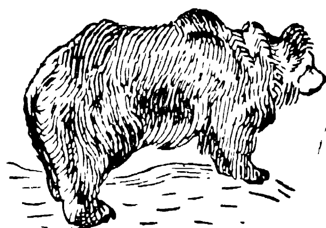
سگ انواع بسیار دارد از قبیل
سگهای شکاری و سگِ گله و سگِ پاسبان

سوم خرسها . خرس حیوانیست گوشتخوار که علف نیز میخورد .

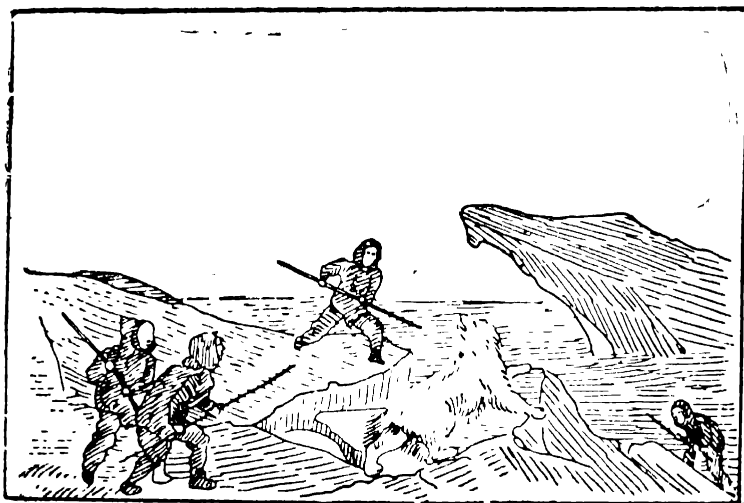
اقسام خرسها



خرس سفید



خرس بجور



شکار خرسهای سفید قطبی

پوست بعضی از خرسها سفید و بعضی خاکستری رنگ است .

خرس خاکستری رنگ در مدتِ زمستان میخوابد و در بهار بیدار میشود

این جانور از درندگانِ بسیار خطرناک محسوب میشود و غالباً بانسان حمله

میکند .

چهارم سنجابها - این حیوانات پرندگانرا شکار میکنند و گوشتِ آنهارا

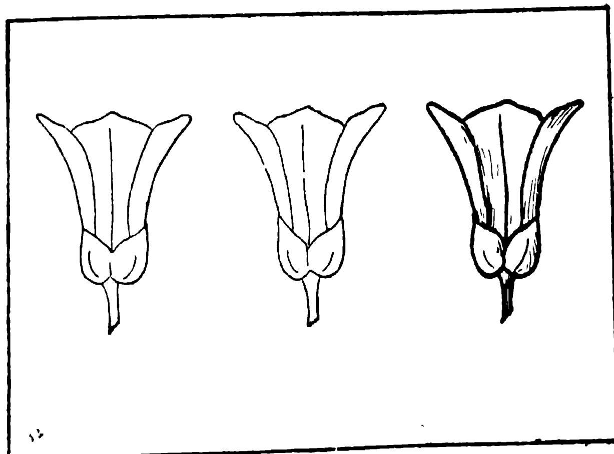
میخورند غالباً در جنگلها زندگانی مینمایند .

پوستِ بدنِ آنها پشمی نرم دارد که برای آسترِ لباس بکار برده میشود

حیواناتِ معروفِ این دسته سنجاب وَخز وراسو و قاقم است .

نقاشی

مطابق شکلهای پائین نقاشی کنید

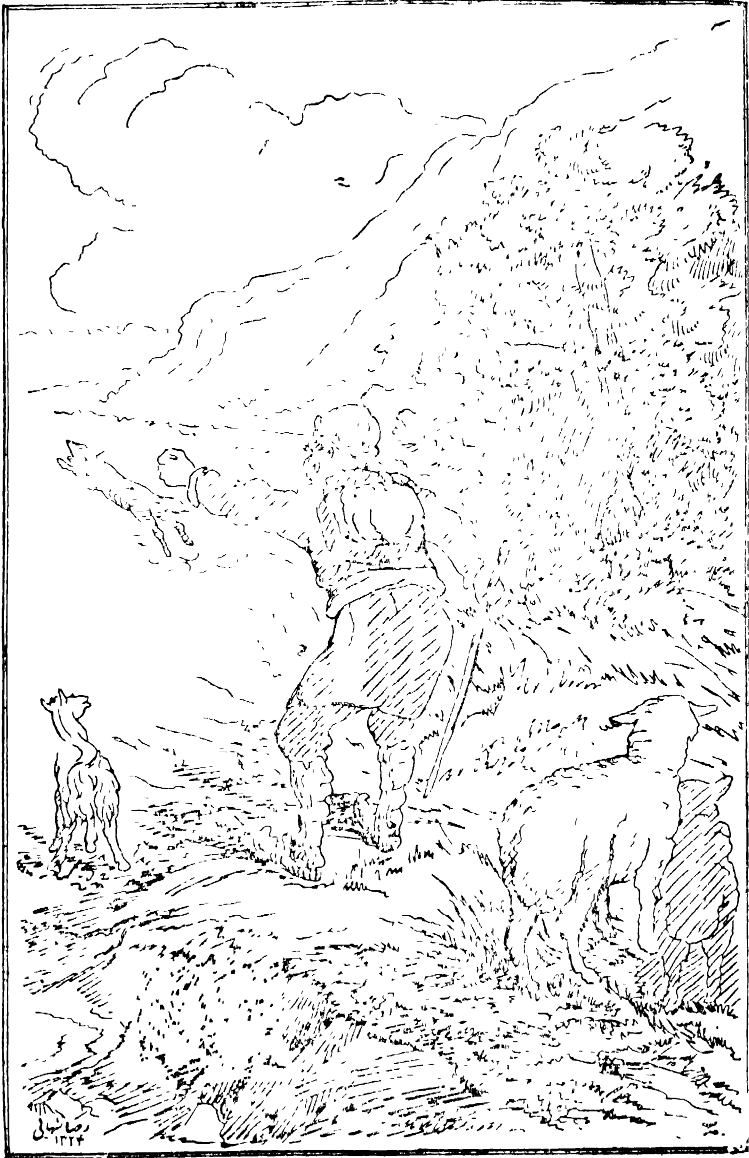


بزغاله و گرگ

حوالی (حول) - نصیب - آهنگ کردن

گرگی در بیشه‌ای وطن داشت روزی در حوالی شکارگاهی بسیار گشت تا صیدی بچنگ آورد میسر نگشت آن روز شبانی نزدیک او گله گوسفندی میچرانید گرگ از دور تماشا میکرد و از گله نصیبی نمی یافت شبانگاه که شبان گله را از دشت سوی خانه راند بزغاله‌ای پس ماند گرگ را چشم بر بزغاله افتاد آهنگ گرفتن او کرد بزغاله چون خود را در دست بلا اسیر دید دانست که جز بحیله خلاص نتوان یافت فوراً بخدمت گرگ رفت و گفت مرا شبان نزد تو فرستاد و گفت چون امروز از تو بما رنجی نرسید از این پس مرتب بوقت چاشت بزغاله‌ای بخدمت تو روانه میدارم تا طعمه تو گردد و نیز فرمود که من بهنگام آوازی بخوانم تا خوردن من برای تو گواراتر باشد گرگ سخن بزغاله را راست پنداشت و گفت بخوان بزغاله ناله را چنان بلند کرد که صدای آن از کوهسار بگوش شبان رسید شبان چوبدستی محکم برداشت و چون باد بر سر گرگ دوید . گرگ از آنجا بگوشه‌ای گریخت و با خود گفت این چه اهمال بود که من ورزیدم چرا گذاشتم که بزغاله مرا فریب دهد پدر من چوپان

طعمه می‌یافت او را سازندگان و خوانندگان از کجا بودند ؟



۱ - پرسش - چه شد که بزغاله بچنگ گرگ گرفتار آمد ؟ - بزغاله برای خلاص خود چه تدبیری اندیشید ؟ - نتیجه تدبیر او چه شد ؟ - علت پشیمانی گرگ چه بود ؟ - در چه مواقعی باید تدبیر بکار برد ؟

۲ - کلمات ذیل را معنی و هر کدام را در دو جمله بکار برید :

بیشه - صید - نصیب - آهنگ - گرد - کوهسار - سازنده (چند معنی دارد)

۳ - بعضی از معانی مختلف گاه : الف ، بمعنی وقت : مانند صبحگاه - شامگاه .

ب ، بمعنی جا مانند بارگاه - تختگاه - کشتارگاه

در لغات ذیل کلمه گاه بچه معنی آورده شده است ؟ :

شیرخوارگاه - زایشگاه - آسایشگاه - پرورشگاه - درمانگاه - سحرگاه - کشتارگاه - لشکرگاه . هرکدام از این لغات را در جمله بکار برید .

گرگ و سگ

درون تیره - جبان - باستان - قلاده - تلبیس - آغل - کید .

۱ - پیام داد سگ گله را شبی گرگی — که صبحدم بره بفرست میهمان دارم

۲ - مرا بخشم میاور که گرگ بدخشم است — درون تیره و دندان خونفشان دارم

۳ - جواب داد مرا با تو آشنائی نیست — که رهزنی تو و من نام پاسبان دارم

۴ - من از برای خور و خواب تن نپروردم — همیشه جان بکف و سر بر آستان دارم

۵ - مرا گران بخریدند تا بکار آیم — نه آنکه کار چو شد سخت سر گران دارم

۶ - مرا قلاده بگردن بود و پلاس بپشت — چه انتظار از این بیش ز آسمان دارم

۷ - گرفتم آنکه فرستادم آنچه میخواهی — ز خود چگونه چنین ننگ را نهان دارم

۸ - هراس نیست مرا هیچگه ز حمله گرگ — هراس کمدلی بره جبان دارم

۹ - هزار بار گریزاندمت بدره و کوه — هزارها سخن از عهد باستان دارم

۱۰ - شبان بجرأت و تدبیرم آفرینها خواند — من این قلاده سیمین از آن زمان دارم

۱۱ - رفیق دزد نگردم بحیله و تلبیس — که عمرهاست بکوی وفا مکان دارم

۱۲ - درستکارم و هرگز نمانده ام بیکار — شبان گرم نبرد پاس کاروان دارم

۱۳ - مرا نکشته بآغل درون نخواهی شد — دهان من نتوان دوخت تا دهان دارم

۱۴ - جفای گرگ مرا تازگی نداشت هنوز — سه زخم کهنه بپهلو و پشت و ران دارم

۱۵ - دو سال پیش بدندان دم تو برکندم — کنون ز گوش گذشتی چنین گمان دارم

۱۶ - دکان کید برو جای دیگری بگشای — فروش نیست در آنجا که من دکان دارم

(پروین اعتصامی)

۱ - پرسش - گرگ بسگ چه پیام فرستاد ؟ جواب سگ چه بود ؟ جوابهای او ر

یک یک پیدا کنید - مطابق این حکایت صفات سگ گله چیست ؟ مقصود از این حکایه

چیست ؟ . -

۲ - چند نفر از شاگردان گفتگوی بین گرگ و سگ گله را بنوبت بگویند . و بعد همه

همگی حکایت را بشکل مکالمه بنثر بنویسید .

۳ - این لغتها و جمله ها را معنی کنید :

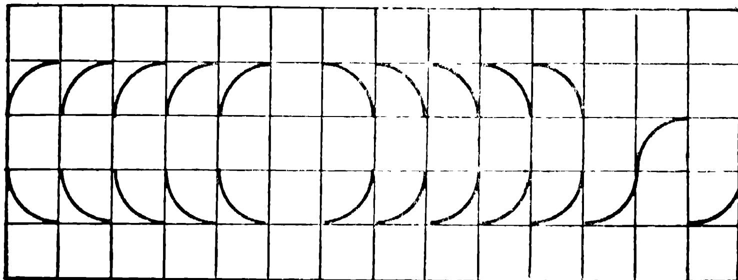
درون تیره - پاسبان - گران (چند معنی دارد ؟) هراس - . صبحدم - خونفشان

جان کنف - جبان - آغل - شعر (۸) و شعر ۱۱ - دکان کید - شعر ۱۶

۴ - **انشاء** - این حکایت را بنثر بنویسید .

رسم

مطابق این شکل روی کاغذ شطرنجی با خط کشی بکشید و رنگ آمیزی کنید .



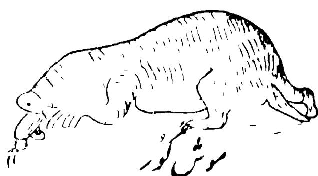
حیوانات استخواندار

حیوانات پستاندار

حشره خوار

خوراکِ این حیوانات کرم و حشرات است از این جهت وجود شان برای زراعت مفید است .

معروفترین حیوانات خارپشت و موش کور است .



موش کور



خارپشت

خارپشت موش و سوسمار و کاو و افعی و مار را میخورد . پشتِ این جانور پر از خارهای تیز است که آلتِ جنگ و هم آلت دفاع او بشمار میرود

موشِ کور سوراخ گرد و عمیقی در زمین میکند و در آنجا بسر میبرد و چون همیشه در تاریکی زندگانی میکند چشمش نابیناست



زنجیر عدل انوشیروان

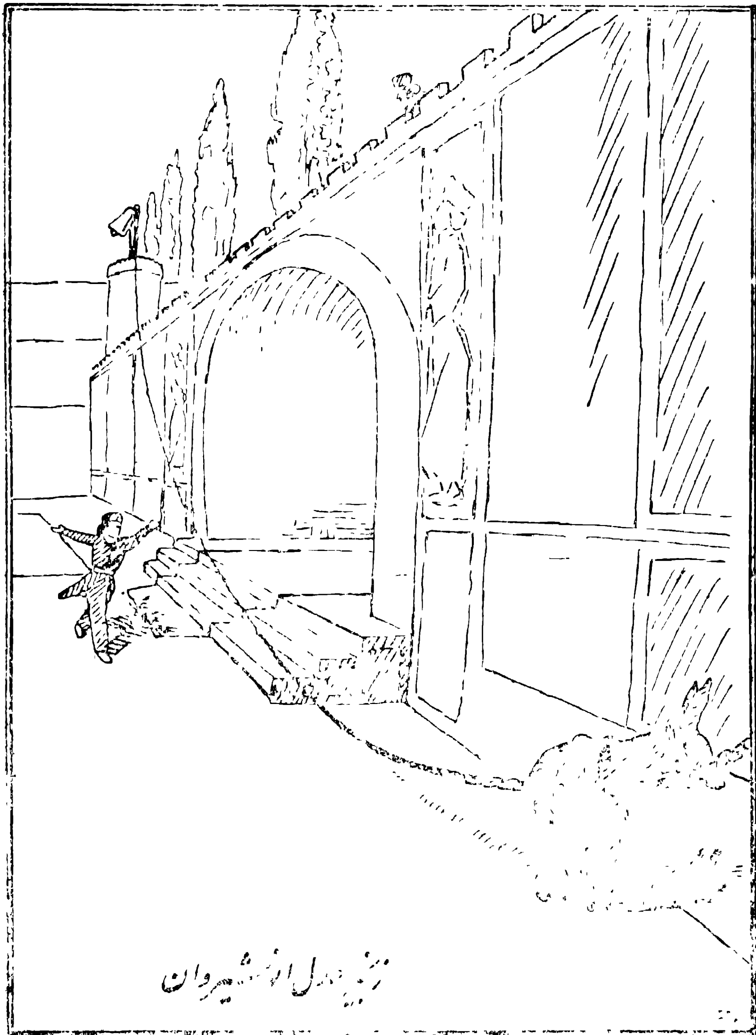
دادخواه - رسن (۱) - جرس (۲) ساحت (۳) اعلام (۴) فرط (۵)
حوالی - تظلم - ستور (۶)

خسرو انوشیروان چون در دادخواهی ستمدیدگان غفلت روا نمیداشت
بفرمود تا رسنی از ابریشم درست کردند و جرسها از آن در آویختند و بنزدیک
ساحت سرای ببستند تا هر ستم رسیده ای دست در آن رسن زند
جرس بجنبد و آواز آن دادخواهی را اعلام کند روزی که حوالی سرای
انوشیروان از مردم خالی بود خری ضعیف بدانجا رسید خارش
در اعضاء او افتاد خود را در آن رسن میمالید آواز جرس بگوش
انوشیروان رسید از فرط مهربانی که او را بر خلق خدای بود دو خادم را
بفرستاد و گفت بنگرید کی است که بتظلم آمده است خری را دیدند پیر و لاغر
بازگشتند و بخسرو گفتند خر آسیابانی است که از کار کردن و بار کشیدن
فرو مانده است و آسیابان او را از خانه بیرون رانده خسرو فرمان داد تا

---

(۱) رسن = ریسمان (۲) جرس = زنگ (۳) ساحت = فضا (۴) اعلام = آگاه ساختن
(۵) فرط = زیادی (۶) ستور = چهارپای .

آسیابان خر را بخانه برد و آب و علف او نگاه دارد و در باقی زندگانی



او را از منجانب در کار نفرماید پس بازی نبشته بود که هر که ستوری را بجوانی در کار داشته

باشد باید او را بوقت پیری از در نراند .

۱ ـ پرسش ـ انوشیروان در چه زمانی سلطنت میکرد ؟ چرا ریسمان بدر قصر او بستند ؟ـ

قصه شکایت خر بنظر شما صحیح است ؟ چرا ؟ درخانه خود باحیوانات چگونه معامله میکنید ؟

۲ ـ هریک از این لغتها را در جمله ای جداگانه بکار برید .

دادخواه ـ غفلت ـ ریسمان ـ ستمدیده ـ ستمگر ـ ضعیف ـ فرومانده ـ فرمان بستور

۳ ـ فرق این کلمات را با یکدیگر بگوئید :

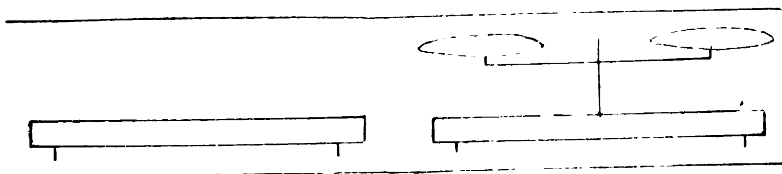
ستمدیده و ستمگر ـ دادخواه و دادگر ـ کارفرما و کارگر ـ کلمه گر در این کلمات چه معنی دارد ؟

چند لغت دیگر که کلمه آخرش گر باشد بگوئید .

۴ ـ انشاء ـ بحیوانات پیر و درمانده رحم باید کرد .

نقاشی

از دست راست شروع کنید ـ شکل ساده ترازو را نقاشی کنید .



موش و آهو

طپیدن(۱) - حقارت - جسارت - توقع - طینت - غزال

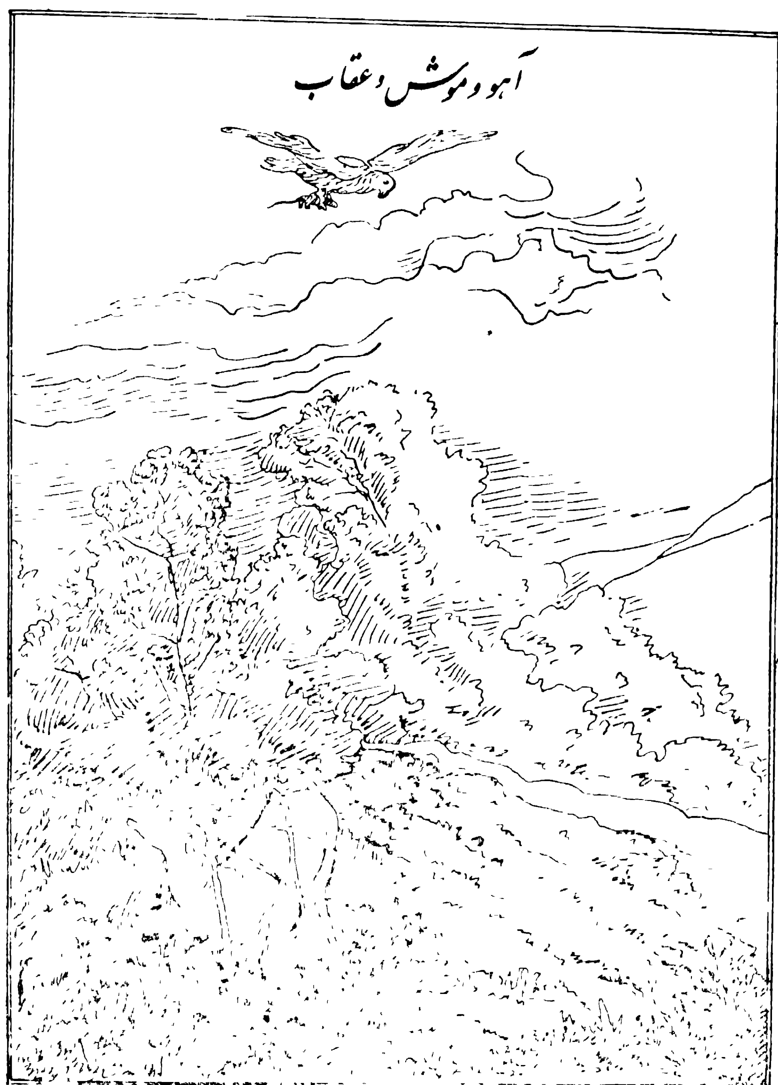
صیادی بطلب صیدی بیرون رفت دام نهاد آهوئی در دام افتاد بیچاره در دام می طپید و بر خود می پیچید و از هر جانب نگاه میکرد تا چشمش بر موشی افتاد که از سوراخ بیرون آمده بود و حال او مشاهده میکرد موش را آواز داد و گفت اگرچه میان ما سابقهٔ آشنائی نیست لیکن آثار نکوئی بر صورت تو میبینم توقع میکنم که بدندان خویش گره های مرا برگشائی تا چون خلاصی یابم خدمت تو را تمام عمر لازم شمرم .

موش پست طینت گفت من حقارت خویش و جسارت صیاد میشناسم اگر از عمل من آگاهی یابد خانه مرا ویران میکند پس روی از آهو بگردانید و او را همچنان در بند بگذاشت و برفت گامی دو سه برگرفت و خواست که در سوراخ خزد عقابی از بلندی پائین آمد و او را در چنگال گرفت و از روی زمین در ربود .

چون صیاد آمد غزالی را بستهٔ دام خویش یافت با خود گفت من خون این حیوان نمیریزم آهو را بر دوش نهاد و آهنگ بازار کرد و در راه نیکمردی

(۱) - طپیدن = دست و پا زدن

پیش آمد چشمش بر آن آهوی خوش چشم افتاد آنرا از صیاد بدیناری خرید



و رها کرد و گفت آنکه بیگناهی را از کشتن برهاند هرگز بیگناه کشته نشود.

۱ - پرسش - چگونه آهو در دام افتاد ؟ - برای خلاص خود چه کرد ؟ چرا موش با و کومک نکرد ؟ - بنظر شما ترس موش بجا بود یا بیجا ؟ - چرا ؟ سرانجام آهو چگونه رهائی یافت ؟ خزیدن یعنی چه ؟ چه حیواناتی میخزند ؟ - آیا لغت خزیدن درباره موش درست استعمال شده ؟ - نتیجه حکایت چیست ؟

۲ - این لغات وجملات را معنی کنید :

آهو برخود می پیچید - سابقه آشنائی - گامی دو سه برگرفت - آهنگ بازار کرد -

دزد مسکین

یکی را عسس[1] دست بربسته بود — همه شب پریشان و دلخسته[2] بود

بگوشش آمدش درشب تیره رنگ — که شخصی همی نالد از دست تنگ[3]

شنید این سخن دزد مسکین و گفت — زبیچارگی چند نالی بخفت

برو شکر یزدان کن ای تنگدست — که دستت عسس تنگ برهم نبست

مکن ناله از بینوائی بسی — چو بینی زخود بینواتر کسی

(سعدی)

تمرین و پرسش - ۱ - دست چه کسی را عسس بسته بود ؟ - شخص دست بسته چه صدائی

(۱) عسس = پاسبان (۲) دلخسته = دلشکسته (۳) دست تنگ = بی چیزی ، کم بضاعتی

شنید و چه گفت ؟ - برای چه شخص ناله کننده گفت : « برو شکر یزدان کن » ؟ مقصود این حکایت چیست ؟ -

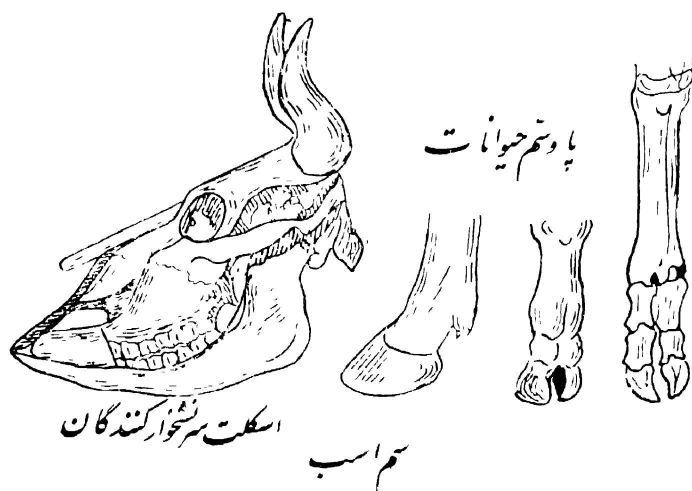
۲ - این حکایت را بنثر بنویسید .

حیوانات استخوان‌دار

حیوانات پستان‌دار

علفخوار

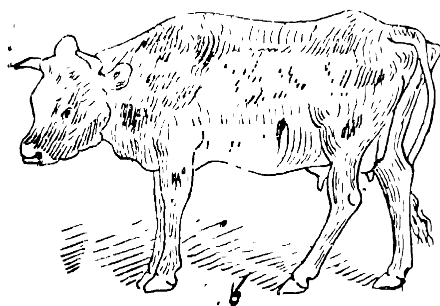
حیوانات علفخوار عموماً بجای ناخن سم دارند و خوراک آنها گیاه و گاهی

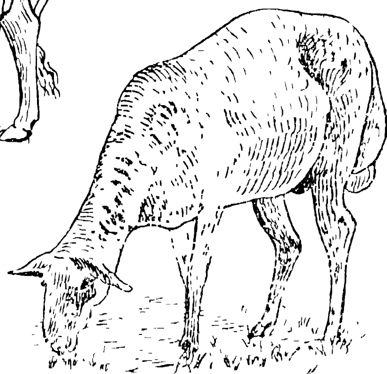


شاخه نورس درختان است .

حیوانات نشخوارکننده فیل و کرگدن و اسب و خوک جزء علفخواران محسوب میشوند .

نشخوارکننده - نشخوارکننده یکدسته از حیوانات علفخوار هستند که هنگام چریدن گیاه را زود زود بلع میکنند و بعد در هنگام آسایش آن را بدهان بر میگردانند و بخوبی میجوند و بمعده اصلی فرو میبرند .


گاو


گوسفند



معدهٔ نشخوارکنندگان چهار کیسه جداگانه دارد باسم علفدان و نگاری و هزارلا و شیردان .

حیوان در ابتدا گیاه نیم جویده را العلفدان یا شکنبه که از کیسه های دیگر فراختر است وارد میکند این گیاه در موقع استراحت حیوان وارد نگاری میگردد و در آنجا بلقمه های گرد تبدیل میشود و بسمت دهان رانده میشود و حیوان بار دیگر آنرا بخوبی میجود و فرو میبرد غذا در این نوبت راست بهزار لا که معدهٔ سوم است میرود و در آنجا بخوبی هضم و داخل شیردان میگردد و پس از آمیخته شدن با شیرهٔ معدی برزده ها میرود .

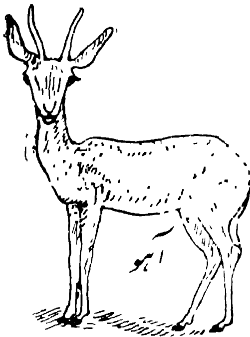
رودهٔ نشخوار کنندگان که باید گنجایش علف زیاد داشته باشد بسیار درازاست پاره ای از این حیوانات مانند گاو و گوسفند و شتر اهلی شده اند و پاره ای از قبیل گوزن و بزکوهی و آهو وحشی مانده اند .

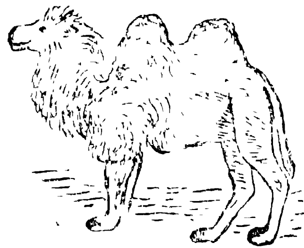
گاو - گاو از حیوانات مفید است که انسان از پوست و گوشت آن فایدهٔ بسیار میبرد

گوزن - گوزن شاخهای بلند و میان پر دارد که سالی یکبار میافتد و بجای آن شاخی دیگر میروید که یک شاخه بیش از سال قبل دارد . و از این راه میتوان سن گوزن را معین کرد .

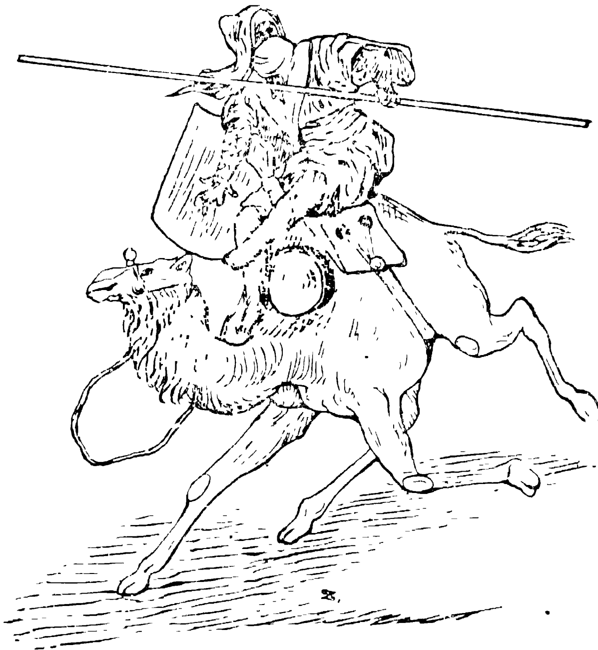
آهوی مشگین نوعی از گوزن است که در چین و تبت زندگانی میکند و زیر شکم

کیسه‌ای دارد موسوم بنافه و در آن کیسه مادهٔ معطریست که مشک نامیده میشود .





شتر



شتر - شتر حیوانیست که یک یا دو برآمدگی بر پشت دارد و آن برآمدگی را کوهان .

میگویند .

شتر یک کوهانه در افریقا و شتر دو کوهانه در آسیا زندگانی میکند .

گوسفند - گوسفند از نشخوار کنندگان است و دارای شاخهای تو بتو و پیچیده

میباشد و هر پای او بدو سم کوچک میرسد .

بعضی از گوسفندان بجای دم دارای دنبه پهن و بزرگ میباشند .

گوسفند ماده را میش و بچه آنرا بره مینامند .

پوست و گوشت و شیر و پشم این حیوان مفید است .

بز - بز هم از نشخوار کنندگان است شاخی بلند و محکم و ریشی دراز و

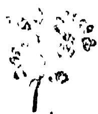
دمی کوتاه دارد .

پشم بعضی از بزها نرم است و برای بافتن پارچه بکار میرود .

آهو - این حیوان دارای شاخی راست و خوش خط و خالیست .

در اغلب بیابانها و کوهسارهای ایران گله های آهو فراوانست و آنها را

بواسطه گوشت لذیذشان شکار میکنند .



عبای عید

گوسفندی داشتم پشمش سیاه بود روز عید قربان سرش را بریدند .
من بسیار افسرده و محزون شدم . عمه‌ام که مرا زیاد دوست میداشت
گفت غصه مخور . درعوض از پشمش عبای خوبی برایت درست میکنم . روز
دیگر پشمها را برداشتم و نزد او رفتم . مرا که دید از جا برخاست و پشمها را ازمن
گرفت و با آب شست . پس از آن درآفتاب گذاشت تا خشک شود بعد
از آنکه خشک شد با شانهٔ آهنی مخصوصی آنها را شانه زد . آنچه را بدرد نمیخورد دور افکند
و باقی را بصورت فتیله های دراز که هریک باندازه سی سانتیمتر بود در
آورد . آنگاه تبسمی کرد و گفت اکنون برو و دوکم را از اطاق بیاور بعجله رفتم
و دوک را آوردم و باو دادم و خود دربرابرش بگوشه ای نشستم و ششدانگ
حواسم را بسوی او معطوف داشتم تا ببینم چه میکند . یکی از آن فتیله ها را
برداشت و روی دست چپش انداخت و دو سرش را درکف دست گرفت
وکشید و تاب داد و با آب دهان تر کرد و بدوک که در دست راستش بود چسبانید
و دوک را چرخانید و دوک مثل فرفره بدور خود شروع بچرخیدن کرد و عمه
با سرعتی که تصور نمیتوان کرد مشغول رشتن شد . وقتیکه طول نیم متر

رسید آنرا دور دوک پیچید و دوباره بی آنکه دنباله نخ را از دست بدهد
بهمان ترتیب اول مشغول رشتن شد .

هنگام عصر مقدار زیادی نخ تهیه شده بود . پرسیدم عمه جان چه وقت
اینها تمام میشود ؟ گفت با خداست شاید برای پانزده روز دیگر از دست تو راحت
شویم . گفتم خدا جزای خیرت دهد زودتر تمامش کن . گفت من ماشین نیستم
ترسیدم عصبانی شود خدا حافظی کردم و بمنزل خودمان برگشتم . پانزده روز
از این مقدمه گذشت یک روز عصر عمه ام کلافه های نخ را بخانه آورد . پرسیدم
حالا دیگر چه باید کرد ؟ خنده کنان پاسخ داد بپدرت بده پیش جولاه ببرد
و سفارش کند عبائی خوب برایت ببافد .

کلافه ها را برداشتم و از خانه بیرون رفتم . در راه پدرم را دیدم بخانه میآمد
دنبالش رسیدم و از او خواهش کردم کلافه ها را نزد عبا باف ببرد . خواست
عذر بیاورد . دامنش را محکم چسبیدم . ناچار دستم را گرفت و ببازار رفتیم .
سر بازار جولاهی بود که عبا خوب میبافت با پدرم هم آشنا بود . چون نزد
او رسیدیم پدرم گفت میخواهم برای محسن عبای خوبی ببافی جولاه کلافه ها را
گرفت و گفت واقعاً پشم خیلی عالی است بدقت هم رشته شده است

آهی کشیدم و در دل گفتم آری گوسفندش هم عالی بود . بیچاره گوسفند .
پدرم پرسید چه موقع حاضر میشود ؟ جولاه گفت پس فردا .

صبح روز دیگر اتفاقاً مدرسه تعطیل بود . مستقیماً بطرف کارگاه جولاه رهسپار شدم . دیدم نخها را بوضع مخصوصی روی چهار چوب از بالا بپائین استوار نموده و انتهای آنها را بچوبی که روی محوری میچرخید بسته است وخود ماسوره بدست پشت دستگاه نشسته . گفتم عمو صبح بخیر . با لحن مهر آمیزی پاسخ داد ، خوش آمدی بنشین . من نشستم و او مشغول کار خود شد . ابتدا با پا فشاری برکاب آورد دستگاه بحرکت افتاد و میان دو طبقه تارها فضائی ایجاد شد پیر مرد ماسوره را که دارای پود بود از وسط آن از چپ براست بسرعت عبور داد و تخته را زد تا صاف بشود . آنگاه فشار دیگری برکاب داد کم کم دستگاه خوب براه افتاد و سرعت دست پیر هم زیادتر شد . دقیقه ای نگذشت که باندازهٔ پنج سانتیمتر عبا بافت و تا ظهر که من پیش او بودم بیش از یک متر بافته شد .

روز معین من و پدرم نزد او رفتیم عبا را گرفتیم و مزدش را دادیم و رفتیم .
دختر عمویم که شیرازه زدن را در مدرسه آموخته بود آنرا شیرازه زد .
روز عید من آنرا بردوش انداختم و بزیارت رفتم ، آه خوشا بآن روز ها چه قدر

شیرین و گوارا بود آن ایام -

۱- پرسش - برای عبا بافتن چه چیزهائی لازمست ؟ - کارخانه عبابافی دیده اید ؟ - چه کارخانه‌ای تا بحال دیده اید ؟ - اگر میتوانید بگوئید که چگونه کار میکنند ؟ -

رحم و مردانگی

اسب - برانگیخت - خیمه - اعرابی[1] - مروت - درشتی - زرین (زر) - مقام خود -

یزدگرد پادشاه ساسانی بهرام پسر خود را با میر عرب سپرد که او را روش جنگ بیاموزد روزی بهرام بشکار رفته بود از پیش اسب او آهوئی رمید بهرام اسب برانگیخت آهو بهر طرف میشتافت و بهرام هم بدنبال او میرفت هوا بی نهایت گرم بود آهو از تشنگی بی طاقت شد ناگاه بجائی رسید که قبیله‌ای از عرب در آنجا خیمه زده بودند آهو خود را بخیمه مردی صحرانشین انداخت اعرابی او را گرفت بهرام بدر خیمه رسید تیر بر کمان نهاد و فریاد برآورد ای مرد شکار من که بدینجا آمده بیرون آر اعرابی گفت ای جوان مروت نیست جانوری که بدین خیمه پناه آورده است تسلیم تو کنم بهرام درشتی آغاز کرد عرب گفت سخن

(۱) - اعرابی = عرب صحرانشین

بیهوده مگو تا این تیر که بر کمان داری بر سینهٔ من نرسد دست تو بآهو نخواهد رسید



بهرام و عرب و آهو

و اگر مرا بکشی اهل قبیله ترا زنده نخواهند گذاشت برخود رحم کن و از این آهو بگذر

و اگر چیزی می‌خواهی این اسب که بر در خیمه بسته است با زین و دهنه زرین بتو میدهم بگیر و باز گرد . بهرام این خوی عرب را پسندید و اسب را از او نگرفت و برگشت

هنگامی که پادشاهی ایران باو رسید و تاج سلطنت بسر نهاد آن عرب را حاضر کرد و نوازش بسیار نمود و او را پناه آهوان لقب داد .

۱- پرسش : - آهو را کی دنبال کرده بود ؟ - آهو کجا پناهنده شد ؟ - بهرام چرا با اعرابی جدال کرد ؟ پس از رسیدن بسلطنت بهرام با وی چگونه رفتار کرد ؟ - صحرانشین چه صفت بکار [illegible] داد ؟ - بهرام درباره او چه مردانگی کرد ؟ - عنوان حکایت خوب انتخاب شده ؟

۲- زرین یعنی از زر یا مانند زر : (ین) در آخر کلمات علامت نسبت است : بآخر کلمات ذیل (ین) بیفزایید و هر یک را در جمله ای بکار برید :

چوب ، سنگ ، نمک ، آهن ، فولاد .

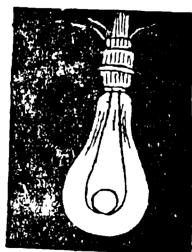
نور

اجسام را بواسطهٔ نور می‌بینیم بدین جهت است که در مکان تاریک هیچ چیز دیده نمی‌شود .


شعلهٔ شمع

بعضی اجسام نورانی هستند مانند خورشید و ستارگان و شعلهٔ شمع .

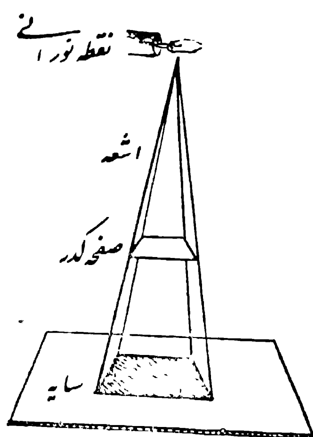
بعضی دیگر از خود نوری ندارند و از اجسام نورانی کسب نور میکنند مانند ماه که از خورشید کسب نور میکند و سنگ و چوب که در روشنائی چراغ دیده میشوند



چراغ برق

نور از بعضی اجسام نمیگذرد اینگونه اجسام را تیره می گویند . زیرا چیزی که در پس آنها باشد دیده نمی شود مانند: سنگ و چوب .

از بعضی اجسام نور میگذرد و اگر چیزی پشت آنها باشد بخوبی پدیدار است مانند شیشه و بلور اینگونه اجسام را شفاف خوانند .



اگر جسمی تیره را بین نقطه نورانی و صفحه قرار دهیم نوری که از آن نقطه میآید از آن جسم نمیگذرد و در نتیجه شکل جسم مزبور روی صفحه تاریک میافتد آن شکل را سایه میگویند .

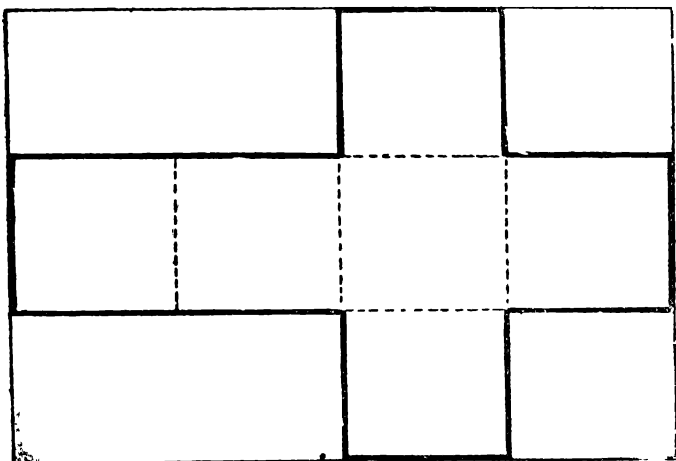
کار دستی

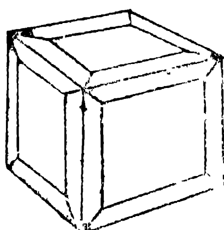
۱- یک مربع مستطیل از کاغذ بگیرید .

۲- مطابق خطهای سیاه ببرید .

۳- مطابق خطهای نقطه چین تا کنید .

۴- اطراف مربعها را با نوار باریک کاغذ رنگی بهم بچسبانید .



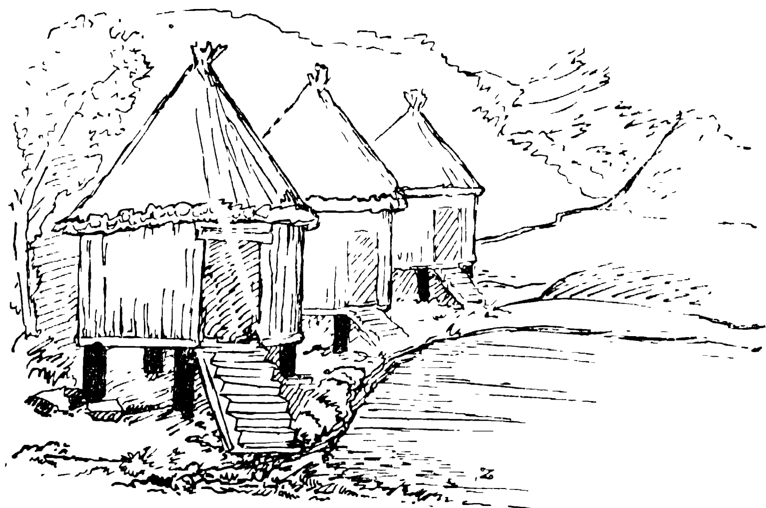


نور خورشید

از چیزهائی که در سلامت بدن تأثیر بسیار دارد نور خورشید است اطاقی برای سکونت مناسب است که نور آفتاب بدرون آن تابد، کسی که در اطاق رو بآفتاب زندگی میکند کمتر بیمار میشود و در زمستان بدرد سینه گرفتار نمیشود ، اما کسی که در اطاق رو بشمال یا اطاق بی آفتاب بسر برد ضعیف ولاغر ورنگ پریده میشود و زودتر از دیگران بیمار میگردد . پس اطاق مسکون مخصوصاً باید آفتابگیر باشد .

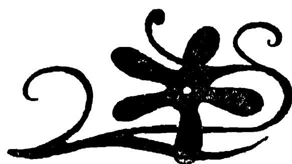
نور آفتاب در نمو جانوران ورستن گیاهان نیز اثر دارد . اگر گلدان گلی را در تاریکی نگاه دارید گل آن پس از چند روز پژمرده و زرد رنگ میشود و اگر بیشتر در تاریکی باند میخشکد جانوران نیز در جای تاریک ضعیف ولاغر میشوند . واز اینجا معلوم میشود که جانور وگیاه هم بنور خورشید محتاجند ، یکی از فوائد نور خورشید این است که رطوبت و بو و مضرات آنرا از میان میبرد نمناک بودن محل سکونت انسانرا مبتلا باستخوان درد می کند در کشور ما در بیشتر نقاط همیشه آفتاب وجود دارد وکمتر اتفاق میافتد که چند روز پشت سرهم آفتاب ظاهر نشود بدین سبب بسیاری از بیماریها که مخصوص جاهای نمناک است کمتر دیده

میشود مگر در نقاطی مانند سواحل دریا که رطوبت بسیار است در این گونه نقاط



باید در حفظ سلامت خود بیشتر مراقبت کنیم و از مسکن گزیدن در طبقات پائین
ساختمانها که اغلب نمناکست بپرهیزیم .

پرسش - نور خورشید به بدن چه تأثیری دارد ؟ - چگونه اطاقی برای سکنی خوبست ؟ نور خورشید
در جانوران و گیاهان چه اثر دارد ؟ - رطوبت چه نوع بیماری تولید میکند ؟ - چرا در کشورها بیماریهای
مخصوص بجاهای نمناک کمتر دیده میشود ؟



منصور و دوست قدیمی او

تقدیم تهنیت - بخیل[1] - حاجب[2] - بار[3] - گماشته - عارض شدن رنج

عیادت - پاس[4] - اجابت .

منصور دومین خلیفه عباسی بسیار بخیل بود پیش از آنکه بخلافت رسد با مردی
دوستی داشت وپیوسته با وی بسر میبرد چون بخلافت رسید آن مرد برای تقدیم
تهنیت بدربار او شتافت . منصور بیوفائی کرد و بحاجب خود سپرد تا اورا بار
ندهد آن شخص دلتنگ بخانه خود بازگشت و بانتظار نشست تا روزی که منصور
مردم را بار عام داد او نیز با دیگران بسرای [illegible] بیگانه چشم منصور
بر او افتاد گفت بچه مقصود نزد ما آمده ای گفت بدان آمده ام تا ترا تهنیت گویم
منصور گماشته خود را فرمود هزار دینار بوی بده و باو بگو که دیگر بتهنیت من نیاید
آن شخص زر را گرفت و رفت سال دیگر هنگام بار عام باز نزد خلیفه آمد و سلام کرد
منصور گفت دیگر چرا بدینجا آمدی گفت شنیدم خلیفه را رنجی عارض شده است
بپاس دوستی قدیم عیادت او را برخود لازم دانستم منصور فرمان داد هزار

---

(۱)- بخیل = کسی که از بخشش خودداری میکند و یا مانع جود است (۲)- حاجب = دربان

(۳)- بار = اجازه (۴) پاس = نگهداری .

دینار باو دادند واورا گفت برو ودیگر بعیادت میا آن مرد بازگشت



منصور و دوست قدیمی او

وسال دیگر باز در روز بار عام بمجلس خلیفه حاضر شد منصور گفت امسال دیگر

بچه بهانه باینجا آمده ای گفت در آن ایام که با یکدیگر بسر میبردیم ترا دعائی بود که چون در هنگام گرفتاری میخواندی نجات مییافتی آمده ام تا از آن دعا نسخه ای بگیرم منصور گفت رنج بیهوده کشیدی زیرا دو سال است که آن دعا از اثر افتاده چه من هر سال آن دعا را میخوانم که از شر دیدار تو خلاص یابم و چنانکه می بینی باجابت نمیرسد .

۱ - پرسش - منصور با دوست قدیمی خود چگونه رفتار کرد ؟ - دوست او چرا اصرار بدیدن او داشت ؟ - هر دفعه بچه بهانه خود را با و رسانده ؟ - آیا رفتار او را می پسندید ؟ - رفتار خلیفه را چه طور ؟ هر کدام چه صفتی میتوانید نسبت دهید ؟ - بخیل یعنی چه ؟

۲ - این لغتها و عبارتها را معنی کنید : تقدیم - تهنیت - شتافت - سرای خلافت - خلیفه را رنجی عارض گشته است - بیهوده - سپرد تا او را بار ندهد - بار عام داد - دربار . (آیا برای کلمهٔ بار معانی دیگری در نظر دارید ؟)

۳ - مترادف این لغتها را پیدا کنید :

تهنیت - شتافتن - دلتنگ - هنگام - عیادت - بهانه - نجات یافتن .

۴ - ضد این کلمات را پیدا کنید : - دوستی - حاضر - شر - خلاص .

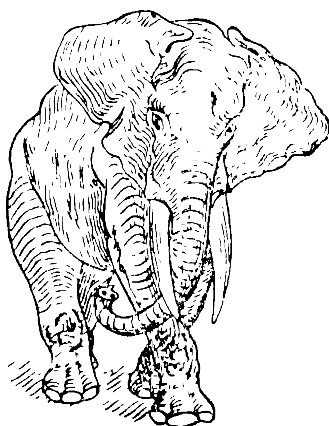


حیوانات استخواندار

حیوانات پستاندار

علفخوار

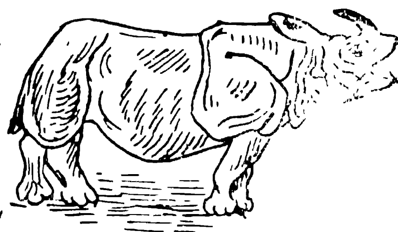
فیل و کرگدن و اسب و خوک جزء حیوانات علفخوارند .


فیل

فیل - فیل حیوانی است که بینی دراز دارد و آنرا خرطوم میگویند .

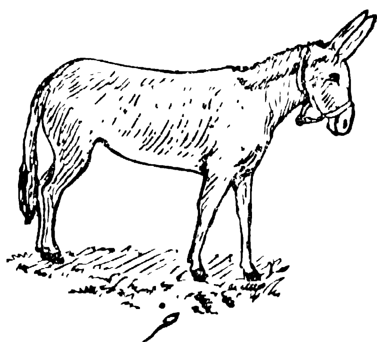
در آرواره بالای این حیوان دو دندان قرار دارد که بسیار نمو میکند و درشت میشود و آنها را عاج مینامند .

فیل در آسیا و افریقا زندگانی میکند و بزرگترین حیوانیست که در خشکی یافته میشود .


کرگدن

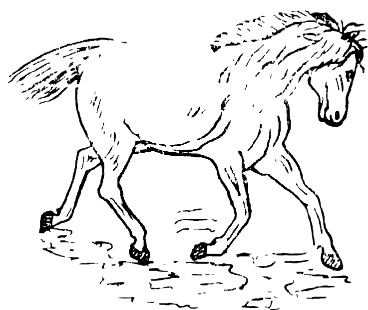
کرگدن - کرگدن حیوانیست دارای پوستی بسیار کلفت و سخت . در قدیم از پوست کرگدن سپر میساختند .

بر بینی کرگدن شاخی روئیده که بسیار تیز و محکم است و بوسیلهٔ آن با دشمن
خود جنگ و از خود دفاع میکند



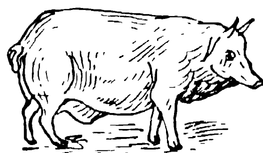
خر

اسب ـ اسب که جزء علفخوار ان
محسوب میشود حیوانی بسیار مفید است
هم سواری میدهد و هم بار میکشد .
خر ـ خر از علفخوار انست گوشی دراز
و دُمی کوتاه دارد .



اسب

خوک ـ خوک نیز جزء علفخواران بشمار
میرود . این حیوان در هر دست و
پا چهار انگشت دارد و هر یک از
انگشتهای آن بُسُمی کوچک میرسد
پوست خوک کلفت و پوزه اش دراز است



خوک

خر روستائی

سقط - علم - تاک (۱) - ناطور (۲) حمار (۳) - ریش (۴) *

یکی روستائی سقط شد خرش ... علم کرد بر تاک بستان سرش

جهاندیده پیری براو برگذشت ... چنین گفت خندان بناطور دشت

مپندار جان پدر کاین حمار ... کند دفع چشم بد از کشتزار

که این دفع چوب از سروگوش خویش ... نمیکرد تا ناتوان مرد وریش

(سعدی)

۱- تمرین و پرسش - روستائی چه چیزرا در بستان خود بر سر چوب علم کرده بود؟ - برای چه این کار را کرده بود؟ - پیر در این باب باو چه گفت؟

ریش در اینجا چه معنی دارد؟ - آنرا باین معنی در جمله ای استعمال کنید - ریش دیگر چه معنی دارد؟

سقط در کلمهٔ سقط فروش چه معنی دارد.

۲ - املاء - این لغات را چند بار بنویسید و املاء آنها را یاد بگیرید - سقط شدن - تاک - ناطور - حمار..

---

(۱) تاک = درخت رز ، مو (۲) ناطور = باغبان - بستانبان

(۳) حمار = درازگوش ، الاغ (۴) ریش = مجروح



گوشت

مواد مغذی گوشت نسبت بسایر غذاها زیادتر و هضم آن آسانتر و برای رشد و نمو بدن مفید است ولی زیاد خوردن آن مضر است .

گوشت گاو و گوسفند و شکار و پرندگان و ماهی جزو خوراک معمول انسان است .

گوشت گوسفند و گاو - در ایران گوشت گوسفند بیشتر از گوشت حیوانات دیگر مصرف دارد گوشت بره لذیذ است ولی از گوشت گوسفند دیرهضم تر است واگر بره خیلی جوان و سن آن ده تا سه هفته باشد گوشتش مضر است .

گوشت گاو تقریبا مانند گوشت گوسفند و گوشت گوساله شبیه بگوشت بره میباشد

گوشت باید دارای خواص زیر باشد :

۱ - رنگ آن مانند گوشت گاو و گوسفند قرمز و یا مانند گوشت بره و بزغاله و گوساله سفید باشد

۲ - گوشت باید سخت باشد زیرا گوشت خیلی نرم سالم نیست .

گوشت شکار - مانند آهو و بزکوهی و خرگوش مزه مطبوعی دارد ولی دیر هضم تر از گوشتهای دیگر است اگر جانور مدت زیادی دویده وخسته شده

باشد گوشتش مواد سمی دارد . گوسفند و گاو را هم در صورتیکه مدتی راه رفته باشند باید بعد از بیست چهار ساعت استراحت کشت و گوشتش را مصرف کرد.

گوشت پرندگان - چون چربی گوشت غاز و اردک از سایر پرندگان زیادتر است گوارش آن هم مشکل تر میباشد ، چربی گوشت مرغ و بوقلمون و غالب پرندگان دیگر که گوشت سفید دارند کم و بنابراین هضمش آسانتر است ماده سفیدهٔ گوشت این پرندگان بیشتر از سایر گوشتها است ، آبگوشتی که از گوشت پرندگان تهیه شده باشد مقوی تر از آبگوشت گوشت گاو است و برای اشخاص ضعیف مناسبتر میباشد .

گوشت را تازه تازه باید مصرف کرد و چون ممکن است گوشت میکرب و یا کرم داشته باشد باید همیشه آنرا خوب بپزند تا میکرب و کرم آن کشته شود

موجب تندرستی

حاذق(۱) - معالجه - دیار - اصحاب(۲) - التفات(۳)

یکی از ملوک عجم طبیبی حاذق بخدمت پیغمبر فرستاد سالی در دیار عرب بود کسی معالجه ای از وی نخواست طبیب پیش پیغمبر آمد و گله کرد که مرا برای معالجه

(۱) حاذق = ماهر ، دانا بکار خویش ۲- اصحاب = یاران ۳- التفات = روی آوردن .

اصحاب بخدمت فرستاده اند اما در این مدت کسی التفاتی بمن نکرد تا خدمتی که بر بنده معین است بجای آرم. رسول خدا فرمود که این طایفه را طریقی است که تا اشتها غالب نشود نخورند و هنوز اشتها باقی باشد که دست از طعام بدارند، طبیب گفت موجب تندرستی همین است پس زمین خدمت ببوسید و برفت.

۱ - پرسش - در این حکایت چه اشخاصی گفتگو میکنند ؟ - موضوع گفتگو چیست ؟ - بنظر شما فرمودهٔ پیغمبر درست است ؟ - چرا ؟ - شما چه دستور بهداشتی از این حکایت میگیرید ؟ برای حفظ صحت خود هنگام غذا خوردن غیر از کم خوردن دیگر چه باید بکنید ؟

۲ - معنی این لغتها و جمله ها چیست ؟ = ملوک عجم - التفات - دست از طعام بدارند - زمین خدمت ببوسید و رفت - طعام

۳ - این لغتها را معنی کنید و هر کدام را در جمله ای بکار برید :

طبیب ، طب ، طبابت ، مطب - علاج ، معالجه - حاذق - دوا

خسرو و مرد زشت روی

مرکب - فراست - دریافتن - یافتن - عنان - خیل - خدم (خادم) - خوار

وقتی خسرو میل شکار کرد بدین اندیشه بصحرا رفت چشمش بر مردی زشت روی افتاد و دیدار زشت او را بفال نیک نگرفت فرمود تا او را از پیش مرکب دور کردند

وگذشت مرد بفراست دریافت که در دل خسرو چه گذشته است با خود گفت خسرو



[illegible] بخطا رفته است من او را آگاه خواهم ساخت همینکه خسرو از شکارگاه بهان

جایگاه باز آمد مرد از دور آواز داد که مرا از سلطان سؤالی است اگر اندکی توقف
فرماید و گوش بسخن من دهد از فایده خالی نباشد خسرو عنان اسب باز داشت
و گفت چه میگوئی ؟ مرد گفت ای ملک امروز اسباب شکارت چگونه بود ؟
گفت هرچه نیکوتر گفت خزانه و پادشاهیت برقرار هست ؟ گفت بلی گفت
از هیچ جانب خبر بد شنیده ای ؟ گفت نه گفت از این خیل و خدم که در رکاب
تواند هیچکس را آسیبی رسیده است ؟ گفت نرسیده گفت پس چرا فرمودی مرا
بدان خواری دور کنند ؟ گفت زیرا که دیدار امثال ترا بر مردم شوم گرفته اند
آن مرد گفت از دیدن من امروز خوبیها بتو رسید امّا از دیدار تو مرا تمام رُوز رنج
و غم نصیب گردید پس بدین حساب دیدار خسرو بر من شوم بوده نه دیدار من براُ .

۱ ـ پرسش ـ چرا مرد زشترو را از پیش سلطان راندند ؟ ـ این کار بر آن مرد چه تأثیری بخشید ؟
در شما چه تأثیری کرد ؟ ـ مرد زشترو چه وقت و چگونه سلطان را از کرده اش پشیمان ساخت ؟
چه ایرادی بپادشاه دارید ؟ آیا شخص فهمیده بفال معتقد میشود ؟ ـ حرف نگیر را قبول میکنید ؟
چرا ؟

۲ ـ املاء ـ این لغتها را چند بار بنویسید و املای آنها را خود یاد بگیرید . عنان ـ خوار (بمعنی
ذلت) ـ خار (بمعنی تیغ) .

۳ - بین یافتن و دریافتن چه فرقی است هریک را در دو جمله بکار برید

بین خوار و خار چه فرقی است هریک را در دو جمله بکار برید

۴ - کلماتی مانند: خوار - خار - خوان - خان که در تلفظ یکسانند ولی در املا مختلف تشابه خوانده میشوند.

حیوانات استخواندار

حیوانات پستاندار

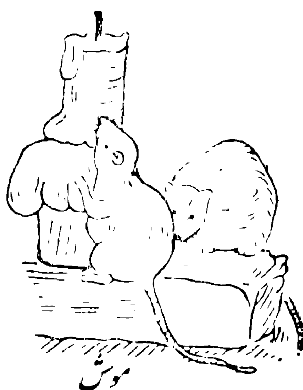
جونده

این حیوانات در جلو دهان دندانهای نوک تیز کله قندی دارند و دندان آسیائی آنها مانند سوهان است غذای خود را با آن میجوند موش و خرگوش از حیوانات جونده میباشند.

موش - موش چندین قسم است و تمام اقسام آن موذی و مضر است. در بدن موش خانگی کیک بسیار یافته میشود و در بعضی مواقع میکرب بعض امراض بوسیله این کیکها انتشار مییابد.

خرگوش - خرگوش در زیر زمین دالانهای درازی میکند و در آن لانه میکند این حیوان آفت سبزیها و بوته های خربوزه و هندوانه و چغندر است.

خفاش



موش

خفاش حیوانِ پستاندارِ جونده‌ایست
که مانندِ مرغ میپرد و مثلِ پستانداران
بچه میزاید و بچهٔ خود را شیر میدهد.
بدنِ خفاش پر ندارد و بالِ آن عبارت
از پوستیست که دُم و انگشتان پا و دست
او را بهم پیوسته میدارد.
خفاش روزها در تاریکی بسر میبرد
و شبها برای غذا بیرون میآید.



خرگوش

خفاش عدهٔ بسیاری از حشرات
موذی را شکار میکند و میخورد بنابراین
برای زراعت بسیار مفید است
و نباید آنرا کشت.



خفاش

زیان گوشتهای فاسد و گندیده

اگر گوشت را مدّتی در هوا یا در آب یا در خاک نگاه دارند فاسد میشود و میگندد و باعث قی و اسهال شدید و دل درد و سردی بدن میگردد، اگر گوشت خیلی فاسد باشد ممکن است شخص را تلف کند.

گوشت را در زمستان ده روز و در تابستان چهار روز میتوان نگاه داشت بشرط آنکه جای آن خنک باشد بعد از این مدت نشانهٔ گندیدگی و فساد در آن پیدا میشود و خوردنش ضرر دارد.

رسم مردم بعضی جاها اینست که ماهی و یا گوشت را برای مخصوص خشک میکنند و نمک میزنند و دود میدهند تا بیشتر بماند و فاسد نشود اگر این کار با دقت انجام نگیرد خوردن چنین گوشتی بی خطر نیست شخصی که از خوردن گوشت فاسد مسموم شده است باید فوراً به پزشک رجوع کند، و اگر دسترسی به پزشک ندارد باید کاری کرد که بیمار قی کند سپس باید مقدار زیادی به او شیر داد تا زهرهائی که در روده ها مانده است از میان برود.

زیرکی مأمون

هارون الرشید خلیفهٔ عباسی دو پسر داشت نام یکی مأمون و نام دیگری امین هارون مأمون را بیش از امین دوست میداشت . روزی زبیده مادر امین که زن هارون بود بهارون گفت چرا همیشه مأمون را بر امین مقدم میداری و حال آنکه امین از مأمون شایسته تر است . هارون گفت اکنون سرّ این کار را بر تو ظاهر میسازم .

یکی از نزدیکان را طلبید و گفت نزد فرزندم امین برو و از او بپرس که اگر خلیفه شوی مرا چه خواهی داد و آنچه بشنوی بمن بگو . آن مرد رفت و پرسید . امین گفت اگر خلافت بمن برسد بتو ولایت مصر میدهم آن مرد باز آمد و آنچه شنیده بود بهارون گفت . هارون گفت اکنون نزد مأمون رو و از وی همچنان سؤال کن و بنگر تا چه میگوید آن مرد نزد مأمون رفت و همان سؤال کرد مأمون دواتی را که در پیش روی داشت برداشت و بر سر آن مرد زد و گفت خاک بر دهانت که از مرگ پدر با من سخن میگوئی مباد روزی که من بی او زنده باشم آن مرد نزد هارون رفت و قصه حکایت کرد .

هارون روی بزبیده کرد و گفت اکنون دانستی که از دو پسر من



کدام عاقلتر و شایسته تر است ؟

۱ - **پرسش** - شکایت زبیده زن هارون از خلیفه چه بود؟ برای ساکت ساختن زبیده هارون چه کرد؟ نتیجه چه شد؟ بنظر شما هارون خوب تدبیری بکار برد؟ چرا؟ بنظر شما جواب کدام یک از دو برادر عاقلانه تر بود؟ چرا؟ شما چگونه زبیده را قانع میساختید؟ چه جواب بر سؤال خلیفه میدادید؟ .

۲ - این حکایت را در کلاس برای همشاگردان بگوئید .

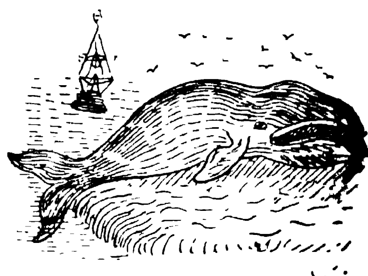
۳ - ستر این کار بر تو ظاهر میسازم . تو ولایت مصر میدهم . خاک بر دهانت باد یعنی چه؟

حیوانات استخواندار

حیوانات پستاندار

پستانداران آبی

پاره‌ای از این حیوانات در دریا زندگانی میکنند و پاره‌ای از آنها هم در دریا زندگانی میکنند و هم در خشکی و فرق آنها با ماهی این است که ماهی پولک دارد و تخم میگذارد و از حیوانات خون سرد است . ولی این حیوانات پولک ندارند و تخم نمیگذارند و حرارت بدن آنها ثابت است و جزء حیوانات خون گرمند .



دست و پای غالب پستانداران دریائی بآلت شنا تبدیل شده و بشکل پنجهٔ مرغابی درآمده است .



معروفترین پستانداران دریائی بالن است که از کلیه حیوانات پستاندار بزرگتر است و قد آن گاهی بسی و پنج گز میرسد . دم این حیوان پهن و قویست چنانکه میتواند بضرب دم کشتیهای کوچک را غرق کند .

احسان

بره[1] در یکی پیشم آمد جوان — تبک[2] در پیش گوسفندی دوان

بدو گفتم این ریسمان است و بند — که میآید اندر پیت گوسفند

---

(1) - در راه (2) - در حال دو

سبک طوق و زنجیر از او باز کرد ‌‌‌‌ ‌ چپ و راست[1] پوییدن آغاز کرد

بره در پیش همچنان میدوید ‌ ‌ که خود خورده بود از کف او خوید



چو باز آمد از عیش و بازی[2] بجای ‌ ‌ مرا دید و گفت ای خداوند رای

نه این ریسمان میبرد با منش ‌ ‌ که احسان کمندیست بر گردنش

از بوستان سعدی

---

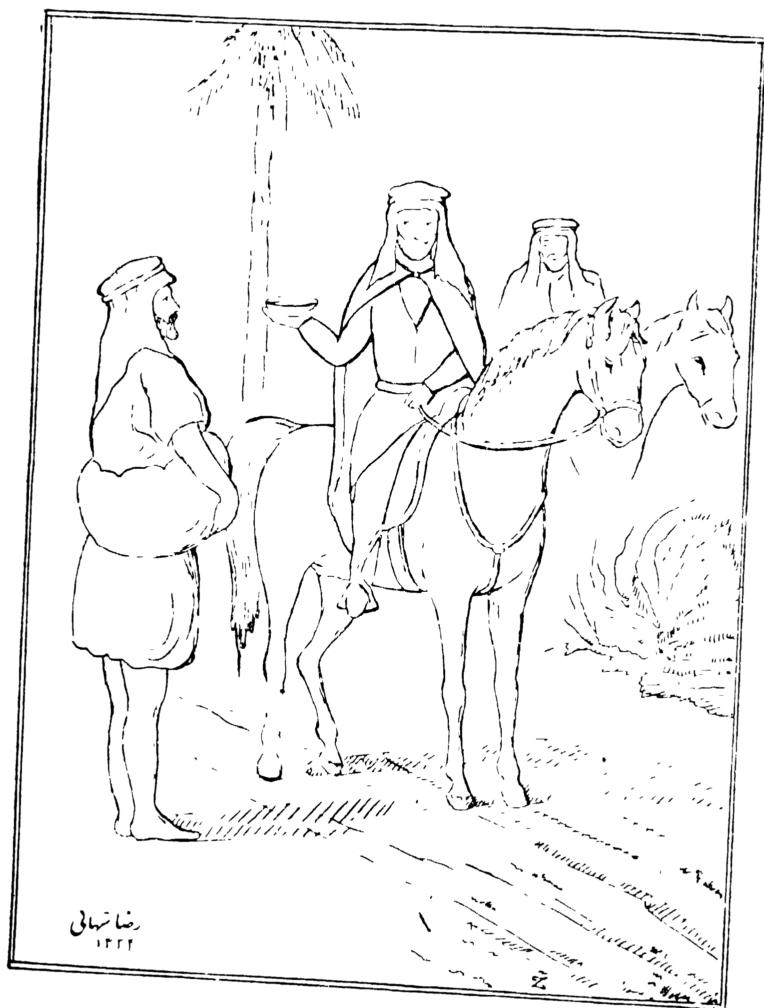
(۱) آن مرد باین طرف و آنطرف حرکت کرد ‌ ‌ ۲ - آنمرد چون از چپ و راست پوییدن بخود بازگشت

مأمون و عرب

قحط - توشه - مذاق - فاقه - هدیه - پدیدار - اعرابی - تحفه - جرعه -

در زمان مأمون عربی که در شوره زار پرورش یافته و جز آب شور و تلخ ندیده و نچشیده بود چون قبیله وی را قحط و تنگی رسید ناچار برای تحصیل توشه از مسکن خود بیرون رفت چون از شوره زار گذشت بمکانی رسید که در گودالی مقداری آب تیره جمع شده بود مرد عرب اندکی از آن چشید در مذاق وی بسیار خوشگوار آمد با خود گفت شنیده ام که جنت را [illegible] بهشت آبهای شیرین معلوم است که بر فقر و فاقه من بخشوده و بمزد [illegible] پیغمبری من این آب را از بهشت بدنیا آورده است حال مصلحت این است از این آب بردارم و نزد خلیفه هدیه برم تا در مقابل بمن احسانی بفرماید پس مشکی که با خود داشت پر کرد و راه بغداد پیش گرفت هنوز چندان راه نپیموده بود که جمعیتی پدیدار گشت چون نزدیکتر شد اعرابی پرسید این کیست؟ گفتند خلیفه است بشکار میرود اعرابی بر سر راه ایستاد و همینکه خلیفه را دید زبان بدعا گشود مأمون پرسید ای اعرابی از کجا میآئی؟ گفت از فلان بیابان که اهل آن بقحط گرفتارند گفت

بکجا میروی ؟ گفت بدرگاه تو میآمدم و تحفه آورده ام که هیچکس مثل آن ندیده



نچشیده است خلیفه گفت بیار تا ببینم چه داری اعرابی مشک پیش آورد و گفت

«این آب بهشت است که در این عالم کسی مانند آن ندیده و نچشیده است. مأمون
فرمود تا قدحی از آن آب پیش او برند. آبی تیره و بدبو بود. جرعه‌ای آشامید.
مطلب را بزیرکی دریافت لیکن بجوانمردی پرده از روی کار برنداشت. گفت:
ای اعرابی راست گفتی آبی شیرین و گواراتر از این نیست. این آب را بگذار.
ده هزار دینار زر بستان و از همین جا بازگرد و روی بخانه خود بنه که اهل خانه تو
چشم براهند. اعرابی زر را گرفت و شادمان برگشت. همراهان خلیفه پرسیدند
چرا از این آب کسی را نچشاندی و اعرابی را از همین جا بمحل خود بازگردانیدی؟
مامون فرمود آن آب بینهایت تیره و ناگوار [illegible] بت بآبی که بیچاره
بدان پرورش یافته شک نیست که چون آب بهشت است. با خود اندیشیدم
که اگر کسی از شما از آن آب بچشد شاید روی ترش بگرداند و اعرابی را بدان
ملامت کند و آن بیچاره خجل شود و اگر او از همین جا باز نمیگشت ناچار ببغداد
میرفت و بدجله میرسید و چون آب فراوان و لطیف دجله را می دید از
کردهٔ خود شرمنده و پشیمان می شد و دور از انصاف بود که کسی بامیدی نزد
ما آید و از کرم ما توقعی کند و دل شکسته بازگردد . . .»

۱ - پرسش - مامون که بود؟ - در چه زمانی خلافت میکرد؟ - چرا اعرابی بفکر افتاد که

برای خلیفه آب ببرد ؟ - اعرابی با مامون چه گفت ؟ - مأمون چه کرد ؟ - چرا همراهان خلیفه ازاین کار او تعجب کردند ؟ - مأمون بآنها چه جواب داد ؟ - شما اگر جای مأمون بودید چه میکردید ؟ - چرا ؟ - صفت مأمون چه بود ؟ -

× × × × ×

۲- لغات ذیل را معنی کنید و هرکدام را در دو جمله جداگانه بکار ببرید . -

قبیله - توشه - مذاق - پدیدار - تحفه - توقع - دلشکسته - . -

۳ - معنی این جمله ها چیست ؟ - چندان راه پیمود - مطلب را بزیرکی دریافت - روئی بگانه خود بنه - اهل خانه چشم براهند - روی ترش گرداند

۴ - این حکایت دارای چهار قسمت است :

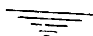
۱- وقوع قحط در قبیله عرب و آب بردن عرب بخدمت خلیفه .

۲ - بخشش مأمون بعرب .

۳ - سؤال همراهان مأمون ازاو .

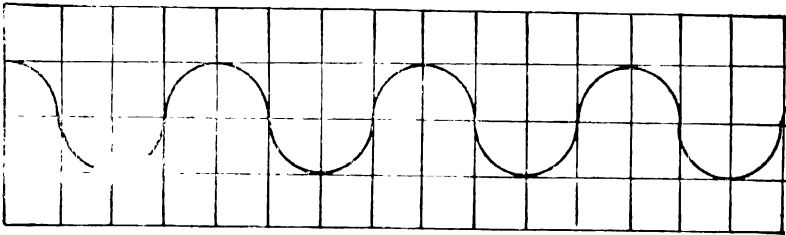
۴ - جواب مأمون .

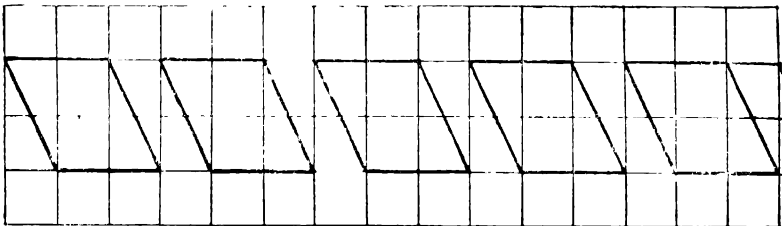
این چهار قسمت را درحکایت جدا کنید و درباره هریک یک یا دو سطر بنویسید . -



رسم

مطابق این شکل روی کاغذ شطرنجی بکشید ، قسمت بالای خط منحنی را با یک رنگ وقسمت پایینش را بارنگ دیگر رنگ آمیزی کنید .





غذائیت شیر

شیر غذائی است کامل زیرا همه موادّ غذائی که برای ساختمان و نمو بدن کافی است در آن وجود دارد چون شیر تنها غذای دورهٔ کودکی است باید راجع بآن زیاد دقت کرد مادرانی که اطفال خود را شیر میدهند باید دستورهای بهداشتی را رعایت کنند تا شیر آنها سالم باشد واگر بکودکان شیر حیوان میدهند باید مراقبت کرد که حیوان شیرده سالم باشد و پس از دوشیدن هم شیر سالم بماند

تمام موادّ غذائی که سفیده و چربی و قند و نمکهای معدنی و آب باشد دارد اما مقدار آن در شیر حیوانات مختلف متفاوت است .

چنانکه ملاحظه شده مواد غذائی شیر بز از گاو بیشتر است .

ترکیبات شیر الاغ شبیه بشیر انسان ولی چربی آن کمتر از چربی شیر انسان است .

بیماری از شیر فاسد

بسیاری از میکربها میتوانند در شیر زندگی کنند واگر انسان شیر میکرب دار بخورد دچار بیماریهای مختلف مخصوصاً قی و اسهال میگردد .

بز و گاو شیرده گاهی سل و یا بیماریهای واگیر دیگر دارند میکرب اینگونه بیماریها داخل شیر آنها میشود و باعث سرایت بیماری میگردد برای اینکه حیوان شیرده مریض نشود طویله اش باید خوش هوا و آفتابگیر باشد ، بدن حیوان را هر دو روز یکبار باید با آب شست و شو کرد . غذای حیوان بیشتر باید علوفه خشک باشد علف تر و مخصوصاً چغندر شیر حیوان را سنگین میکند و خوردن آن نفخ میآورد دستهای شخصی که شیر را میدوشد و همچنین نوک پستان باید همیشه تمیز باشد شیر را باید در ظرف خیلی پاک دوشید و با پارچه تمیز صاف کرد ، شیر در فصل تابستان و در نقاط گرمسیر و همچنین در ظروف نشسته و کثیف زود خراب میشود . شیر فاسد و گندیده کار روده و معده را مختل میکند و مخصوصاً کودکان را سخت مریض میسازد و گاهی تلف میکند .

برای جلوگیری از فساد شیر ، آسانترین راه اینست که آنرا خوب بجوشانند وقتیکه شیر را کم کم گرم کنند حرارت به ۷۰ تا ۸۰ درجه که رسید ؛ مقداری کف ضخیم روی آن پیدا میشود و سطح مایع را بالا میبرد این مقدار حرارت میکربها را از بین نمیبرد ، باید مدام شیر را با قاشقی بهم بزنند تا کف برطرف شود و باز حرارت بدهند تا شیر خوب بجوشد ، معمولاً پس از ده دقیقه

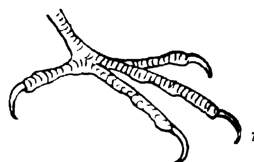
جوشیدن میکرب شیر کشته میشود .

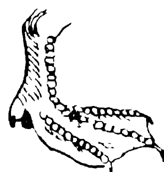
حیوانات استخواندار

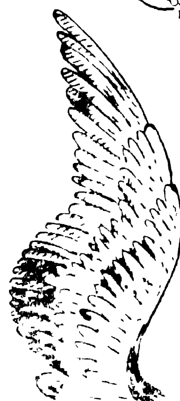
پرنده











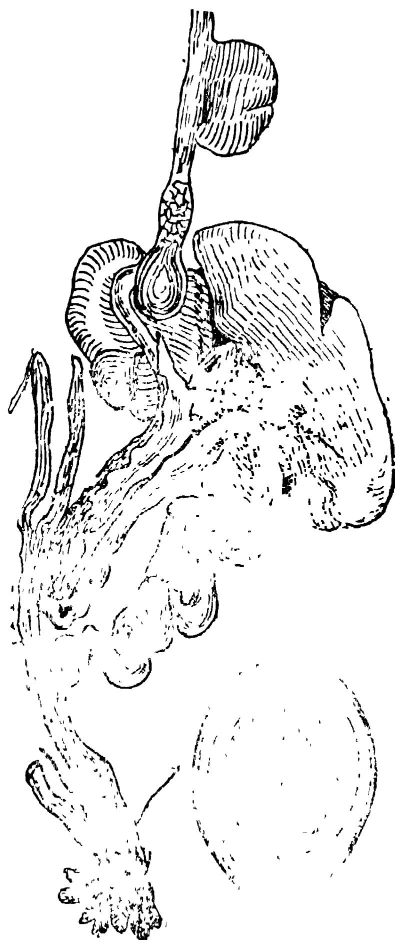
پرندگان بدنشان از پر پوشیده است
و دارای دو بال و دو پنجه و یک منقار
میباشند و تخم میگذارند .

بدنِ پرندگان مانندِ بدنِ حیوانات
پستاندار درجهٔ حرارت ثابت دارد
و باینجهت از حیواناتِ خون گرمند.
دستگاه تنفس و گردشِ خونِ پرندگان
و حیواناتِ پستاندار شبیه بیکدیگر است
ولی گردشِ خون در بدنِ پرندگان تندتر
انجام میگیرد .

در بدنِ پرندگان کیسه هائی پُر از هوا
وجود دارد که باعث سبکیِ جثه و

آسانی پرواز آنها میشود .

پرندگان بعوض دندان چینه دان دارند که غذا در آن نرم و وارد معده میگردد .



نادگوارش پرندگان

معده پرنده دو کیسه دارد یکی از کیسه ها دارای دیوار نازکیست که از آن شیره معدی ترشح میکند کیسه دیگر دیوار کلفتی دارد که در آن هر نوع غذا حتی سنگ های خرد و نرم میگردد و بدینجهت آنرا سنگدان مینامند .

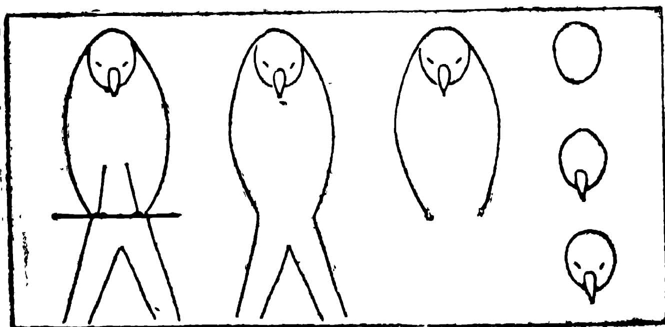
تخم پرنده مرکب است از پوست و سفیده و زرده پوست تخم سخت است و سوراخهای ریزی دارد که هوا از آن عبور میکند .

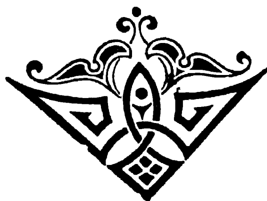
پاره از پرندگان در یک مکان نمیمانند و مسافرت میکنند مانند پرستو که

هنگام زمستان بجاهای گرم میرود و در فصل بهار بمحل اول خود برمیگردد. لانه خود را بشکلی خاص و در محلی مخصوص میسازد کبک در زمینهای پست و باز و عقاب در قله کوههای بلند آشیانه میگیرند .

نقاشی

مطابق شکلهای پائین نقاشی کنید





غذائیت تخم مرغ

سفیدهٔ تخم مرغ مقدار زیادی آب و ماده سفیده و کمی نمکهای معدنی دارد و زرده آن بیشتر دارای چربی است.

قوه غذائی تخم مرغ زیاد است یک تخم مرغ باندازهٔ (۴۰) گرم گوشت ویا (۱۲۰) گرم شیر غذائیت دارد اما مواد نشاسته‌ای هیچ ندارد. بنابراین تخم مرغ را بهتر است با نان بخورند تا غذای کاملی گردد، هضم تخم مرغ نیم بند از تخمی که سفت شده باشد آسان تر است تخم مرغ نیم بند پس از یک الی یک ساعت و نیم و تخم مرغ سفت ۳ الی ۴ ساعت وقت برای هضم لازم دارد.

تخم مرغی را که برای غذا بکار میبرند باید تازه باشد تخم مرغ کهنه و مانده اغلب دارای مواد زهری است و خوردن آن ممکن است شخص را بیمار کند

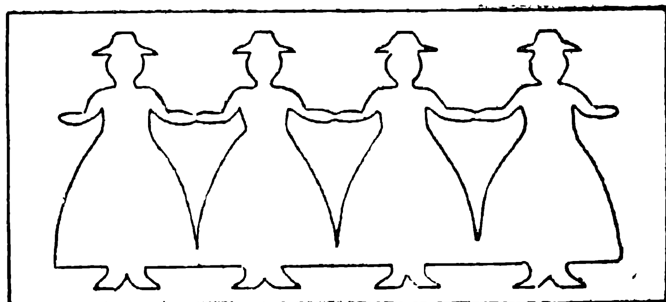


کاردستی

۱ـ روی یک نوار کاغذی پهن مانند نقشه زیر شکل یک آدمک بکشید

۲ـ اگر سه مرتبه شکل را روی نوار کاغذ تا کنید و اطراف آنرا ببرید مانند شکل پائین چهار آدمک کاغذی بریده میشود .

۳ـ ممکن است کاغذ را چندین مرتبه تا نمود تا اینکه تعداد آدمکها بیشتر شود .





گفتگوی پرنده و کشاورز

حصار - تاک - هیمه (۱) - فروزینه (۲) - طائر

جهاندیده کشاورزی بدشتی   بعمری داشتی زرعی و کشتی



بوقت غله خرمن توده کردی   دل از تیمار کار آسوده کردی

ستمها میکشید از باد و از خاک   که تا از کاه میشد گندمش پاک

جفا از آب و گل میدید بسیار   که تا یک روز می انباشت انبار

سخنها داشت با هر خاک و بادی   بهنگام شیاری و حصادی

---

(۱) هیمه = هیزم (۲) - فروزینه (بضم فا) آنچه آتش بدان افروزند از هیزم باریک و گیاه خشک

سحرگاهی هوا شد سرد آنسان | که از سرما بخود لرزید دهقان
پدید آورد خاشاکی و خاری | شکست از تاک پیری شاخساری
نهاد آن هیمه را نزدیک خرمن | فروزینه زد آتش کرد روشن
چو آتش دود کرد و شعله سر داد | بناگه طائری آواز در داد
که ای برداشته سود از کی کشت | درین خرمن مرا هم حاصلی هست
نشاید کآتش اینجا برفروزی | مبادا خانمانی را بسوزی
بسوزد گر کسی این آشیان را | چنان دانم که میسوزد جهان را

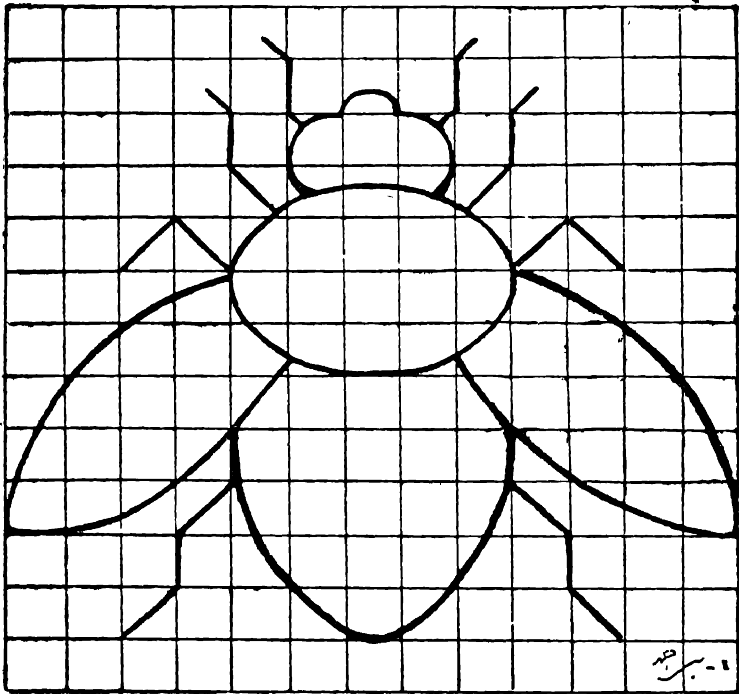
(پروین اعتصامی)

۱ - پرسش - کشاورز در راه کشت گندم چه زحمتهائی کشید ؟ - شاخه های درخت پیر را چرا شکست ؟ - مرغک چرا از آتش افروزی او ترسید ؟ - کشاورز چه گفت ؟ - دو شعر آخر را معنی کنید .

۲ - انشاء - این حکایت را بنثر بنویسید



نقاشی



مطابق شکل بالا روی کاغذ شطرنجی بکشید

غصه طفل یتیم

تاوان - نکوهش (۱) کلیچ (۲) رقعه (۳) قفا - الکن - همگنان (۴)

کودکی کوزه‌ای شکست و گریست   که مرا پای خانه رفتن نیست



چکنم اوستاد اگر پرسد   کوزه آب از او است از من نیست

چکنم گر طلب کند تاوان   خجلت و شرم کم ز مردن نیست

گر نکوهش کند که کوزه چه شد   سخنیم از برای گفتن نیست

× × ×

---

۱ - نکوهش = سرزنش ۲ - کلیچ = (بضم کاف) نانی باشد که خمیر آن از دیوار تنور افتاده و در میان آتش پخته شده باشد ۳ - رقعه = پنبه - وصله ۴ - همگنان (بکسر گاف) همجنسان و همکاران.

چیزها دیده و نخواسته ام   دل من هم دل است آهن نیست

روی مادر ندیده ام هرگز   چشم طفل یتیم روشن نیست

کودکان گریه میکنند و مرا   فرصتی بهر گریه کردن نیست

دامن مادران خوش است چه شد   که بهر من بهیچ دامن نیست

خواندم از شوق هر که را مادر   گفت با من که مادر من نیست

از چه یک دوست بهر من نگذاشت   گر که با من زمانه دشمن نیست

* * *

کودکان را کلیج هست و مرا   نان خشک از برای خوردن نیست

ترسم آنکه دهند پیرهنم   که نشانی و نامی از تن نیست

کودکی گفت مسکن تو کجاست؟   گفت آنجا که هیچ مسکن نیست

رقعه دانم زدن بجامهٔ خویش   چکنم نخ کم است و سوزن نیست

درسهایم نخوانده ماند تمام   چکنم در چراغ روغن نیست

* * *

همه گویند پیش ما منشین   هیچ جا بهر من نشیمن نیست

همگنانم قفا زنند همی   که ترا جز زبان الکن نیست

من نرفتم بباغ با طفلان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بهر پژمردگان شکفتن نیست
گل اگر بود مادر من بود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چونکه او نیست گل بگلشن نیست

(پروین اعتصامی)

۱ - پرسش - کودک چرا میترسد بخانه برود؟ سبب غصه طفل چیست؟ آیا این طفل مادر دارد؟ چرا از نداشتن مادر غصه ناک است؟ رفقا خوب کاری میکنند که او را آزار میدهند؟ چرا؟ این حکایت چند قسمت دارد؟

۲ - انشاء - شرح حال این پسر را مطابق تقسیماتی که کرده اند بزبان خود بنویسید .

۳ - حفظی - اگر از این اشعار خوشتان آمد از بر کنید .

اعراب صحرانشین

واحه - دباغی - ظروف سفالین - کوچ کردن - کاروان - قافله

در شمال افریقا صحرای بزرگی است که چیزی جز شن در آن یافته نمیشود؛ آب وهوای آنجا خشک است و گرما در نیمروز باندازه ای شدید میشود که مردم ناچار در چادرها میخوابند آب بزحمت بدست میآید و اغلب اتفاق

میافتد که درعرض سال باران نمی بارد .

در این صحرا گاهی طوفان میشود و بادی سوزان سختی میوزد و شنها را از زمین برانگیخته در هوا پراکنده و فضا را تیره و تار میکند . ذرات شن اگر داخل ریه شود شخص را میکشد تنها راه نجات این است که سر و روی را در پارچه ای بپیچند و بشکم روی زمین بخوابند .

در بعض نقاط این صحرا آبادیهای مختصر بنظر میرسد که هریک دارای درختی چند و یکی دو مزرعه کوچک است . این آبادیها را « واحه » میخوانند و اگر این واحه ها نمی بود عبور از آن صحرا ممکن نمیشد .

مردمی که در این سرزمین شنزار و خشک زندگی میکنند باعراب صحرانشین معروفند . اعراب صحرانشین دو دسته اند : یک دسته در « واحه » ها خانه نشین و دسته دیگر چادرنشین و صحراگردند سکنهٔ واحه ها اغلب فقیر و معدودی نسبت بآنها مالدارند . مالداران ایشان درخانه های گلین زیست میکنند و خانهٔ ایشان چون پنجره ندارد همیشه تاریک است . فقیرانشان برای خود کلبه های محقر از چوب و برگ درخت خرما میسازند . درخت خرما تنه ای راست و بلند دارد . میوهٔ این درخت را میخورند و از چوبش تیر سقف میساز

وهیزم میکنند خرما که میوهٔ این درخت است مهمترین غذای عربها است .



درواحه ها گاو و گوسفند و بز تربیت میشود و غلات ومیوه و برنج وبیش ازهمه

ارزن میروید . مردم واحه بیشتر زارع و بعضی هم تاجر پیشه اند وصنعت عمده آنها دباغی وساختن ظروف سفالین و بافتن پتو وگلیم است .

اما صحراگردان در یک نقطه نمی باشند و پیوسته درطلب آب وعلف وچراگاه از محلی بمحل دیگر کوچ میکنند .

مهمترین بارکش آنها شتراست که اعراب آن راکشتی صحرا مینامند از شیر شترماست وپنیر وروغن میسازند واز پشمش طناب وعبا وگلیم میبافند . گوشتش راهم میخورند .

شتر حیوانی پرطاقت وبردبار است وچون همیشه درکوهانش پیه ودرمعده اش آب ذخیره دارد میتواند چندین روز بدون غذا وآب بسر برد .

اعراب صحراگرد در چادرهائی که از موی بز بافته شده است زندگی مینمایند درون هرچادر پرده ای است که چادر را بدو قسمت میکند . یک قسمت برای زنها وقسمت دیگر مخصوص مردها است . درکنار چادر جوالهای خوار بار وصندوق لباس وحصیر وقالیچه وتوشک و دیگر لوازم زندگی آنها نهاده است .

چون بخواهند بجای دیگر بروند درظرف چند دقیقه چادرها را میکنند وتیرها را هم بهم می بندند وحصیر وصندوق وگلیم را درهم می پیچند وروی شتر میگذارند

بر شتر دیگر خرما و جو و خوار بار خود را حمل میکنند و بر شتر دیگر مشکهای آب می بندند آنگاه زنها و اطفال در کجاوه ای که بر شتر بسته است می نشینند و مردها هم سوار اسب میشوند .

اسب عربی خوش ترکیب و باهوش و نجیب است . اعراب اسب خود را بسیار دوست میدارند و در هر جا که چادر بزنند اسب خود را هم بجا در میبرند تا گرما نخورد .

اعراب صحرانشین مردمی جنگجو و دلیرند و در صحرا گاهی کاروانیان را غارت و گاهی برای آب با هم جنگ می کنند . طرز زندگیشان با هزار سال پیش تفاوتی نکرده و با این همه شجاع و زورمند و بردبارند و آزادی در صحرا را بر آسودگی در شهر ترجیح میدهند . چشمشان تیز است و میتوانند چیزی را از مسافت دور ببینند و تشخیص بدهند .

بعضی از ایشان گاهی هم تجارت میکنند اسب و شیر و کره و نمک بشهر میبرند و میفروشند و در عوض پارچه و آرد و شکر و قهوه برای خود و جو برای اسبشان میخرند .

صحرانشینان تمام نقاط صحرا را می شناسند از اینرو چون قافله ای بخواهد

از صحرا بگذرد یکی از ایشان را بعنوان « راهنما » همراه خود میبرد . قافله‌ها در صحرا باهم حرکت میکنند تا اگر با دزدان عرب رُوبرو شوند بتوانند مقاومت نمایند « راهنمای » قافله بسیار مهم و محترم است . زیرا جان کاروانیان در دست او است و اگر راه را گم کند همه میمیرند امّا اگر آنها را بسلامت بمقصد برساند مزد و انعام خوبی دریافت میکند

۱ - پرسش - واحه چیست ؟ - شمال افریقا را در روی کره نشان دهید . مردم واحه‌ها چگونه زندگی میکنند ؛ چه میخورند و چه میپوشند ؟ خانهٔ خود را از چه میسازند و کسب و کارشان چیست ؟ مصر واحه است یا نه ؟ چرا ؟

آیا در ایران طایفه‌ای سراغ دارید که مانند عربهای شمال افریقا زندگانی کنند ؟ شبانان و گله‌داران ایران چگونه زندگی میکنند ؟ در کدام نواحی ایران زندگی میکنند ؟ چرا ؟

۲ - طرز زندگی صحرانشینان شمال افریقا را برای همکلاسان خود شمرده بیان کنید .

حیوانات استخواندار

پرندگان

پرندگانرا بنا بتفاوتِ شکل منقار و پنجه بهشت دسته قسمت میکنند .

۱ - گنجشکان ۲ - مُرغانِ شکاری ۳ - مُرغان بالارونده ۴ - مُرغان خانگی

۵- کبوتران ۶- مرغان شناگر ۷- مرغان بلندپا ۸- مرغان تندرو

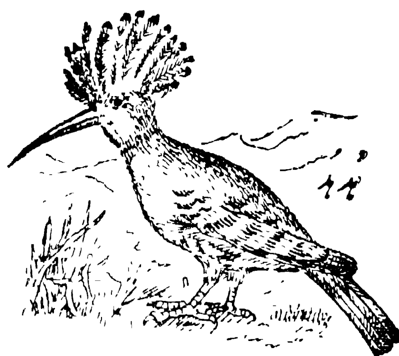
۱- گنجشکان

گنجشکان پای کوتاه و پنجه دراز و باریک
و نوکی راست دارند که اندکی
برگشته میباشد و اغلب خواننده
اند خوراکِ معمولِ آنها دانه و
میوه و یا حشره است .



لانهٔ چلچله

معروفترین مرغها گنجشک و کاکلی
و سیره و بلبل و زاغ و هدهد و پرستو
میباشد



هدهد



گنجشک

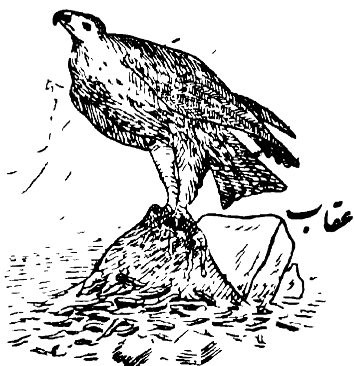
کاکلی و سیره و بلبل و پرستو اغلب
حشرات موذی را میخورند بدین جهت
وجودشان برای زراعت مفید است
و نباید در صددِ آزارِ آنها برآمد و آنها
را کشت .



کاکلی

۲- مرغان شکاری

مرغان شکاری نوکِ برگشته و محکم و چنگال قوی و ناخنهای تیز خمیده دارند.


عقاب

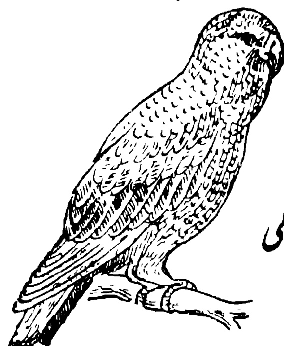
این دسته از پرندگان گوشتخوارند پاره‌ای مانند شاهین و باز و عقاب در روز و پاره‌ای مانند جغد در شب از لانه بیرون میآیند و شکار میکنند.


کرکس

کرکس از مرغان شکاری و مُردار خوردن معروف است.

۳- مُرغان بالارونده

مُرغان بالارونده منقار تیز و بلند دارند و حشره میخورند معروفترین آنها دارکوب و طوطی و فاخته است.


طوطی

دارکوب پرنده ایست که از درخت بالا میرود و پوست آنرا با نوک خود میکاود

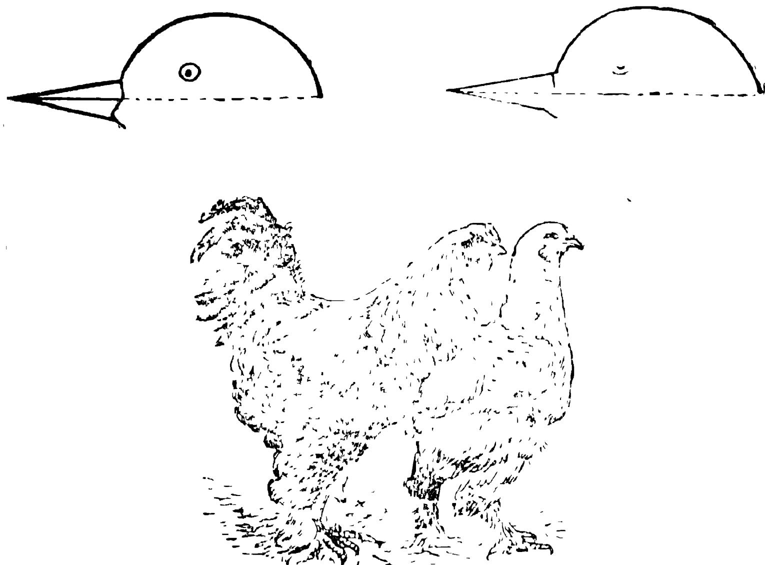
تا کرم یا حشره ای که در زآن است بیرون بیاورد و بخورد .

۴ - مرغان خانگی

مرغان خانگی منقار و ناخنهای سخت و درشت دارند و با آن خاک را زیر و رو دانه یا کرم پیدا میکنند بال آنها کوچک است و به این جهت نمیتوانند بخوبی پرواز کنند مشهورترین آنها مرغ و خروس و بوقلمون و طاوس است .

نقاشی

مطابق شکل پائین نقاشی کنید از دست راست شروع کنید



گفتگوی باز و مرغ خانگی

عهد - تلطف - طعمه - الفت - مجرّد - ماکیان - تا به .

وقتی بازی شکاری با مُرغی خانگی بگفتگو آمد و گفت تو مرغی بیوفا و بَد عهدی مُرغ خانگی جواب داد از من چه بیوفائی دیده ای و کُدام بدعهدی مشاهده کرده ای باز گفت علامت بیوفائی تو آنست که با اینکه آدمیان درباره تو مهربانی و تلطف مینمایند و آب و دانه مهیا میسازند و شب و روز از تو نگهداری میکنند هرگاه بگرفتن تو مایل شوند از پیش ایشان میگریزی و بام ببام میپری و گوشه بگوشه میدوی و من باآنکه جانوری وحشیم اگر دو سه روزی از دست ایشان طعمه بخورم با ایشان اُنس و اُلفت میگیرم و هر وقت صیدی بکنم بدیشان میدهم و هرچند دورتر رفته باشم بمجرّد آوازی که بشنوم باز می آیم ماکیان گفت راست میگوئی باز آمدن تو و گریختن من از آنست که تو هرگز بازی را بر سیخ کباب کرده ندیده ای و من بسیار مُرغ خانگی را بر تابه بریان دیده ام . اگر تو نیز آن صید دیدی هرگز گرد ایشان نمیگشتی و اگر من بام ببام میگریزم تو کوه بکوه میگریختی .

۴ - پرسش - بیوفائی و بدعهدی که در این حکایت باز بمرغ نسبت میدهد از چه جهت است؟



مرغ برای دفاع خود چه جواب میدهد؟ آیا جواب او درست است؟ جانور وحشی یعنی چه؟

عکس باشد جانور وحشی چیست ؟ آیا باز با انسان انس میگیرد ؟ برای چه آنرا رام واهلی میکنند ؟

۲ - آیا بین (دیده‌ای) و (مشاهده کرده‌ای) تفاوتی در معنی هست ؟ - فرق بریان کردن وکباب کردن چیست ؟ عهد چند معنی دارد واینجا چه معنی دارد ؟ . مترادف این کلمات (بازآمدن - گریختن - گرد - مهیا - انس) چیست ؟

۳ - این جمله‌ها وعبارات را تمام کنید =

(۱) مرغ را براههای ذیل = ...) ......) ......) ......) ......) میپزند .

(۲) برای پختن مرغ در آب جوش آشپز این کارها را ......) ......) ......) انجام میدهد .

حیوانات استخواندار

پرندگان

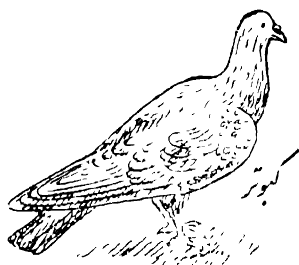
۵ - کبوتران

این دسته منقار و پای نازک کوتاه دارند و برخلاف مرغان خانگی بسیار بلند پروازند .

کبوتر چند قسم و از همه معروفتر کبوتر چاهی و کبوتر کوهی و کبوتر اهلیست .

بعضی از کبوترها بلانه وآشیانهٔ خود انس میگیرند و در هرجا باشند

میتوانند راهِ آشیانه خود را پیدا کنند و بدان باز گردند از این سبب

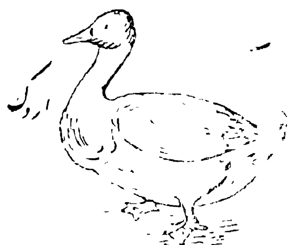


گاهی کبوتر را برای بردنِ نامه تربیت میکنند نامه را بپا یا گردن کبوتر می بندند و او را از هر نقطه ای

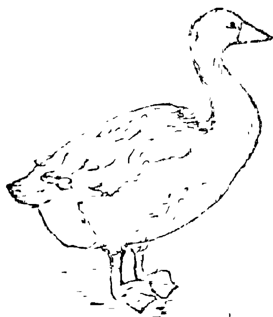


که خواهند مجلّی که آشیانه اش در آنجا هست میفرستند اینگونه کبوتر را کبوتر قاصد یا نامه بر مینامند

۶ - مُرغانِ شناگر

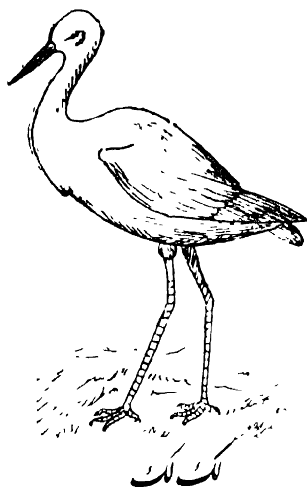


پاهای این مُرغها کوتاه و منقارشان پهن و انگشتهای آنها بوسیلهٔ پوستی بهم پیوسته و بآلتِ شنا تبدیل شده است مُرغانِ شناگر عموماً دریائی هستند و خوراکِ آنها ماهی کوچک و یا کرم است معروفتر آنها اردک و غاز و مرغ سقا و قو و مُرغِ غوّاص و مرغِ ماهیخوار است



۷- مُرغانِ بُلندپا

مُرغانِ بلندپا گردنِ دراز و پایِ بلند بی پر و نوکِ بُرّنده دراز دارند .



لک لک

این مرغان در کنارِ رُود خانه و مُردابها بسر میبرند و قورباغه و ماهیان کوچک را شکار میکنند معرُوفتر آنها لکلک و درنا و حواصیل و مُرغِ آب باز است .

۸- مُرغانِ تندرو

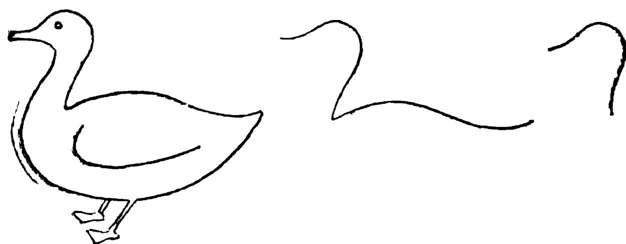


شترمُرغ

این مرغها بواسطهٔ کوتاهیِ بال نمیتوانند پرواز کنند و چون پایِ بلندِ محکم دارند تند میدوند نوکِ آنها پهن و گردنشان دراز است - شترمُرغ که میتوان آنرا بزرگترینِ مُرغها دانست از این دسته است .

نقاشی

مطابق شکل پائین نقاشی کنید





آرزوی پرواز

جثه - برزن - حدیث - بن - برومند .

کبوتر بچه‌ای با شوق پرواز | بجرأت کرد روزی بال و پر باز
پرید از شاخکی بر شاخساری | گذشت از بامکی بر جوکناری
نمودش بسکه دور آن راه نزدیک | شدش گیتی بپیش چشم تاریک
ز وحشت سست شد بر جای ناگاه | ز رنج خستگی در ماند در راه
گه از اندیشه بر هر سو نظر کرد | گه از تشویش سر در زیر پر کرد
فتاد از پای و کرد از عجز فریاد | ز شاخی مادرش آواز در داد
ترا پرواز بس زود است و دشوار | ز نوکاران که خواهد کار بسیار؟
هنوزت دل ضعیف و جثه خرد است | هنوز از چرخ بیم دستبرد است
هنوزت نیست پای برزن و بام | هنوزت نوبت خواب است و آرام
هنوزت اندُه بند و قفس نیست | بجز بازیچه طفلان را هوس نیست
ترا توش هنر میباید اندوخت | حدیث زندگی میباید آموخت
بباید هر دو پا محکم نهادن | از آن پس فکر بر پای ایستادن

من اینجا چون نگهبانم تو چون گنج | ترا آسودگی باید مرا رنج
مرا در دامها بسیار بستند | ز بالم کودکان پرها شکستند
گه از دیوار سنگ آمد گه از در | گهم سر پنجه خونین شد گهی سر
نگشت آسایشم یک لحظه دمساز | گهی از گربه ترسیدم گه از باز
هجوم فتنه های آسمانی | مرا آموخت علم زندگانی
نگردد شاخک بی بن برومند | ز تو سعی و عمل باید ز من پند

(پروین اعتصامی)

۱ - چرا کبوتر بچه بفریاد آمد؟ مادر چه پندی باو داد. پندی که مادر باو داده درست است یا نه؟ چرا؟ مادر برای بچه خود چه میکرد؟ مادر کبوتر بچه روش زندگانی را چگونه واز کجا آموخته بود؟ - آیا عنوان حکایت خوب انتخاب شده است؟

۲ - معنی این لغتها و جمله ها چیست: شاخک - بامک. فرق شاخ و بام با شاخک و بامک چیست؟ پس این (کاف) برچه دلالت دارد؟ - گذشت از بامکی برجوکناری - هنوز از چرخ بیم دستبرد است - حدیث زندگی میباید آموخت.

۳ - این لغتها را در جمله بکار برید: عجز - جثه - دمساز - برومند - دستبرد.

۴ - این حکایت را بنثر بنویسید.

حجّاج بن یُوسف

سیاست(۱) - ستیزه - اشارت - مشارکت - جانب داری .

حجّاج بن یُوسف که مردی ستمکار بود جمعی را اسیر و حکم بسیاست کرده بود چون نوبت بیکی از آنها رسید گفت ای امیر مرا مکش که ترا از من حقی بگردن داری ، حجّاج پرسید آن کدام حق است جواب داد فلان دشمن تو ترا در نزد جمعی دشنام میداد من او را منع کردم و با او ستیزه نمودم حجّاج گفت آیا کسی هست که براین ادعای تو گواهی دهد آن مرد اشارت بیکی از اسیران کرد آنکس گفت آری راست میگوید من در آن جمع بودم و شنیدم که بتو دشنام میدادند و آنمرد دشنام دهنده را منع کرد حجّاج گفت پس تو چرا با او مشارکت نکردی گفت من ترا دشمن میداشتم بر من لازم نبود از تو جانب داری کنم حجّاج امر داد هر دو را آزاد کردند یکی را برای حقّی که بر وی داشت و دیگری را بجهت سخن راستی که گفته بود

۱- پرسش - موضوع گفتگوی حجّاج با اسیر چه بود ؟ کی بدرستی سخن اسیر گواهی داد ؟ نتیجه چه شد ؟ بنظر شما حجّاج چگونه مردی بود ؟ صفات او را بشمارید ؟ .

---

(۱) سیاست = تنبیه .

۴ - این لغتها و جمله‌ها را معنی کنید . اسیر - تورا از من حقی بگردن داری - دشنام - من ترا دشمن میداشتم .

۴ - ضد این لغاترا پیدا کنید . اسیر کردن ، ستمکار ، دشمن ، راست گفتن ، آزاد کردن

۴ - کار - در آخر بعضی کلمات علامت صفت فزونی و مبالغه است مانند ستمکار ، جفاکار ، خطاکار ، گناهکار (ستمکار یعنی کسی که زیاد ستم میکند .)

حیوانات

خزندگان

خزندگان نمیتوانند راه بروند و خود را بر زمین میکشند .

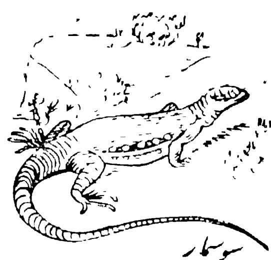
بدن خزندگان را سرپوشی کاسه مانند فرا گرفته که در بعضی نازک و در بعضی دیگر سخت و از مادهٔ شاخی ترکیب یافته است .

حرارت بدن خزندگان بسیار کم و غیر ثابت است . و از این جهت آنها را حیوانات خون سرد مینامند .

خزندگانرا بچهار دسته هم تقسیم میکنند اول - سوسمار - دوم - مار - سوم سنگ پشت ، چهارم - نهنگ

اول سوسمار - سوسمار چهار دست و پا دارد که هر یک به پنج انگشت

آماجن وار ختم میشود .

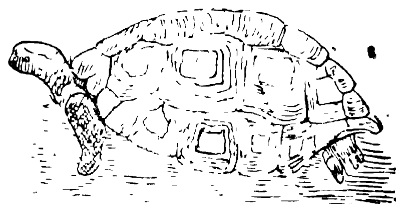

سوسمار

سوسمار اغلب در زمین سوراخ میکند
و در آن زندگانی میکند
حیوانات این دسته حشره میخورند و
بدینجهت برای زراعت مفید ند .
معروفترِ آنها کلپاسو و آفتاب
پرست است .


آفتاب پرست

آفتاب پرست تغییر رنگ میدهد
و در هر جا باشد برنگِ آنجا مینماید
بدینگونه که در میان سبزه و گیاه سبز
رنگ و روی زمین خاکی رنگ
دیده میشود .

دوّم ـ سنگ پُشت


سنگ پشت

سنگ پُشت دو دست و دو پا دارد
و بدنِ آن در لاکِ بزرگ و سختی

شبیه بکاسهٔ سنگی قرار گرفته است و بدینجهت آنرا لاک پشت و کاسه پشت
نیز مینامند بعضی از سنگ پشتان در خشکی زندگانی میکنند و بعضی در آب
سنگ پشت آبی تندرو و گوشتخوار میباشد و اما آنکه در خشکی بسر میبرد کندرو
و علفخوار است ، پا و دست سنگ پشت آبی تبدیل بآلت شنا شده است
در صورتیکه پا و دست سنگ پشت خشکی دارای انگشتانیست که به پنجه ختم میشود .
سنگ پشتان دندان ندارند و دارای نوکی هستند شبیه بمنقار طیور که از جنس
شاخ است .

حیوانات استخوان‌دار

خزندگان

سوم - مار

مار حیوانیست دراز [illegible]

مارها همه گوشتخوار [illegible] دهانشان باندازه‌ای باز میشود که حیوانی
بزرگتر از خود را فرو [illegible]

مارها یا زهر دارند و یا بی زهرند مارهای زهردار شکار خود را نخست با
زهر میکشند و بعد میخورند مانند افعی .

زهر افعی از غده ای که در ریشهٔ دندان او واقع است ترشح میشود

مارهای بی زهر یا در آب و یا روی درخت بسر میبرند و حیوانات
آبی یا پرندگان را شکار و بلع میکنند .

مارهای بی زهر غالباً از مارهای زهردار درازتر میشوند

چهارم - نهنگ (تمساح)

نهنگ از همه خزندگان بزرگتر است این حیوان شبیه بسوسمار است و مانند
آن دو دست و دو پا دارد

نهنگ از حیوانات دریائی شمرده میشود لکن گاه برای استراحت از آب
بیرون میآید و در آفتاب میخوابد و تخم خود را نیز در خشکی میگذارد .

نهنگ جانوران بزرگ دریا را شکار و با دندانهای کله قندی خود خرد
میکند و میخورد .

چارهٔ مسمومیت از جانوران زهردار

اگر زنبور یا عقرب یا مار کسی را بگزد زود باید علاج کند زنبور با نیشی که در عقب
بدن در توی شکم دارد و عقرب با نیش کجی که در سر دم دارد ، و مار بوسیلهٔ
دو دندان قلاب مانند که در دو طرف آروارهٔ بالا (فک اعلی) دارد زهر

میزنند .

نیش زنبور موی مانند و بطول پنج تا شش میلیمتر است که یک سرش آزاد و سر دیگرش متصل بکیسه یا غدهٔ زهری است که در توی بدن جانور جای دارد جانور در وقت گزیدن نیش را از اندرون شکم بیرون کرده ببدن انسان یا حیوان فرو میبرد و اندکی زهر که از غده بیرون میآید در سوراخی که با نیش خود درست کرده است میریزد سر نیش زنبور مانند اره دارای دندانه ها است و بدین سبب غالباً در محلی که فرو رفته است میماند باید قسمتی را که در بدن مانده است بیرون آورند و آنگاه بعلاج بپردازند ، جای نیش زنبور غالباً سرخ میشود و اندکی باد میکند و شخص نخست در محل نیش و پس از آن در سایر قسمتهای بدن احساس درد و سوزش میکند شدت وضعف آن بسته بطرز زدن جانور و مقدار زهری است که بکار برده است علاجش اینست که پارچه را در آب نمک با آب ممزوج بسرکه یا او دکلن خیس کنند و بر محل نیش بگذارند و یا چند قطره آمونیاک روی آن بریزند .

عقرب را بدین سبب کژدم نامیده اند که دمش کج و کمانی شکل است دم عقرب چند بند یا حلقه دارد نیش او در سر دم است و یک سرش متصل

بدو کیسه یا غدهٔ زهر است که در بند یا حلقهٔ آخرین جای دارد عقرب در وقت
گزیدن دم را بسمت جلو خم میکند و نیش خود را در بدن انسان یا حیوان فرو
میبرد و زهر میریزد عقرب گزیده در تمام بدن خود درد و سوزش سخت احساس
میکند و علاجش مانند علاج زنبور گزیده است عقرب چندین نوع و زهر برخی
از آن انواع کشنده و مهلک و بهترین علاجش رجوع بپزشک است .

مار دارای دو کیسه یا غدهٔ زهر است که در دو طرف آروارهٔ بالای او در
پشت دو چشم جای دارد هر غده متصل بدندانی قلاب شکل و تو خالی است
این جانور در وقت گزیدن دندان خود را در بدن انسان یا حیوان فرو میبرد
و زهری را که از غده بیرون میریزد از راه سوراخ دندان داخل بدن میکند
و انسان یا حیوان را مسموم میسازد .

جای [illegible] ابتدا سرخ و بعد سیاه میشود و مار گزیده در سراپای خود
مخصوصاً [illegible] احساس درد و سوزش شدید میکند و حال ضعف و گاهی
قی و اسهال باو دست میدهد و در صورتیکه مقدار زهر کم باشد یا گزنده از مار
و افعی های معمول باشد پس از چند روز معالجه بهبود می‌یابد اما اگر زهر بسیار یا
گزنده از مارهای خطرناک باشد علاوه بر درد و سوزش طاقت فرسا دچار

تشنگی سخت وخشکی حلق و زبان هم میشود و پس از چند ساعت بیهوش میگردد
وخون بدنش میبندد و شخص میمیرد .

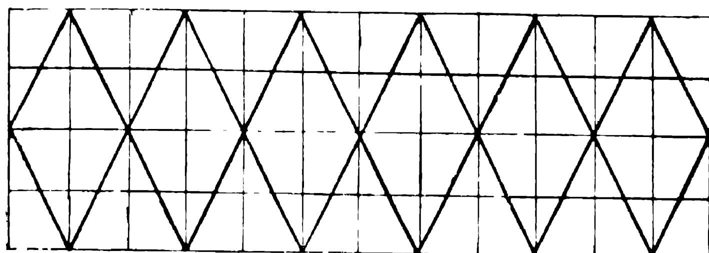
در علاج مارگزیده باید بی درنگ بالای محلی راکه مارگزیده است باریسمان
یا دستمالی بسیار محکم ببندند تا از جریان خون ورسیدن زهر بسایر قسمتهای بدن
جلوگیری شود آنگاه محل گزیدگی را با نشتر یا قلمتراش اندکی وسیعتر کنند تا خون
جاری وزهری که وارد بدن شده است با آن خارج گردد پس از آنکه زهر
بوسیلهٔ جریان خون خارج گردید محل نیش را با محلول یک گرم هیپوکلریت
دوشو در شصت گرم آب شست وشو دهند .

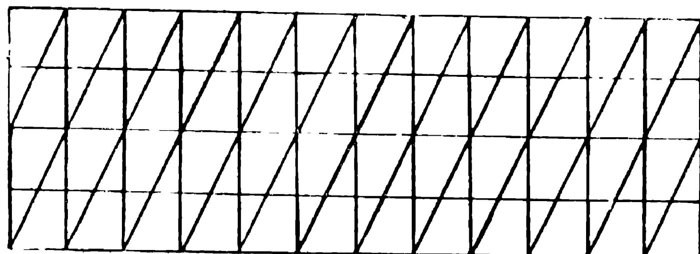
بهترین ومؤثرترین علاج مارزده تزریق مادهٔ ضد زهر است این ماده را برای
جلوگیری از تأثیر زهر مار هم قبلاً بکار میتوان برد و دیگر نیش مار اثر نمیکند .

پرسش - زدن کدام یک از زنبور و عقرب و مار سخت تر است ؟ زنبور چگونه
میگزد و علاج گزیدن آن چیست ؟ عقرب چگونه میزند و عقرب زده را چگونه علاج میکنید ؟
مار چگونه میزند و علاج مارزده چگونه است ؟



مطابق این شکل روی کاغذ شطرنجی بکشید:





سنگپشت و عقرب

جلای وطن - دراثنا - متوجه - مروّت - طبع - مقتضی - اقتضا .

سنگپشتی را با عقربی دوستی بود وقتی چنان اتفاق افتاد که بایستی جلای وطن



کنند هردو در موافقت یکدیگر متوجه پناهگاهی دیگر شدند اتفاقاً گذر ایشان بر

نهری عظیم افتاد چون عبور عقرب بر آب دشوار بود متحیر ماند سنگپشت گفت هیچ غم مخور که من ترا بی زحمت از آب میگذرانم و بساحل میرسانم هماندم عقرب را بر پشت گرفت و سینه را بر آب افکند و روان شد در اثنای شناوری آوازی بگوش سنگپشت رسید پرسید که این چه صوتست که میشنوم عقرب جواب داد که نیش خود را بر پشت تو آزمایش میکنم سنگپشت بر آشفت و گفت ای بیمروت من جان خود را برای تو در خطر انداخته ام و تو در عوض پشت مرا نیش میزنی عقرب گفت طبع من مقتضی نیش زدنست خواه بر پشت دوست باشد و خواه بر سینهٔ دشمن. سنگپشت در آب فرو رفت و عقرب را بآب داد. -

نیش عقرب نه از ره کین است   اقتضای طبیعتش این است

۱ - پرسش - جلای وطن یعنی چه؟ - هنگام مسافرت از وطن سنگپشت و عقرب بچه مشکلی بر خوردند؟ و چگونه مشکل را از پیش پای خود برداشتند؟ - سنگپشت چگونه بعقرب کمک کرد؟ - عقرب بسنگپشت چه مزدی خواست بدهد؟ - نتیجه چه شد؟ - شما از این حکایت چه نتیجه میگیرید؟

۲ - این لغات را معنی کنید و هرکدام را در دو جمله جداگانه استعمال کنید:

عظیم - عظمت - متحیر - حیرت - متوجه - توجه - مقتضی - اقتضا.

۳ - سه عبارت شبیه به « در اثنای شناوری آوازی بگوش سنگپشت رسید » درست کنید و کلمه « در اثنای » را هم در هر سه بیاورید . -

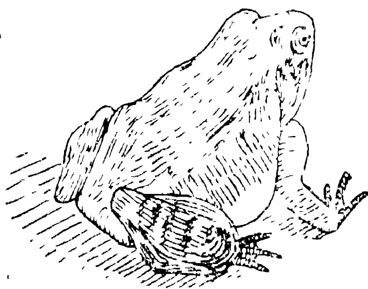
حیوانات استخواندار

ذوحیاتین

ذوحیاتین هم در آب زندگانی می کنند و هم در خشکی .



قورباغه



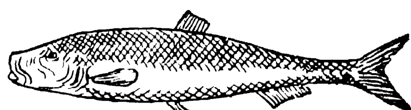
وزغ

پوستِ حیواناتِ ذوحیاتین نرم و مرطوب و حرارتِ بدنشان غیر ثابت است و جزء حیوانات خون سرد ند .

حیوانات ذوحیاتین در آب تخم میگذارند و بچه آنها هنگامِ بیرون آمدنِ از تخم حیوانیست کوچکِ شبیه بماهی که جز در آب زندگانی نمیکند و دُمِ درازی دارد که رفته رفته کوتاه میشود و از بین میرود در اینوقت حیوان که چندین بار شکلش تغییر یافته کامل میشود

ومیتواند از آب بیرون بیاید و در خشکی بسر برد .

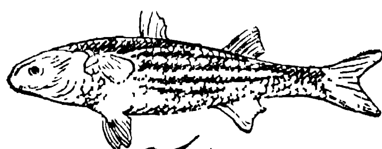
حیوانات ذوحیاتین ابتدا علفخوارند و بعد گوشتخوار میشوند . معروف آنها قورباغه و وَزَغ است .


شاه ماهی

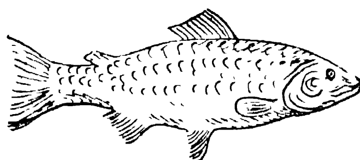
حیوانات استخوان‌دار

ماهیان

ماهیان نیز از حیوانات استخوان‌دارند و در آب رودخانه و دریا زندگانی میکنند و هم تخم میگذارند .


ماهی سیم

پوست ماهی از پولک پوشیده شده است ماهی بجای دست و پا در اطراف بدن پره هائی دارد که اسباب شناست و بمنزله پاروی قایق رانیست و بوسیله آن در آب شنا میکند .


ماهی آزاد

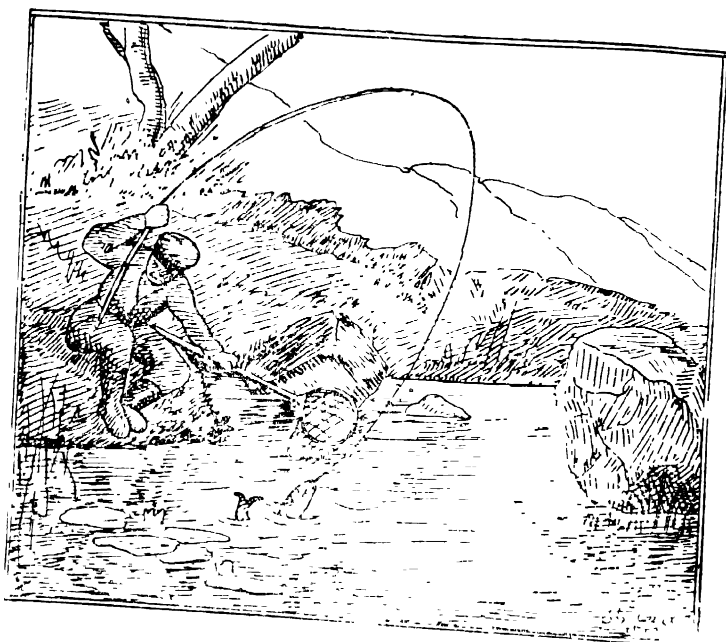
ماهی تخم بسیار میگذارد . بعضی از ماهیان مانندِ ماهی سیم و ماهی قرمز در

آب شیرین و بعض دیگر مانند شاه ماهی و ماهی آزاد در آب شور زندگانی میکنند .

عاقبت غفلت در کار

آبگیر - حزم - بامدادان - جانب

آبگیری از راه عمومی دور و با آبی روان اتصال داشت در آن آبگیر سه ماهی بزرگ آرام داشتند یکی عاقل و یکی نیم عاقل و یکی نادان ، اتفاقاً



در ایام بهار ماهیگیران را گذر بر آن آبگیر افتاد و از وجود این سه ماهی آگاهی

یافتند و برای دام آوردن بشتافتند ماهیان ازین واقعه آگاه شدند
چون شب درآمد ماهی که عاقل بود و حزمی فراوان داشت اندیشه کرد
که هرچه زودتر خود را نجات دهد از آن جانب که بآب روان متصل بود
بیرون رفت بامدادان صیادان حاضر شدند و هر دو جانب آبگیر را محکم
بستند ماهی نیم عاقل چون این حال را مشاهده کرد پشیمانی بسیار خورد و با خود
گفت بایستی که من پیش از رسیدن بلا فکر خلاص میکردم اکنون چون فرصت
از دست رفته هنگام حیلت است پس خویشتن را مرده ساخت و با آب
میرفت . صیادی آنرا برداشت و چون تصور کرد که مرده است بصحرا
انداخت ماهی خویشتن را درجوی آب افکند و جان بسلامت برد آن ماهی
دیگر که غفلت کرده بود حیران و سرگردان چپ و راست میرفت تا عاقبت
گرفتار شد .

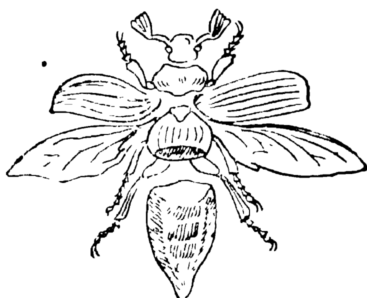
۱ - پرسش - این سه ماهی در کجا بودند ؟ صفت هرکدام چه بود ؟ موقعی که از واقعه دام آوردن صیادان آگاه شدند چه کردند ؟ ماهی سومی چرا گرفتار شد ؟ نتیجه غفلت چیست ؟ آیا شما تازگی دچار غفلت کرده اید ؟ عاقبت آن چه بود ؟ عاقل یعنی چه ؟ از چه کلمه ای گرفته شده است ؟

۲ - هریک از این کلمات را در جمله ای بکار ببرید : اتصال - ماهیگیر - آگاهی - اندیشه - جانب - تصور - غفلت

حیوانات بی استخوان

حیوانات حلقه دار

حیوانات حلقه دار طبقه ای از حیوانات بی استخوان هستند که بدن و دست و پای

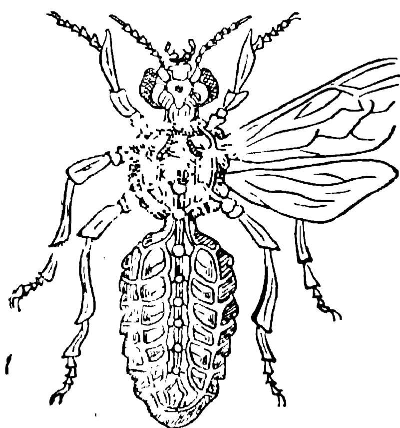


ساختمان بیرونی حشره

آنان از چندین حلقه تشکیل یافته و بهم متصل شده است و پوستی از جنس شاخ بدن آنها را فرا گرفته است .

مهمترین دسته حیوانات حلقه دار حشرات و عنکبوت و هزارپا و خرچنگ است

اول حشرات



ساختمان درونی حشره

بدن هر حشره مرکب است از سه قطعه سر و سینه و شکم که بهم متصل است و بخوبی تمیز داده میشود .

هر حشره شش پا و دو شاخک باریک کوچک دارد بعضی دو یا چهار بال دارند و میپرند و عموماً تخم میگذارند

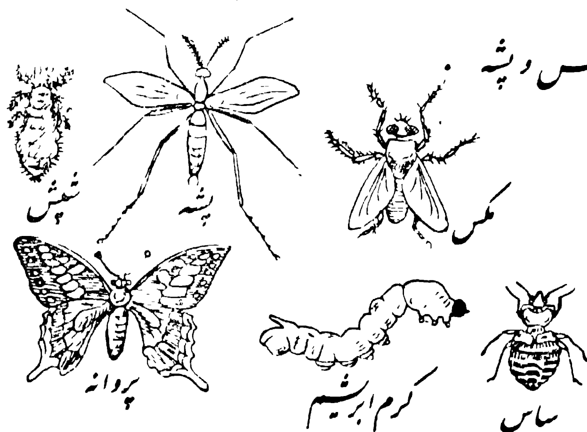
زاد بعضی از حشرات مانندِ کرم ابریشم پس از آنکه از تخم بیرون آمد چندین بار پوست میاندازد و شکلش تغییر میاید تا حشره کامل میشود و نوزاد بعضی دیگر از قبیلِ ملخ و زنبورِ عسل تغییر شکلش اندک و مختصر است .

بیشتر حشرات مانند شپش موذی و مضر هستند زیرا میوه و گیاه را فاسد میکنند و بانسان و حیوان نیز آسیب میرسانند و بسیاری امراض را انتشار میدهند .

عده‌ای از حشرات مانندِ زنبورِ عسل و کرم ابریشم مفید و نافعند .

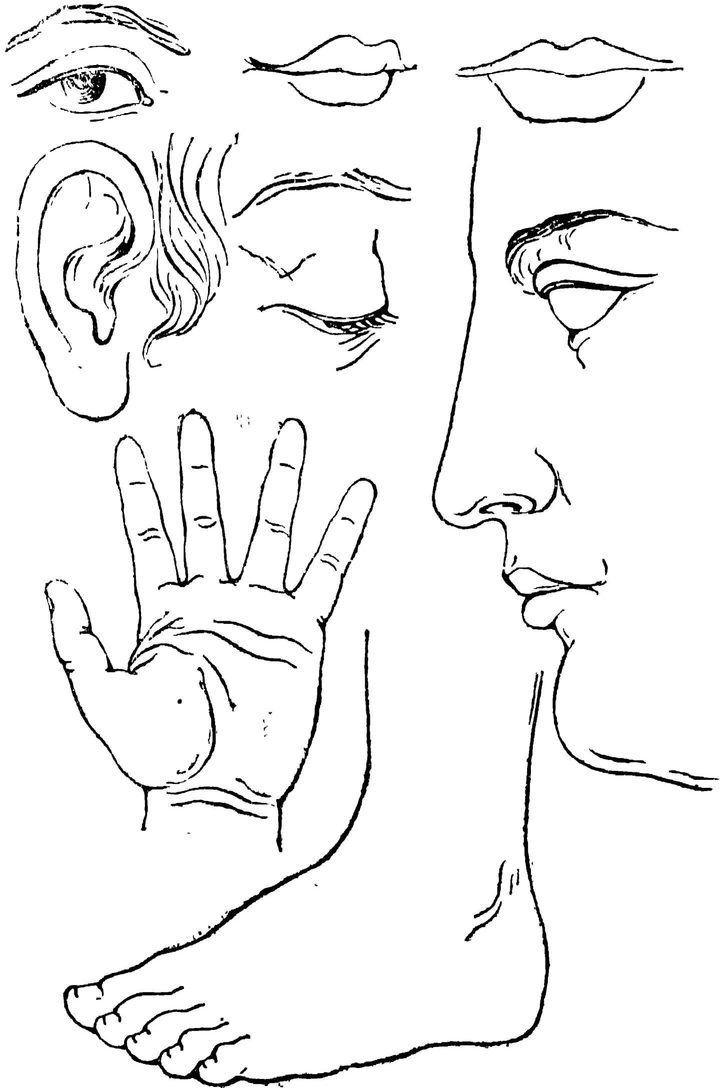
حشرات را از رویِ ساختمانِ بدن و عددِ بالها بچندین دسته تقسیم کرده‌اند از اینقرار :

زنبور طلائی و ملخ و موریانه و زنبور و مورچه و پروانه و ساس و سِن و کنه و مگس و پشه .



نقّاشی

مطابق شکل های پائین روی کاغذ نقّاشی بکشید :



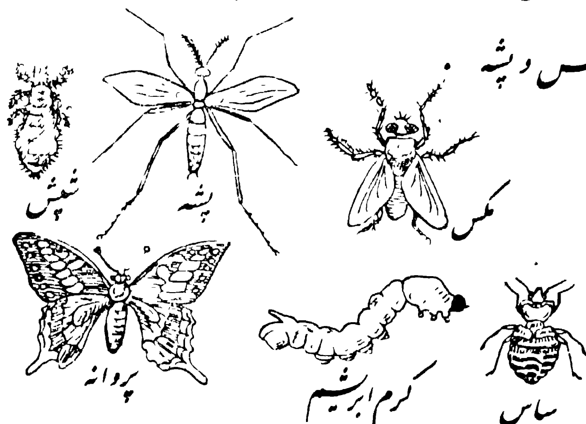
زاد بعضی از حشرات مانندِ کرمِ ابریشم پس از آنکه از تخم بیرون آمد چندین بار پوست میاندازد و شکلش تغییر مییابد تا حشرهٔ کامل میشود و نوزاد بعضی دیگر از قبیلِ ملخ و زنبورِ عسل تغییر شکلش اندک و مختصر است .

بیشتر حشرات مانند شپش موذی و مضر هستند زیرا میوه و گیاه را فاسد میکنند و بانسان و حیوان نیز آسیب میرسانند و میکروبِ امراض را انتشار میدهند .

عده‌ای از حشرات مانندِ زنبورِ عسل و کرم ابریشم مفید و نافعند .

حشرات را از روی ساختمانِ بدن و عددِ بالها بچندین دسته تقسیم کرده اند از اینقرار :

زنبور طلائی و ملخ و موریانه و زنبور و مورچه و پروانه و ساس و بِن و کنه و مگس و پشه .



نقاشی

مطابق شکل های پائین روی کاغذ نقاشی بکشید:

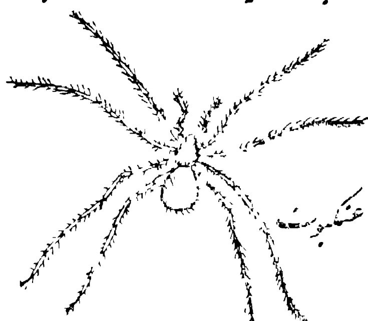


حیوانات بی استخوان

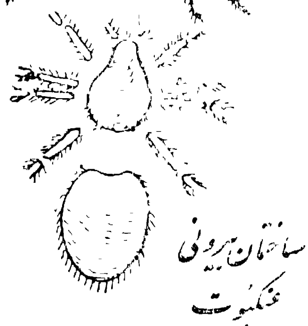
حیوانات حلقه دار

دوم عنکبوت

عنکبوت حیوانیست حلقه دار که بدن او از دو قسمت ساخته شده که یکی سر و سینه است ، سر و سینه که از هم تمیز داده نمیشود و قطعه دیگر شکم حیوانست .



عنکبوت بال ندارد و دارای هشت پا میباشد و دو قسم مهم آن یکی عنکبوت خانگی و دیگری رُتیل است .

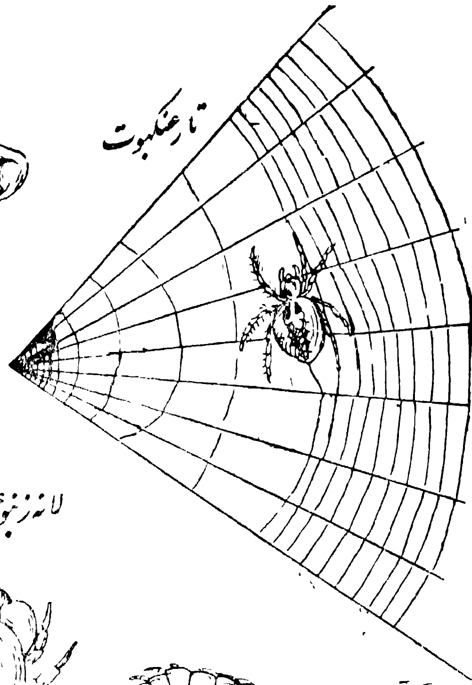


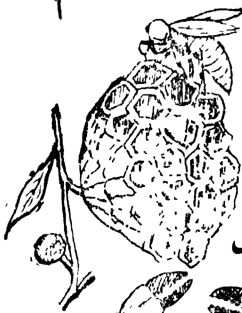
کژدُم یا عقرب که جانوری گزنده و خطرناکست بیشتر در نقاطِ گرم یافته میشود و جزءِ دستهٔ عنکبوت محسوب است .

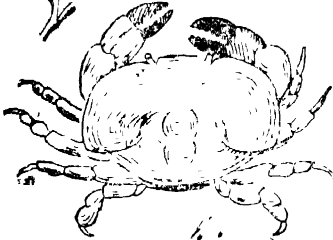


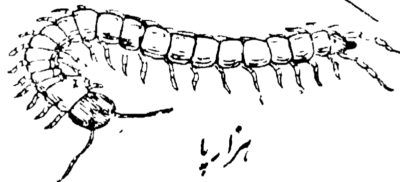
کژدم را دنباله ایست که از شش حلقه متصل بهم تشکیل یافته و حلقه آخر ش به نیش میرسد که بکیسهٔ زهر داری راه دارد











سوم ـ هزارپا

هزارپا از حیوانات حلقه داراست ، تن این حیوان از یک عدّه حلقه هاے

مساوی و یک شکل ترکیب شده است و فقط حلقهٔ سر آن از دیگر قسمتها تمیز
داده میشود. هر حلقه‌ای از بدن هزارپا یک جفت پا دارد و مجموع پاها گاه
بصد و پنجاه عدد میرسد هزارپا دو نوع است یک نوع در زیرزمین و جاهای
تاریک و نمناک زندگانی میکند و گیاه میخورد نوع دیگر هزارپای زهردار است که
گوشتخوار میباشد.

چهارم خرچنگ

خرچنگ در رودها و دریاها یافته میشود.

بدنِ این حیوان هم از سر و سینه و شکم ساخته شده است.

پوست خرچنگ از جنسِ شاخ است و بدین جهت قدری سخت میباشد.

این پوست هرچند وقت یکبار میافتد و بجایِ آن پوستِ تازه میروید

کرم خاکی که جانوری کوچکست و در نقاطِ مرطوب و تاریک یافته میشود

جزءِ ایندسته محسوب است.



عنکبوت و کرم ابریشم

شبر(۱) گندم(۲) رمد (رم کند)، طراز (۳) صندل(۴)، نغز(۵)

۱) عنکبوتی بکرم ابریشم — گفت ای کرده راه صنعت گم

۲) تو بسالی نمیتوانی رشت — طول یک شبر و وزن ده گندم

۳) من بروز و شبی فرو پوشم — سقف و دیوار و خانه و طارم

۴) لیک با این صنایع و فرهنگ — مردم از من رمد چو از کژدم

۵) گفت چون تار من گرانمایه است — زان گران مایه‌ام بر مردم

۶) تار تو گر طراز دیوار است — تار من همسر خز و قاقم

۷) از کمی شد گرانبها صندل — وز فزونی است کم بها هیزم

۸) شعر کم گوی و نغز گوی (رشید) — بشنو پند کرم ابریشم

(رشید یاسمی)

۱ـ پرسش ـ چرا عنکبوت کرم ابریشم را سرزنش کرد؟ کرم ابریشم با وی چه جواب داد؟ ـ علت گرانی و ارزانی اشیاء، بطریقی که در اینجا گفته شده و آیا درست است؟ ـ نتیجهٔ این حکایت چیست؟

۱ـ شبر = وجب (۲) گندم = وزن قدیم ایران و ده گندم برابر تقریباً نیم گرم بوده است.

۳ـ طراز = زینت (۴) صندل = چوب است خوشبو (۵) نغز = خوش.

شاعر چه تشبیه از شعر خود در اینجا گرفته است ؟

معنی رشته (در شعر دوم) چیست ؟ از چه کلمه‌ای آمده است ؟ - (فرو پوشم) یعنی چه ؟

اشعار ۴ و ۶ را معنی کنید .

پسرک فقیر کوشا

صد سال پیش در یکی از شهرهای دانمارک طفلی بدنیا آمد که او را هُنَر نام نهادند . کشور دانمارک از چند جزیره و شبه جزیره درست شده است و همه زمینهای آن جلگه است . آبهای باریکی در خشکی پیش رفته است .

در این جزایر جنگلهای کاج و آلش و چمن و تپه ها ماسه و گاو و غاز و بلبل فراوان است . اهالی این جزایر همه مردمانی هستند سالم و بی آزار. درباره درختان و آب و یخ زمستان و پهلوانان قدیم داستانهای زیاد بیاد دارند که برای فرزندان و نوادگان خود نقل میکنند .

پدر هنر اندرسن کفشدوزی تنگ مایه بود و با آنکه عمر خود را در این کار صرف کرده بود توانائی نداشت که پای پوشی برای طفل خویش تهیه کند پدر و مادر هنر یک اطاق بیشتر نداشتند . همه اسباب این اطاق منحصر بود

بچند عکس دیواری و یک قفسهٔ کوچک کتاب و چند کاسه و بشقاب و
یک نردبان کوچک که در گوشهٔ همان اطاق جای داشت بر بام اطاق جعبهٔ گلها
گذارده بودند این جعبه حکم باغی را داشت که مادر هنر در آن سبزی میکاشت
و کفشدوز پسر خود را بسیار دوست میداشت . صبحهای یکشنبه
او را برای گردش بجنگل میبرد و عصرها در خانه برای او قصه نقل میکرد
و میخواند . چند پیرزن نخ ریس همسایهٔ هنر بودند .
هنر هر وقت فرصت می یافت بخانهٔ آنها میرفت تا بقصه های شیرین
آنها گوش بدهد و خود نیز داستانهائی که ساخته بود برای آنها
نقل کند .

روزی اندرسن پدر هنر لباس نظام خود را پوشید و خدانگهدار
گفت و بمیدان جنگ روان گشت . مدت جنگ طول نکشید ، امّا
موقعی که بازگشت چنان خسته و ناتوان بود که در بستر بیماری افتاد و مدتی زمین
گیر شد و عاقبت هم در یکی از روزهای زمستان جان بجان آفرین تسلیم کرد .
مادر و پسر بی سرپرست ماندند . روزها مادر برای گذران خود برخت
شوئی میرفت و پسر در خانه ببازی سرگرم میشد و از تکه و پاره ها لباس

عروسک میدوخت گاه در عالم خیال خود را خیاط و زمانی بازیگر تماشاخانه تصور میکرد از خواندن کتاب هم فراوان لذت میبرد . همسایهٔ دیگری هم داشت که چون عشق هنر را بخواندن کتاب دیده بود از کتابخانهٔ خود باو کتاب عاریه میداد .

روزی فکر هنر قوت گرفت که باید شاعر و نویسنده شود و نمایشنامه بنویسد و بچیز نویسی مشهور گردد امّا مادر او را تشویق میکرد که بمدرسه برود . هنر از مدرسه گریزان بود چون لباس پاک و ظریف نداشت همشاگردان او را دست میانداختند و سربسرش میگذاشتند و گاهی بطعنه میگفتند که هنر نویسندهٔ نامی دانمارک است عجب نویسنده ای که هنوز املاء الفبای معمول را نمیداند .

در فصل تابستان هنر مدتی در تماشاخانه بکارهای کوچک مشغول شد چند روزی هم در کارخانه ای کار کرد ، آواز هم خوش میخواند .

روزی اتفاق تازه ای افتاد و آن اینکه هنر یک جفت کفش نو خرید از شادی در پوست خود نمی گنجید . مادرش هم نیم تنه ای را که از پدر بازمانده بود بقد او اصلاح کرد صبح یکشنبه نیم تنه را پوشید و کفش تازه را بپا کرد

و بنماز خانه رفت . امّا در نماز خانه همه فکر او این بود که مردم کفش تازه
او را ببینند گاهی برای آنکه نزدیکان را خوب متوجه سازد کفش را محکم
بر شلوار خود میکشید تا صدای ضعیفی از آن برخیزد گاهی از کردهٔ خویش
پشیمان میشد و از خداوند طلب بخشایش میکرد که در نماز خانه بجای عبادت
بفکر خود نمائی و جلوه گری بوده است امّا توبه را زود فراموش میکرد
و از نو کفش را بشلوار میسائید .

هنز چهارده ساله شد و سی تومان بیشتر سرمایه نداشت . روزی
بمادر گفت میخواهم بکپنهاک بروم و این شهر چنانکه میدانید پایتخت کشور دانمارک
است . مادر پرسید برای چه ؟ هنز گفت جوانم میخواهم کار کنم و نام بجویم
چنانکه بزرگان دیگر هم ابتدا ناچیز بودند و بسعی و عمل همه چیز شدند . مادر
راضی نمیشد پسر اصرار و التماس کرد عاقبت مادر با یکی از پیرزنان پخته و
دانا در باب پسر مشورت کرد پیرزن گفت بگذار برود چه هنز هوشیار
و گوشا است . عشق بکار دارد دیری نمیگذرد که پیش میرود و باعث
افتخار خانواده و شهر خود میگردد . تا در بظاهر موافق شد ولی همسایگان
دیگر میگفتند که مادر چگونه راضی میشود جوانی چهارده ساله را بشهری غریب

بفرستند . مادر امیدوار بود که همه و تشویش دریا او را بترساند و از عزم خویش منصرف گرداند امّا هنر جوانی شست و دم دمی نبود روز حرکت نزدیک شد . مادر رخت سفر او را مرتّب کرد در آن ایام هنوز راه آهن نبود و مردم با ارابهٔ پست سفر میکردند هنز هم در روز موعود با ارابه حرکت کرد . مادر و مادر بزرگ هم تا دروازهٔ شهر او را بدرقه کردند قسمت اول سفر خشکی پایان یافت هنز با شور فراوان سفر دریا هم کرد و بجزیرهٔ رسید از کشتی که قدم بخشکی گذارد زانو زده دعا کرد و از خدای خود یاری جست از مغرب جزیره تا بپایتخت نیز با ارابهٔ پست رفت پس از یک شبانه روز بکُپنهاک وارد شد .

در این شهر هیچکس را نمی شناخت و هیچ راهی نمیدانست امّا اگر جز مبلغ کمی پول از مال دنیا چیزی نداشت دل داشت - استقامت داشت - عشق بترقّی داشت - محبّت وطن داشت . داستانهای شیرین و شنیدنی هم فراوان بیاد داشت آوازی خوش داشت .

بیست و پنج سال گذشت روزی که مصادف نخستین روز ورودش بپایتخت کپنهاک بود هنز اندرسن بقصر پادشاه دانمارک بمهمانی میرفت . هنز اندرسن در این هنگام در تمام

اروپا معروف شده بود همه کس او را دوست میداشت و از خواندن داستانها و اشعار و نمایشنامه های او لذت میبرد . مردم هنوز هم قصه های او را میخوانند و حظ میبرند .

حیوانات بی استخوان

کرمها

کرمها بدنی نرم دارند دست و پا و دیگر اعضا ندارند .

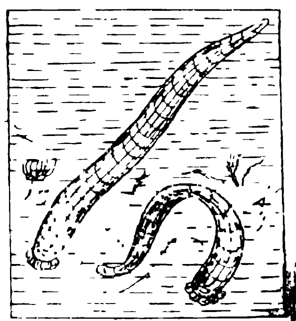
پاره ای از کرمها در آب زندگانی میکنند مانند زالو و پاره ای در زمین مانند کرم زمین و کرم ریگ



کرم زمین

نرم تنان

نرم تنان در آب شیرین یا در آب شور و یا در خشکی یافته میشوند .



زالو

بدن این حیوانات نرم است غالب در پوششی از جنس شاخ که آنرا صدف مینامند پنهان میباشد



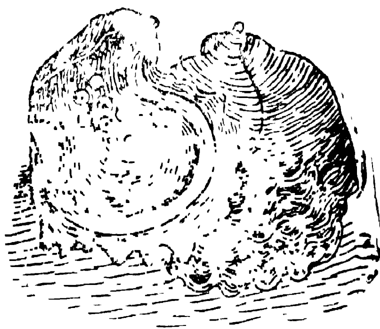
کرم ریگ

مهمترین این حیوانات حلزون است

بعضی از حلزونها در آب و بعضی

دیگر در خشکی مخصوصاً در باغها زندگی

مینمایند .



صدف مروارید نیز از حیوانات

نرم تن است و مروارید توی آن

جا دارد .

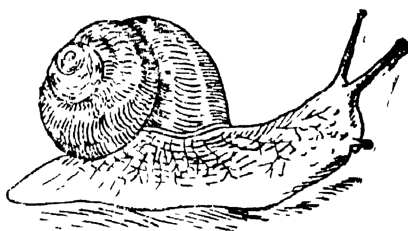
این حیوان نزدیک سواحل

در تهِ دریا زندگانی میکند . و

اشخاص مخصوصی در آب فرو

میروند و آنرا از تهِ دریا صید

میکنند و بیرون میآورند .



حلزون

تدبیر خاقان چین

سپاه گران - نذر - عافیت - تاب و توان

وقتی اهالی یکی از شهرهای معتبر چین بهرار فرمان خاقان یعنی پادشاه چین باز پیچیدند پادشاه با سپاهی گران آنشهر را محاصره کرد مردم آن شهر دلیرانه در حفظ خویش و دفع سپاه کوشیدند تا آنگاه که خوردنی در شهر نماند و کارشان بسختی انجامید خاقان از آنچه در داخل شهر میرفت آگاه بود و میدانست که هنگام حمله بردن و فتح کردن است لکن از آن بیم داشت که چون شهر گشوده شود سپاهیان دست بقتل و غارت برآرند و زندگانی را بر رعایا تلخ سازند روزی چند در اندیشه و تدبیر این کار بود تا یک روز خویشتن را رنجور نمود و بخیمهٔ خود رفت و بر بستر بیفتاد سران لشکر از رنجوری خاقان اندوهگین و بیمناک شدند و برای سلامت او دعاها گفتند و نذرها کردند پس از یک یا دو روز خاقان آنها را نزد خویش خواند و گفت بخاطرم چنین آمده است که برای رفع رنجوری خویش در حق بیچارگان و ناتوانان احسانی کنم لکن اجرای این مقصود بی مساعدت شما صورت نمی بندد اگر شفا و عافیت مرا خواهانید باید عهد کنید که در انجام دادن آن مرا یاری نمائید سرداران گفتند ما حاضریم جان خود را ...

سلامت شهریار فدا سازیم خاقان گفت جان شما همیشه محفوظ باد آنچه من میخواهم آنست که پیمان کنید که چون شهر گرفته شود قطره ای خون ریخته نشود و مالی بغارت نرود سرداران یکدل و یکزبان عهد کردند که چنان کنند خاقان گفت هم اکنون شفا یافتم چند روز دیگر فرمان داد تا بشهر حمله برند اهل شهر که از گرسنگی بی تاب و توان بودند مطیع شدند شهر تصرف سپاهیان در آمد و برکت تدبیر خاقان آزاری بمردم نرسید .

۱ - پرسش - خاقان چین چرا شهر را محاصره کرد ؟ - اهالی شهر چگونه با وی رفتار کردند ؟ - ترس خاقان از حملهٔ سپاهیان بشهر چه بود ؟ - چه تدبیری اندیشید و چه نتیجه گرفت ؟

۲ - معنی این جمله ها چیست ؟ : سر از فرمان خاقان باز پیچیدند - سپاهیان دست بقتل و غارت برآرند - جان شما همیشه محفوظ باد - سرداران یکدل و یکزبان عهد کردند که چنان کنند -

۳ - از این حکایت معلوم میشود که خاقان مردی مهربان و رحیم و رعیت دوست بود عباراتی که دلیل بر این موضوع میباشند عبارتند از : (از آن بیم داشتم که چون شهر گشوده شود سپاهیان دست بقتل و غارت برآرند و زندگانی را بر رعایا تلخ سازند) - (بخاطرم آمده است که درحق بیچارگان و ناتوانان احسانی کنم) - (پیمان کنید که چون شهر گرفته شود قطره ای خون ریخته نشود و مالی بغارت نرود) .

[illegible] بخوبی نشان بدهید که سرداران دوستدار پادشاه خود بودند عبارتی که دلیل براین موضوع باشد پیدا کنید

۴- این حکایت چند قسمت دارد ؟ - مطلب هر قسمت چیست ؟

حیوانات بی استخوان

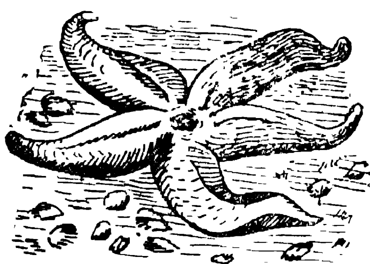
حیوانات گیاه شکل

حیوانات گیاه شکل جانوران آبی هستند که مانند گیاه از جای خود حرکت نمیکنند .

مشهورترین آنها ستارهٔ دریائی و مرجان و اسفنج است

ستارهٔ دریائی

ستارهٔ دریائی پوستی بسیار کلفت دارد که از موادّ آهکی ساخته شده و در روی آن برجستگیهائی شبیه بخار دیده میشود .



ستارهٔ دریائی

مرجان

مرجان در ته دریا زندگانی میکند و بدن بعض از آنها شبیه بگل است

این حیوان آهکی را که در آب دریا

محلولست جذب میکند و از آن

پایهٔ آهکی میسازد و بر آن قرار

گرفته زندگی میکند .



مرجان

در بعضی جاها از ته دریا مرجان بسیار

دیده میشود که بیکدیگر چسبیده اند و شبیه

بشاخه های درخت میباشد .

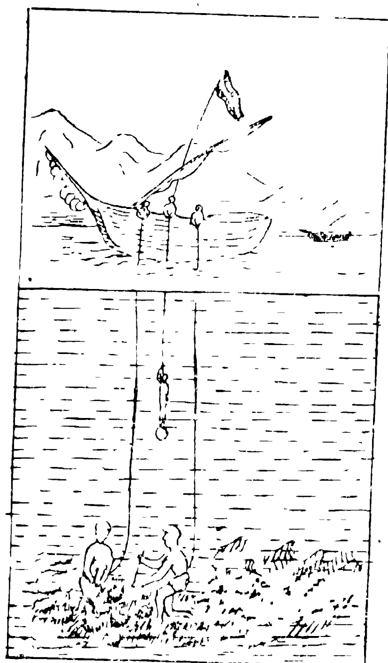
در ساحل بعض از دریاها مرجان بسیار

وجود دارد که پایه های آهکی آنها

بهم چسبیده و توده ها و تخته سنگهای

بزرگ بشکل جزیره تشکیل میدهد و آنرا

جزیرهٔ مرجانی می گویند .



صید اسفنج

از پایهٔ آهکی یک نوع مرجان مادهٔ

قرمزِ سختی بدست میآید که همان مرجان معمولیست و در زینت بکار برده میشود.

اسفنج

اسفنج مانند مرجان در قعرِ دریا جای دارد و تعدادِ بسیاری از آن در یک مکان زندگانی میکنند.

غواصان اسفنج را از دریا بیرون میآورند و با آب میشویند تا قسمتِ سختِ آن که بیجانست باقی باند.

این قسمتِ سخت همان اسفنج معمولیست که مردم آنرا بر میگویند و در شست وشوی بکار میبرند.

اسفنج بشکل کیسه ایست که در بالای آن سوراخی قرار دارد و این سوراخ دهان حیوانست که از آنجا آب دریا داخل میشود

کاغذ

در زمانهای بسیار قدیم کاغذ نبود و مردم مجبور بودند بر سنگ و چوب و پوست آنچه را که میخواهند بنویسند

مصریان چندین هزار سال پیش روی پوست درشته های گیاهی که در جلگه رود نیل میروید می نوشتند.

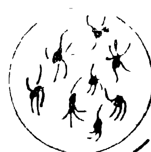
چینیها اوّلین ملتی هستند که کاغذ ساختن را اختراع کردند و ملل دیگر از آنها یاد گرفتند .

برای ساختن کاغذ ابتدا پنبه یا کتان را خرد میکنند و خوب میشویند و با آب خمیر میسازند بعد آن خمیر را روی صفحه های فلزی سوراخ دار پهن میکنند تا آب آن خارج بشود آنگاه با ماشینهای مخصوص آن خمیر را بصورت ورقه های نازک و سفید در میآورند سپس آن اوراق را با ماشین دیگری بورقه های کوچک و بزرگ تقسیم میکنند .

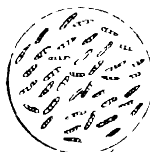
حیوانات بی اُستخوان

حیوانات بسیار ریز

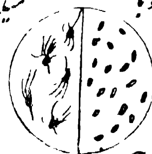
این حیوانات که میکرب خوانده میشوند باندازه ای کوچک هستند که بچشم دیده نمیشوند



میکرب وبا



میکرب سل



میکرب حصبه · میکرب حصبه در زیر ذره بین

میکرب بشکلهای گوناگون در آب و هوا و خاک و نباتات و بدن انسان یا حیوان وجود دارد . پاره ای از میکربها نافع و پاره ای مضرند

میکربها در محل های مناسب زود پرورش می یابند و عدهٔ آنها بسیار میشود

بروز و انتشار بسیاری از ناخوشیها بواسطهٔ میکربهای مضر است .

میکرب اغلب ناخوشیهای واگیر مانند حصبه و با از راه آب وارد بدن شده

شخص را گرفتار میسازد .

میکرب سل در هوا است و از راه تنفس داخل ریه میشود .

حیلهٔ تره فروش

خواجه[1] - مستحق - اشارت - معاش - کفاف کردن - فرارسیدن

حکایت کرده اند که خواجه نظام الملک را عادت این بود که چون سوار

میشد غلامی با چندین کیسهٔ زر در رکاب خویش میبرد و چون مستحقی میگذشت

بغلام اشارتی میکرد تا کیسهٔ زر بوی دهد .

یک روز بر دکان تره فروشی گذشت ، تره فروش برخاست و سلام کرد

وگفت مردی عیالمندم و تره فروشی معاشم را کفاف نمیکند خواجه بغلام اشارت

کرد و غلام کیسهٔ زر باو داد تره فروش زر را گرفت و از راه دیگر خود را بسرا

خواجه رسانید و مانند رنجوری نشست چون خواجه فرارسید ناله بر آورد .

---

(۱) خواجه بمعنی وزیر است .

وگفت مردی زمین گیرم خواجه غلام را فرمود تا کیسه‌ای دیگر باو بدهد .



آمزد جامه خود را گردانید وبار دیگر بعجله برسر راه خواجه ایستاد و

آواز خود را تغییر داد و گفت مردی پیرم و دختران خرد سال دارم خواجه باز در غلام نگریست و غلام کیسه دیگر بآن مرد داد .

تره فروش از راه دیگر پیش خواجه باز آمد و گفت مردی جنگی از ولایت دور دستم چند سال در دست دشمنان اسلام اسیر بوده ام و بحیله و تدبیر فرار کرده ام و خود را بدین شهر رسانیده ام اکنون در کار معاش سرگردانم خواجه باز غلام را فرمود تا کیسه ای باو دهد گفت بگیر ای تره فروش ای زمینگیر فقیر و ای پدر دختران خرد سال و ای جنگی ولایت دور دست .

۱ - **پرسش** - عادت خواجه نظام الملک هنگام سوار شدن بر چه بود ؟ - تره فروش خود را بچند شکل درآورد ؟ - چرا خواجه با اینکه او را شناخته بود باز هم هر دفعه کیسه ای زر باو داد ؟ - بنظر شما تره فروش خوب کاری کرد که هر دفعه بشکلی درآمد ؟ - آیا خواجه خوب کاری کرد که هر دفعه باو کیسه ای زر داد ؟ - چرا ؟ چه وقت باید بگدا یاری کرد ؟ - شما با اشخاص بی چیز تا بحال یاری کرده اید ؟ چگونه ؟ - بجای آنکه هر کس جدا جدا به بیچارگان یاری کند چه راه بهتری میدانید ؟ -

۲ - کلمه « مند » در عیالمند - کارمند - ارجمند - بمعنی دارا و صاحب است - کلمات دیگر پیدا کنید که به « مند » ختم شده باشد و معنی آنها را نیز بگوئید .

۳ ـ معنی این لغتها وجمله‌ها را بگوئید :

غلامی در رکاب خویش میبرد ـ خواجه در غلام نگریست ـ اکنون در کار معاش سرگردانم

زمین گیر ـ مستحق ـ معاش .

گوگرد

گوگرد جسمیست جامد و زرد رنگ که اگر آنرا بیفشرد و زند با شعلهٔ سبزرنگ میسوزد .

گوگرد غالباً در دهانه و دامنهٔ کوههای آتش فشان یافته میشود و با خاک وسنگ و دیگر موادّ مخلوط است .

برای اینکه گوگرد را پاک و خالص بسازند خاکِ گوگرد را در دیگی از چدن میریزند و حرارت میدهند تا گوگرد آب واز دیگر موادّ جدا شود .

گوگرد را غالباً در ساختنِ باروت وکبریت وجوهرگوگرد بکار میبرند .

از گلِ گوگرد که غباری نرم وزرد رنگست مرهمی میسازند که برایِ مرضهای پوستی نافعست .

گوگرد را اگر در هوایِ آزاد بسوزانند بخاری از آن برمیخیزد که انسان طاقت آنرا ندارد و کشنده است .

بخارِ گوگرد خواص چند دارد یکی آنکه رنگ اشیاء را از میان میبرد چنانکه اگر پارچه رنگین یا گلی را در بخارِ گوگرد نگاه دارند رنگِ آن بکلی میپرد که برای پاک کردن لکهٔ لباس و سفید ساختنِ پشم و ابریشم بخارِ گوگرد بکار میبرند .

دیگر آنکه میکربِ ناخوشیها را میکشد و بهمین سبب لباس و اطاق ناخوش را دود گوگرد میدهند .

گوگرد بعضی از حشرات موذی را که بدرختها صدمه میرسانند خفه و نابود میسازد

فسفر

فسفر جسمیست جامد و رنگِ آن مانند کهربا زرد و روشن است .

فسفر در تاریکی میدرخشد و بدینجهت اشیائی را که میخواهند در تاریکی نمایان باشد بفسفر آلوده میکنند مانند ساعتهای شب نما که بر عقربک و روی عددهای صفحهٔ آن مقداری فسفر قرار داده اند .

فسفر چون زهریست شدید برای مسموم ساختنِ اغلب حیواناتِ موذی از قبیل موش وغیره بکار میبرند .

فسفر را اگر با دست فشار دهند آتش میگیرد .

در مغزِ سر و استخوانهای بدنِ انسان نیز مقداری فسفر موجود و بدینجهت است

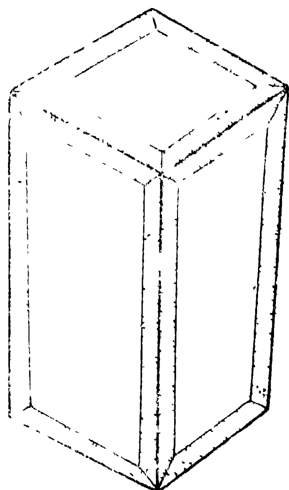
که استخوان مُردگان گاه بخودی خود میسوزد .

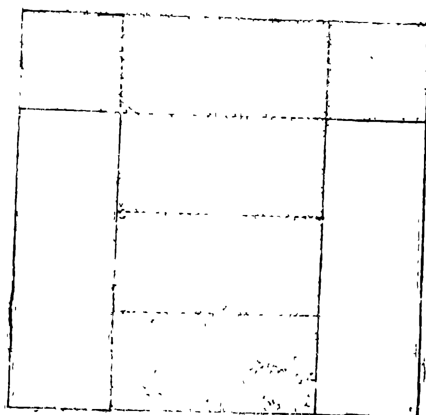
کبریت

برای ساختن کبریت چوب بعض درختانرا که بآسانی میسوزد مانند چوب سپیدار و کاج تکه تکه میکنند و هر تکه را میتراشند و بشکلِ چوب کبریت در میآورند آنگاه نوک آن چوبرا در گوگردِ آب شده سپس در محلولی از گوگرد و فسفر فرو میبرند و میگذارند تا خشک شود .

کار دستی

۱ - یک مربع از کاغذ بگیرید . ۲ - برابر قسمتهای سفید از دو طرف آن ببرید





۳ - مطابق خطوط نقطه چین تا کنید . ۴ - اطراف سطوح را با نوار کاغذ رنگی هم بچسبانید .

سوختگی

آنچه بدن را میسوزاند دو قسم است اول اشیائی که دارای حرارت محسوس است از قبیل آتش و تابش خورشید و گرمای شدید تنور یا کورهٔ تافته و مایعی که در حال جوشیدن است و بخاری که از مایع جوشان برمیخیزد و جسمی که با آتش داغ شده یا در حال گداختن است دوم موادّ شیمیائی که بظاهر حرارتی ندارد ولیکن جسم را میسوزاند از قبیل تیزاب و جوهر گوگرد .

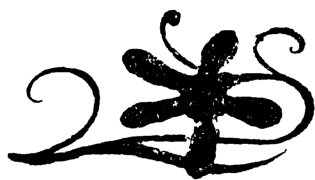
حالتی را که در جسم از برخوردن بچیزهای سوزنده پیدا میشود سوختگی اگر از پوست تجاوز نکند سطحی و اگر تجاوز کند عمقی است در سوختگی سطحی تنها پوست بدن سرخ رنگ و برشته میشود و گاهی هم تاول میزند و در سوختگی عمقی پوست بدن و مقداری از گوشت و رگ و پی که در زیر آنست سوخته و فاسد میشود .

در علاج سوختگی عمقی بهر مقدار که باشد و در علاج سوختگی سطحی در صورتیکه قسمت وسیعی از پوست را فرا گرفته باشد باید شخص زود پیش پزشک برود و بدستور او رفتار کند و اما سوختگی سطحی را در صورتیکه مختصر باشد در خود خانواده میتوان معالجه کرد و علاجش مالیدن داروی ضد سوختگی و بستن با پارچه نظیف است .

داروی ضد سوختگی بسیار دارد از جمله روغن آهکی است که در بیشتر دواخانه‌ها موجود و بدست آوردنش آسان است در سوختگی از مواد شیمیائی پیش از مالیدن دوا محل سوختگی را اگر از جوهر گوگرد باشد با محلول جوش شیرین یا آب آهک و اگر از تیزاب باشد با آبی که بسرکه یا جوهر لیمو ممزوج باشد میشویند و بعد بطریق سایر سوختگی‌ها معالجه میکنند .

اگر جامه آتش بگیرد درصورتیکه بیرون آوردنش بزودی و آسانی ممکن نباشد باید هرچه زودتر روی قسمتی را که آتش گرفته است با پارچه ضخیمی از قبیل نمد و گلیم و قالی و لحاف محکم بپوشانند تا شعلهٔ آتش بسبب نرسیدن هوا خاموش شود .

۱ - **پرسش** - چه اشیائی بدنرا میسوزاند ؟ سوختگی چه حالت است و چند قسم است ؟ فرق سوختگی سطحی و عمقی را بیان کنید ؟ چه قسم سوختگی را در خانواده میتوان علاج کرد ؟ چه قسم را پزشک باید معالجه کند ؟ در سوختگی از مواد شیمیائی پیش از دوا مالیدن چه میکنند ؟ - روی زخم و یا سوختگی را چرا با پارچه نظیف باید بست ؟ .



مارکو پولوی ثروتمند

قسمت اوّل

در اواخر سده هفتم هجری سه مسافر بشهر ونیس وارد شدند. هر سه از راه دریا آمده بودند. کشتیهایشان از کالاهای گوناگون پر بود. دو نفر از این مسافران پیر بودند و یکی میانه سال. هر سه قباهای بلند وکهنه وخشن برتن داشتند. وقتی که بخیابان پر جمعیت شهر رسیدند مردم همه خیره خیره بآنها نگاه میکردند و از یکدیگر می پرسیدند این مسافران کیستند و از کجا آمده اند؟ یکی از تماشائیان جلو رفت و پرسید. آقایان! شما که هستید و از کجا میآیید؟ یکی از دو پیرمرد جواب داد ما دو برادر پولو هستیم واین هم پسر من مارکو پولو است.

مخاطب خندید و گفت این مسافرین خوشمزه مرا دست انداخته اند. برادران پولو سالها است مرده اند. دیگری گفت راست گفتی بیست سال پیش که دو برادر و پسر ونیس را ترک گفتند مارکو پولو جوانی بیش نبود. پدرم وقتی که من هنوز خرد سال بودم قصه آنها را برایم نقل کرد که پولو ها باتفاق دو کشیش بدربار خان مغول بچین رفته اند و از آنها خبری نرسیده است.

من هم نمیتوانم باور کنم که این سه تن همان مسافران بیست سال پیش
باشند .

برادران پولو جوابی ندادند و راه افتادند . عجب اینکه نزدیکان
وخویشان هم آنها را بجا نمیاوردند .

مسافران در شهر ونیس خانه ای بسیار عالی گرفتند پس از دو سه روز
که از رنج سفر آسودند ، گروهی از دوستان و نزدیکان را میهمان خواندند .
همه آمدند تا این سه مرد غریب نما را خوب تماشا کنند و از حال آنها
آگاه گردند . همینکه بتالار وارد شدند دیدند میزبانان بجای قباهای
دراز و گشاد کهنه سابق قبای اطلس عنابی پوشیده اند و هیچ شباهت
بکسانی که در خیابان دیده بودند ندارند .

میهمانان با تعجب بسیار سر میز خوراک نشستند همینکه لقمه ای برداشتند
یکی از میزبانان گردی سفید بآنها تعارف کرد . هر یک کمی برداشتند و روی
تکه گوشت ریختند . مزه آنرا پسندیدند . پرسیدند نام این گرد چیست؟
میزبان گفت این نمک است از کشوری دوردست آورده ایم .
لقمهٔ دوم را که برداشتند میزبان گردی زرد رنگ که بقهوه ای میزد بآنها

تعارف کرد. از این هم کمی برداشتند اما همینکه لقمه را بدهان بردند بوی خوش
عطر بلند شد. گفتند این دیگر چیست؟ میزبان گفت این فلفل است که
از مملکتی دور از ونیس آورده ایم.

خوردن غذا بپایان رسید شیرینی آوردند شبیه ریشهٔ درخت و چسبناک
و قهوه ای رنگ. میهمانان هر یک تکه ای برداشتند چون بدهان گذاردند
بی اختیار گفتند عجبا این چه شیرینی است که هم گرم است و هم سرد.
میزبان گفت این زنجبیل است که از دیار بعید سوغات آورده ایم. خوردن
خوراک بپایان رسید. کاسه های پر نقش و نگار که از آب پر بود و برق
میزد آوردند تا میهمانان دست خود را بشویند.

میهمانان پرسیدند جنس این کاسه ها چیست؟ میزبانان گفتند اینها کاسه
چینی [illegible] و نفیس است و در چین از خاکی مخصوص میسازند. سپس میهمانان از جای
برخاستند و در تالار گردش و تماشای پرده های حریر و پرنیان مشغول شدند.
ناگاه یکی از میهمانان فریاد برآورد که رفقا بخاری نگاه کنید که در آن بجای
هیزم سنگ سیاه میسوزد. از میزبانان پرسیدند این سنگ چه سنگی است
میزبانان گفتند این سنگی است که چینیها از کوه بیرون میآورند و بجای

هیزم میسوزانند . چینیها بسوخت فراوان نیاز دارند و هیزم تنها کفاف بخاری و حمامهای آنها را نمیدهد . پرسیدند مگر چینیها بحمام میروند؟ میزبانان جواب دادند بلی ، هر چینی در هفته دست کم سه بار بحمام میرود و تن خود را میشوید و آنها که میتوانند در فصل زمستان هر روز بحمام میروند . میهمانان همه تعجب کردند . در این اثنا یکی از ونیسیها گفت : دوستان بچیزی عجیب تر بنگرید . جسمی مانند پشم در آتش است و نمیسوزد . همه بجانب آتش خیره شدند دیدند راست میگوید . پرسیدند نام این چیست؟ میزبانان گفتند این را در راه چین بدست آوردیم . معمولاً اشیاء قیمتی را در آن می پیچید نامش سمندر(۱) است .

پس از این گفتگو ها نیکلو پولو بپسر خویش مارکو پولو خطاب کرد قباهائی را که هنگام ورود بونیس بتن داشتند بیاورد تا ببینند که میزبانان همان مردمان چرک آلود کهنه پوشند . مارکو پولو لباسها را آورد و با چاقوئی آستر و درزهای آنها را شکافت . توده های لعل و یاقوت و زمرد بر کف اطاق روان شد . میهمانان مبهوت ماندند . پرسیدند : میزبانان عزیز!

---

(۱) اکنون آنرا پنبه نسوز میگوئیم .

خواهشمندیم تعریف کنید که این ثروت هنگفت را از کجا بدست آورده اید؟

قسمت دوم

مارکوپولو خندید و گفت: سرگذشت ما دراز و از حوصلهٔ شما بیرون است مختصر آنکه هفده سال ما در درگاه قبلای قاآن خان چین بودیم. مقدم ما را بسیار گرامی داشت. از او نوازشهای فراوان دیدیم. بخاطر مهر و محبتهای او سفرها رفتیم و در راه او شمشیرها زدیم و جنگها کردیم. دو سال هم در راه باز گشت بوطن بودیم. مصیبتها دیدیم. رنجها کشیدیم. ما همان پولوهائی معروف هستیم که بیست سال پیش شهر ونیس را ترک گفتیم.

ما ونیسیها بقصرهای شهر خود مینازیم در صورتی که هیچیک از آنها در وسعت و شکوه بپای قصرهای چین نمیآید. بزیبائی و بزرگی شهر خویش میبالیم اما شهر خان چین هم بزرگتر است و هم زیباتر. ما خود را دارا میدانیم و حال آنکه دارائی ما در برابر دارائی خان هیچ است. هربار که خان جشنی برپا میکند چهل هزار نفر حاضر میشوند. نوکران خان همه در موقع خدمت دستمالهای حریر جلو دهان و دماغ خود میگیرند که خوراک خان بدمشان آلوده نگردد.

در جشن تولد خویش خان بهریک از بیست هزار نفر حاضران درگاه یک

دست جامه ابریشمین با دو کمربند چیره و قلاب زرین و سیمین و یک جفت چکمه میبخشد . مردم صد هزار اسب بخان پیشکش میدهند . در همین روز پنج هزار پیل در حضور خان رژه میروند . غریب اینکه شیری آموخته را هم میآورند که بخاک میافتد و اظهار بندگی میکند . مارکو پولو خواست سخن را کوتاه کند میهمانان التماس کردند که باز هم از دیده های خود تعریف کند .

مارکو پولو گفت ما ونیسیها بپلهای شهر خود افتخار میکنیم . در چین رودخانه و پل بسیار است . پلی دیدم که چهل طاق دارد و چنان وسیع است که ده مرد سوار دوش بدوش هم میتوانند آسان از آن بگذرند .

دو ستون مرمر دارد و هر یک بر روی لاک پشت مرمر و بر کنار هر لاک پشت و بر سر هر ستونی هم اژدهائی قرار گرفته است .

یکی از میهمانان گفت مختصری هم از طرز مسافرت در کشور خان بگوی . مارکو گفت ما بخیابانهای تنگ و باریک و قلوه سنگ دار خود مینازیم در صورتی که خیابانهای شهر خان همه وسیع و سنگهای صاف مفروش است . مسافرت هم آسان است در راه از هر منزلی که بگذرید مسافرخانه ای است که هم خوراک لذیذ دارد هم جای خواب تمیز و هم اسبهای تازه نفس .

بین منزلها هم دهات بسیار است . در هر دهی قاصد پیاده در انتظار فرمان خان است . قاصدان پیاده لباس مخصوص میپوشند و کمربندی می بندند و بر دور کمربند هم چند زنگ آویزان میکنند تا صدای آن از دور ورودشان را خبر بدهد . خان گاهی فرمانهای خود را با قاصدان سواره باطراف میفرستد و گاهی با قاصدان پیاده . همینکه قاصد پیاده فرمان را بگیرد تا منزل دیگر بدو میرود . قاصد که بده نزدیک میشود صدای زنگ بگوش قاصد گوش بزنگ میرسد تا خود را آماده سازد . همینکه قاصد وارد شد فرمان را باو می سپارد . قاصد تازه نفس بدو حرکت میکند و بشتاب هرچه تمامتر تا منزل دیگر میرود و این کار همچنان تکرار میشود تا فرمان بمقصد برسد

میهمانان گفتند : عجب کشوری - عجب سلطنتی - عجب نظم و ترتیبی . اگر چنین که میگوئید هست و جز این نیست چرا از چنین بهشتی روی برتافتید و بکشور خویش شتافتید ؟

در این هنگام نیکلو پولو پدر مارکو از جای برخاست و گفت :

ای دوستان عزیز !

عشق وطن ما را بشور آورد . حقیقت اینکه سالیان دراز آرزوی زیارت

وطن ما را بیقرار ساخته بود . امّا هرچه بخان اصرار میکردیم و از او درخواست
می نمودیم از کثرت محبّت دست از ما بر نمیداشت . روزی من بعجز ولابه
صورت برخاک مالیدم و اجازهٔ مرخصی طلبیدم . قبولش نیامد . عاقبت
خدا ما را یاری کرد . شاهزاده بانویی را که نامزد یکی از شاهزادگان
ایران بود میخواستند با یران بفرستند . گروهی از بزرگان نامزد شدند
که ملازم بانو باشند .

از بخت خوش، خان ما را هم اجازه داد که بنگهبانی و پرستاری او
برویم و وقتی با یران رسیدیم آزاد باشیم .

در راه رنج بسیار کشیدیم . ششصد تن از همراهان ما جان سپردند .
منّت خدا یرا که ما جان بسلامت بردیم و بزیارت شما دوستان و خویشان
مهربان و وطن موفّق گشتیم .

میهمانان گفتند اکنون باور میکنیم که شما همان برادران پولو هستید و ورود
شما را بمیهن عزیز تهنیت میگوئیم .

۱ـ شهر ونیس را در نقشه نشان دهید ؟ ونیس کجا باشد واست ؟ جزو کدام کشور است ؟ .

۲ ـ اگر از راه دریا بخواهید از ونیس بچین بروید کوتاه ترین راه کدام است ؟ از چه قطعات

آب عبور میکنید ؟

۳ - زمانی که برادران پولو از ایران میگذشتند چه سلسله‌ای در ایران پادشاهی میکردند؟

۴ - قسمت اول حکایت را برای همکلاسان نقل کنید . قسمت دوم را بگوئید .

۵ - این حکایات چه تازگی برای شما داشت ؟

الماس

الماس سنگیست سخت و سفیدرنگ و درخشنده و جوهر آن از زغال خالص است و اگر آنرا بحرارت شدید سرخ کنند و در اکسیژن فرو برند آتش میگیرد و با شعلهٔ فروزان میسوزد و اثری از آن باقی نمیماند .

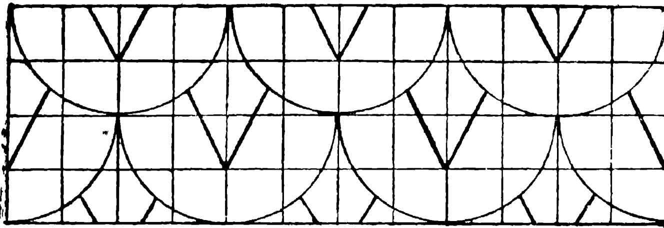
الماس انواع مختلف دارد و یک نوع آن الماس سیاه است .

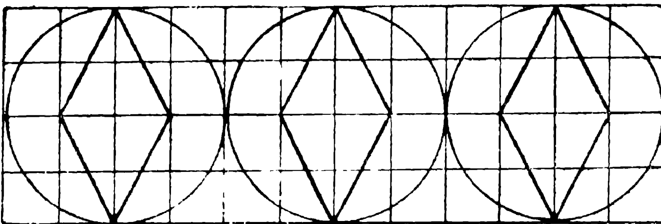
الماس سیاه را اگر در فولاد آب شده بریزند و بگذارند سرد شود از اختلاط آنها جسمی بسیار سخت بدست میآید که برای تراشیدن و سوراخ کردن سنگهای سخت مفید است .

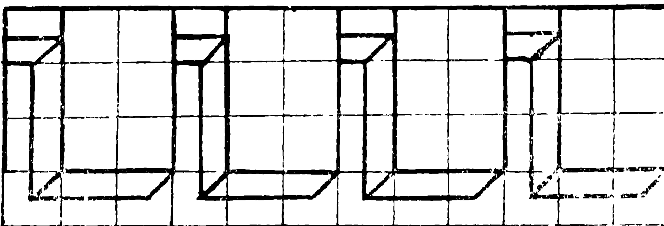
الماس سفید را پس از آنکه از معدن بیرون میآورند بشکلهای مختلف تراش میدهند .

رسم

مطابق شکلهای پائین رُوی کاغذ شطرنجی بکشید .







فلزّ

فلزّ جسمی است سخت که جلا[۱] دارد و اگر آنرا صیقلی کنند پرتو خاصی پیدا میکند و میدرخشد اینگونه جلا را جلایِ فلزّی میگویند .

فلزّها همه جامدند جز جیوه[۲] که در طبیعت بحالت مایع یافته میشود .

تمام فلزّها ناقل حرارت و الکتریسیته میباشند چنانچه اگر میله آهنی را از یک سر در آتش بگذاریم آن سر میله که از آتش بیرون است نیز رفته رفته گرم میشود بطوریکه نمیتوان بآن دست زد و این خاصیت از آن است که ذرّات آهن حرارت را بیکدیگر نقل میکنند .

فلزّها گاه خالص و گاه آمیخته بمواد دیگر در معدن یافته میشوند و در اینصورت آنها را معدنیات میگویند .

هر یک از معدنیات را [illegible] بعد از اینکه از معدن بیرون آورند فلزّ خالص آنرا از موادّ دیگر جدا میکنند .

بعضی از فلزّها مانند طلا و نقره و پلاتین [illegible] کمیاب و گرانبها هستند و پاره‌ای از قبیل مس و قلع و روی و سرب فراوان و نسبةً ارزانند .

---

۱ - [illegible] ۲ - جیوه که معرّب آن زیبق است .

مس و قلع

مس فلزیست سرخ رنگ و بسیار نرم که ورقه ورقه و مفتول میشود و بدون حرارت در زیر چکش نرم میگردد و بهر شکل که بخواهند در میآید .

مس حرارت و الکتریسته را بهتر از فلزهای دیگر نقل میکند و بدینجهت سیمهای تلگراف و تلفون را از مس میسازند .

از مس کاسه و بشقاب و دیگ و قاشق و سینی و آبگردان و امثال آن میسازند .

باید ظرفهای مسی را هرچند وقت یکمرتبه با قلع سفید کرد تا زنگ نزند .

قلع فلزی است که زود آب میشود و در زیر چکش بآسانی پهن و نازک میگردد رنگ قلع مانند نقرهٔ خام سفید است .

قلع در هوا فاسد نمیشود و بدینجهت ورقه های بسیار نازک از آن میسازند و فلزها و چیزهائی را که در هوا و رطوبت فاسد میشوند در آن ورقه ها می پیچند تا محفوظ مانند .

برای سفید کردن ظروف مسی اوّل ظرف را باشن پاک میکنند آنگاه آنرا روی آتش میگذارند و باندازهٔ کافی حرارت میدهند سپس اندکی قلع در آن

میاندارند و آنرا با پارچه باطراف ظرف میمالند تا سفید و مانند نقره براق شود



سفیدگر

ظرفِ مس اگر قلع اندود نباشد استعمالش خطرناک است زیرا از ترکیب مس

با ترشی غذا از زنگ سبزی تولید میشود که اثر و خاصیت سمّی دارد و انسان بخورد مسموم میگردد .

بنابراین باید هر چندگاه یکبار ظروف مس را با قلع سفید کرد و ماست و امثال آنرا در آنها نریخت .

رُستم و سُهراب

مرز - مرزبان - پهنه - کارزار - چیرگی - هم آورد - نوشدارو - اجابت دعا - دریغ .

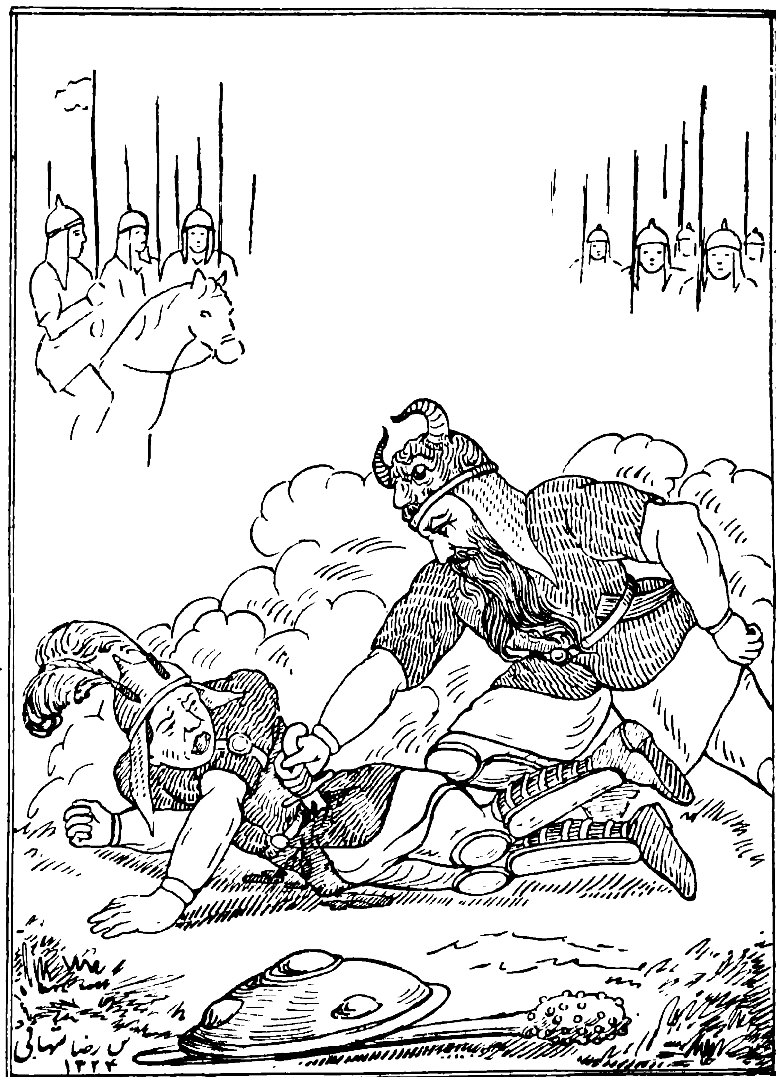
سهراب پسر رستم بود لیکن پدر را ندیده بود و با مادرش در نزدیکی توران زمین میزیست و در دلیری و پهلوانی مانند نداشت .

افراسیاب پادشاه توران چون از دلاوری وی آگاه شد لشکری انبوه نزد او فرستاد و باو نامه نوشت که با آن سپاه بجنگ کیکاوس پادشاه ایران رود سهراب هم باین امید که پدر را دیدار کند و باو بپیوندد با آن لشکر انبوه روی بایران نهاد و قلعه ای را که در مرز بود بگرفت و مرزبانان را پراکنده ساخت .

چون این خبر بکیکاوس رسید رستم را که در این هنگام بسیستان بود بخواند و برزم سهراب فرستاد . رستم و سهراب در پهنهٔ کارزار روبرو شدند سهراب خواست حریف خود را بشناسد و بداند که آیا رستم است یا نه امّا هرچند نام و نشان او را پرسید رستم بدرستی پاسخ نداد و عاقبت میان پدر و پسر جنگ درگرفت پس از کارزاری سخت چون هیچکدام چیرگی نیافتند بکشتی درآمدند سهراب رستم را برزمین کوفت و برسینه اش نشست و خنجر کشید که وی را بکشد رستم چاره ای اندیشید و گفت آئین دلاوران ایرانی در کشتی گرفتن آنست که هم آورد را در نوبت اوّل که برزمین می افکنند می بخشند .

سهراب از جوانی و جوانمردی این سخن را بپذیرفت و از سینهٔ رستم برخاست آورده اند که نیروی رستم در جوانی بقدری بود که وقت راه رفتن پاهایش بزمین فرو می شد و از این جهت در رنج بود و از خداوند درخواست که لختی از زور او بکاهد تا از راه رفتن در زحمت نباشد و خداوند دعای او را اجابت و لختی از زور او کم کرد امّا در این روز که از سهراب شکست یافت بزاری از خداوند خواستار شد که نیروی نخستین را بوی باز دهد و خداوند آرزویش را برآورد بدین سبب روز دیگر در کشتی گرفتن بر سهراب چیرگی یافت و همینکه او را برزمین

بگوفت خنجر برکشید و پهلوی پسر جوان را بردرید سهراب آهی برکشید و گفت



رستم و سهراب

دریغ که کشته شدم و روی پدر خود رستم را ندیدم ٭ رستم چون نام خود را شنید

ودانست که این فرزند اوست که بدست او کشته شده است فریاد برآورد و
بر خاک افتاد و خواست خود را با همان خنجر که در دست داشت بکشد لیکن دلیران ایران
که بر رزمگاه آمده بودند خنجر را از کف او در آوردند پس بشتاب براسب نشست
تا بلشکرگاه رود و برای درمان فرزند نوشدارو بچنگ آرد و او را از مرگ
رهائی بخشد امانختی راه نپیموده بود که خبر مرگ سهراب بوی رسید و مثل
« نوشدارو پس از مرگ سهراب » از این واقعه بیادگار ماند . -

۱ - پرسش - سهراب که بود ؟ چرا سهراب بجنگ کیکاوس پادشاه ایران آمد ؟ - کیکاوس
که را برزم او فرستاد ؟ - نتیجه جنگ رستم و سهراب چه شد ؟ - مقصود از مثل « نوشدارو
پس از مرگ سهراب چیست ؟ -

۲ - این لغتها را معنی کنید و هریک را در جمله‌ای استعمال کنید : باو پیوندد - کارزار - حریف
چیرگی - لختی - لشکرگاه - درمان - نوشدارو .



فلز

روی و سرب و آلومینیوم و نیکل

روی فلزیست سفید و آبی رنگ که بآسانی ورقه ورقه میشود

روی را برای ساختن سطل و آب پاش و آبخوری و غیره بکار میبرند سقف
خانه ها را نیز گاهی با روی میپوشانند .

سرب فلزیست خاکستری رنگ که نرم و سنگین است و نرمی آن بقدری است
که میتوان آنرا با ناخن خراشید .

چون سرب را بخراشند محل خراش مانند نقره سفید و درخشنده مینماید ولی
درهوا باندک زمان تیره میگردد .

سرب را بآسانی میتوان ورقه ورقه کرد

سرب را مانند روی در پوشانیدن سقف خانه بکار میبرند لوله های آب را نیز
از سرب میسازند

آلومینیوم رنگ آبی بسیار روشن دارد و بآسانی ورقه ورقه میشود .
از تمام فلزات سبکتر است و درهوا و رطوبت فاسد نمیشود و بدینجهة از آن
قاشق و چنگال و ظروف و بعضی چیزهای دیگر میسازند .

نیکل فلزیست سفید تیره رنگ .

بیشتر ظروفِ طعام را از آن میسازند .

اختراع چاپ

اختراع - میسر - طبع - دیری نگذشت

پیش از اختراع چاپ تمام کتب خطی بود و بدین جهت کمیاب و گرانبها بود و عامه مردم بدان دسترسی نداشت و تحصیل علم برای همه کس میسر نبود .

فن چاپ این مشکل را آسان ساخت مخترع فن چاپ مردی گوتمبرگ نام از اهالی آلمان بود گوتمبرگ نخست برای طبع هر صفحهٔ کتاب قالبی چوبین بکار میبرد که تمام خطوط صفحه بر آن کنده شده بود ولی چون این کار خرج و زحمت بسیار داشت باندیشهٔ ساختن حروف جداگانه افتاد که هم چیدن آنها بهر ترتیب که بخواهد ممکن باشد و هم تواند از ترکیب آنها صفحات مختلف درست کند .

گوتمبرگ در ابتدا حروف چاپ را از چوب میساخت و چون حروف چوبی زود سائیده و کج میشد درصدد ساختن حروف فلزی برآمد امّا هنگامی بدین کار دست زد که از سرمایه او اندکی بیش نمانده بود ناچار با مردی توانگر

شریک شد و چاپخانه تأسیس کرد.



گوتمبرگ

دیری نگذشت که شریک گوتمبرگ از او جدا شد و او را تنها گذاشت گوتمبرگ

بی آنکه نومید شود چاپخانه را بتنهائی دایر ساخت و کتابهای بسیار طبع کرد.

۱ - پرسش - پیش از اختراع چاپ چگونه کتاب تهیه میکردند؟ - چرا بیشتر مردم بکتاب دسترسی نداشتند؟ - مخترع چاپ کی و از اهل کجا بود؟ - اختراع او در آغاز بچه صورت بود و بعد چه تغییراتی بآن داد؟ - اختراع چاپ بشما از چه راه کمک کرده است؟

۲ - هریک از این لغات را در دو جمله جداگانه استعمال کنید : دسترسی ، دیری گذشت - اندیشه - اختراع ، مخترع - عامه ، عموم - طبع ، مطبعه .

۳ - « فراوان » از حیث معنی ضد « کمیاب » است معانی ضد این کلمات را پیدا کنید : گرانبها ، علم ، مشکل ، اندک ، کج ، نومیدی

۴ - گردش علمی = ملاحظه چاپخانه (درصورتیکه در محل موجود باشد) و دیدن طرز عمل آن و درصورت امکان بدست آوردن حروف فلزی کهنه برای نگاهداری در موزه مدرسه .

فلز

آهن و چدن و فولاد

آهن فلزی است تیره رنگ و بسیار سخت از آهن هم میله بسیار باریک میتوان ساخت و هم ورقه بسیار نازک و از این جهت میگویند قابلیت آهن برای ورقه ورقه و مفتول شدن بسیار است .

برای اینکه آهن نرم و چکش پذیر گردد و بتوان از آن افزار و اسبابی



ساخت آهنگران اول آهنرا در کوره میان آتش آب میکنند و درکوره میدمند تا

آتش فروزان و آهن سرخ بشود آنگاه با انبری بلند آهن سرخ شده را از کوره بیرون میآورند و بر سندان میگذارند و با چکش میکوبند تا بشکلی که میخواهند درآید . هنگامیکه چکش بر آهن سرخ شده میخورد خرده‌هائی از آن جدا و مانند جرقهٔ آتش باطراف پراکنده میشود .

آهن در جای نمناک زنگ میزند .

زنگِ آهن قرمز رنگ میباشد و آهن را میخورد و فاسد میکند .

برای اینکه آهن زنگ نزند باید رویِ آن یک ورقه روی یا قلع گرفت و یا آنرا رنگ مخصوص کرد تا از رطوبت محفوظ باند شیروانیهای خانه و امثالِ آنرا بهمین جهت هرچند سال یکبار رنگ میکنند .

چدن آهنِ غیرِ خالص است که مخلوطِ بزغال میباشد و هر صد قسمت آن ۲ تا ۵ قسمت زغال دارد .

فولاد آهنی است که در هر صد قسمت آن یک قسمت زغال است .

فولاد را بدو طریق بدست میآورند یکی آنکه چدن را صاف میکنند و زغالِ زائد آنرا بطریقی مخصوص میگیرند و دیگر اینکه زغال چوب داخلِ آهن میکنند بدین طرز که میله‌های آهن را با مقدارِ کافی گردِ زغال در کورهٔ مخصوص میریزند و مدت پانزده

روز بشدّت حرارت میدهند تا بایکدیگر ترکیب شوند و فولاد حاصل گردد .

فولادیکه بدین طریق بدست میآید بگرد زغال آلوده است و برای اینکه پاک شود باید آنرا باز در کوزهای مخصوص حرارت دهند تا بگدازد و پاک شود .

فولاد از آهن چدن سخت تر است و بدینجهت است که راه آهنرا از فولاد میسازند .

فولاد را اگر خیلی حرارت بدهند تا سرخ شود و بعد در آب فرو برند سخت تر و قابلیت ارتجاع آن بیشتر میشود .

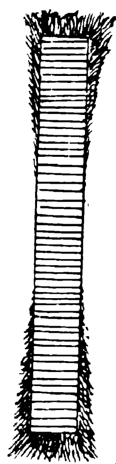
از فولاد آب دیده شمشیر و فنر و دیگر آلات میسازند

آهن ربا

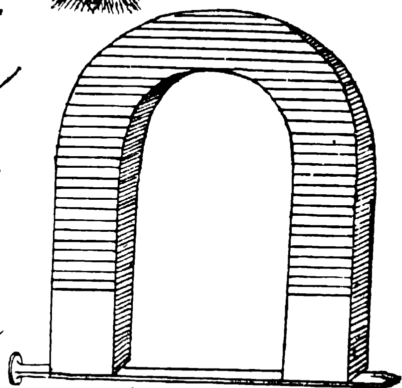
آهن ربا جسمیست که آهن و بعضی فلزات دیگر را بخود میکشد آهن ربا بر دو قسم است طبیعی و مصنوعی آهن ربای طبیعی را از معدن بیرون میآورند .

فولاد یا آهن نزدیک آهن ربا خاصیت آهن ربائی پیدا میکند و آهن ربای مصنوعی میشود و مانند آهن ربای طبیعی آهن را جذب میکند .

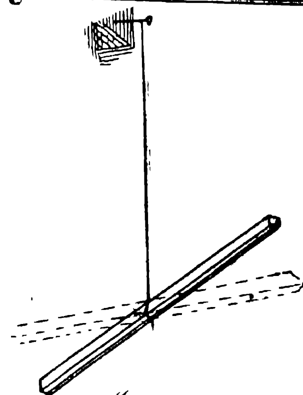
هرگاه میله آهن ربائی را در سوده آهن فرو بریم می بینیم که ریزه های



آهن بدو سر میله میچسبد ولی میان میله چیزی بخود نمیگیرد از این تجربه معلوم میشود که جاذبهٔ آهن ربائی در دو نوک بسیار است و آن دو نوک را دو قطب مغناطیس نامیده اند .

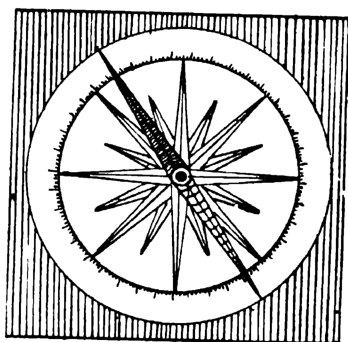


برای اینکه بتوانند از دو قطب در یک وقت باهم استفاده کنند آهن ربا را معمولاً بشکل نعل میسازند تا دو قطب آهن ربا بیکدیگر نزدیک باشد .

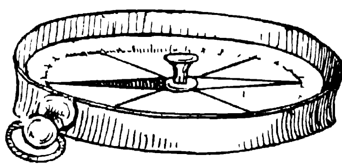


اگر بر وسط میله آهن ربا نخی ببندیم و آنرا آویزان کنیم همیشه یکسر میله بسمت شمال و سر دیگر بسمت جنوب میایستد و هرچه آنرا از اینحال برگردانیم باز پس از مختصر حرکتی بصورت اول درمیاید و بطرف شمال و جنوب قرار میگیرد قطب نما را از روی اینخاصیت ساخته اند .

ترتیب ساختن قطب نما این است که بر روی صفحهٔ میله را راست قرار میدهند انگاه وسط عقربک آهن ربائی را سوراخ میکنند و عقربک را بر سر آن میله طوری

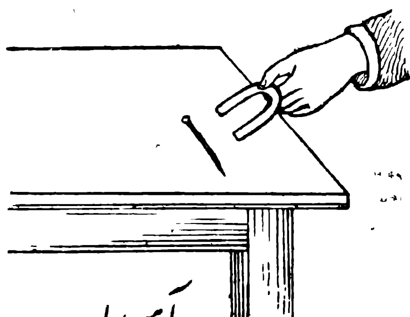


قرار میدهند و یک سر عقربک رو بشمال و سر دیگر رو بجنوب میایستد و باین ترتیب سمت جنوب و شمال معیّن میگردد .



قطب نما

در زمان قدیم دریانوردان چون قطب نما نداشتند جهات را پیدا نمیکردند و برای اینکه راه را گم نکنند ناچار بودند کشتی خود را از نزدیک ساحل برانند .



آهن ربا

پس از اختراع قطب نما بیم راه گم کردن مرتفع شد و دریانوردان توانستند براهنمائی قطب نما از وسط اقیانوسهای بزرگ بگذرند .

یعقوب لیث و رفیقان او

قید - دیبا - نغمه - خود

یعقوب لیث پیش از آنکه بسلطنت برسد و قسمتی از ایرانرا از قید حکومت خلفای عباسی رهائی بخشد روزی در سیستان با جوانان همسال خود نشسته بود یکی گفت نیکوترین جامه آنست که از اطلس بدوزند دیگری گفت بهترین کلاه آنست که از دیبای رومی بسازند سومی گفت خوشترین مناظر منظرهٔ بوستانهای پرگل وریحان و خوشترین سایه ها سایهٔ بید و دلنوازترین نغمه ها آواز بلبل است چون نوبت بیعقوب رسید گفتند تو نیز سخنی بگو گفت جامه ای نیکوتر از زره و کلاهی بهتر از خود و منظره ای خوشتر از منظرهٔ میدان جنگ و سایهٔ خوشتر از سایهٔ نیزه و آوازی دلنوازتر از شیههٔ اسب نیست .

۱ - پرسش - یعقوب لیث که بود ؟ - در چه زمان سلطنت میکرد ؟ - از رفقای یعقوب اولین بچه چیز اهمیت میداد ؟ - دومین بچه چیز ؟ - سومین بچه چیز ؟ - و یعقوب لیث چه چیز را بهتر میدانست ؟ بنظر شما انتخاب کدام یک بهتر است ؟ - چرا ؟ (از هر در سخن میرفت) یعنی چه ؟ - در تاریخ درباره یعقوب لیث چه خوانده اید ؟ (مختصری شرح دهید)

۲ - این لغات را معنی کنید و هر یک را در دو جمله جدا گانه بکار برید : - دیبا - مناظر جمع

منظره) - نغمه - زره - خود - شیهه - دلنواز

۳- صفاتی که برای کلمات جامه، کلاه: منظره، سایه و نغمه ذکر شده پیدا کنید. -

(صفت کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم را بیان نماید مانند نغمهٔ خوش، جامهٔ نیکو...)

فائدهٔ هنر و پیشه

حاجت - محتشم - شیوه - بری - تازی - بدکنش

آورده‌اند که چون گشتاسب از پای تخت خویش دور شد و بکشور روم رفت در آنجا از مال دنیا چیزی همراه نداشت تنگش آمد که حاجت خویش بمردم برد و اینحال بخاطر آورد که وقتی در سرای پدر او آهنگران کارد و تیغ و رکاب میساختند و وی هر روز گرد ایشان میگشت و کارهای ایشان میدید و اکنون چیزی از آن صناعت را بخاطر دارد بدکان آهنگری رفت و گفت من این صناعت را میدانم آهنگر او را بمزدوری گرفت گشتاسب مدتی که آنجا بود از دسترنج خویش زیست کرد و دست نیاز نزد کسی نبرد چون بوطن خویش بازگشت فرمود تا هر محتشمی بفرزند پیشه‌ای بیاموزد و آنرا عیب نداند چه بسیار اتفاق میافتد که بزرگی و شجاعت بکار نمی‌آید و صنعت سودمند میافتد از آن تاریخ در کشور ایران مرسوم شد که بزرگان فرزندان خود را بآموختن پیشه و صنعتی وادارند و آن

شیوهٔ نیکو چنان رواج یافت که هیچ بزرگ و بزرگزاده‌ای نبود که صنعتی نداند .

بیاموز پیشه تو فرزند را　　　بجان بازخر این نکو پند را
گزین کن یکی پیشه از پیشه‌ها　　　ولت را بری کن ز اندیشه‌ها
چنین گفت دانای تازی منش　　　که بد پیشه مردم بود بدکنش

۱ ـ پرسش ـ گشتاسب که بود ؟ ـ در کشور روم چه مشکلی پیش آمد ؟ چگونه مشکل خود را حل کرد ؟ پس از بازگشت با یران چه دستور داد ؟ ـ نتیجه این دستور چه شد ؟ .

شما چه صنعتی میدانید ؟ ـ موقع بیکاری در منزل چه میکنید ؟ ـ آهنگری بهتر است یا نجاری ؟ شما کدام را میدانید ؟ اگر هیچیک را نمیدانید چه خواهید کرد که یاد بگیرید ؟ . آیا تنها دیدن یا شنیدن کافی است که انسان صنعتی را یاد بگیرد ؟

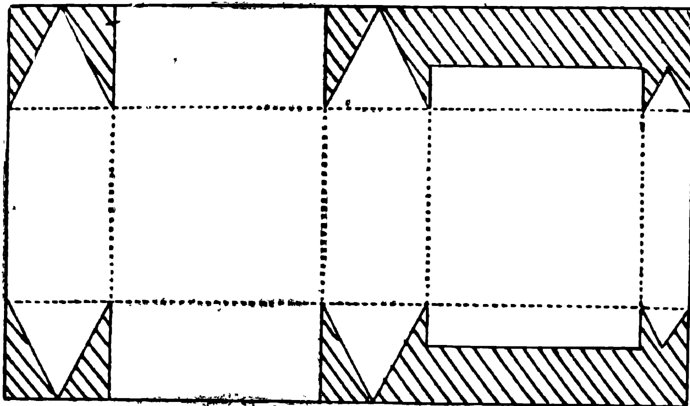
۲ ـ این لغتها و جمله‌ها را معنی کنید ـ حاجت ـ دسترنج ـ مزدور ـ تنگش آمد که حاجت خویش بمردم برد ـ وی گرد ایشان میگشت ـ شعر آخر ـ میان (بخاطر آوردن و بخاطر آمدن) چه فرقی هست ؟

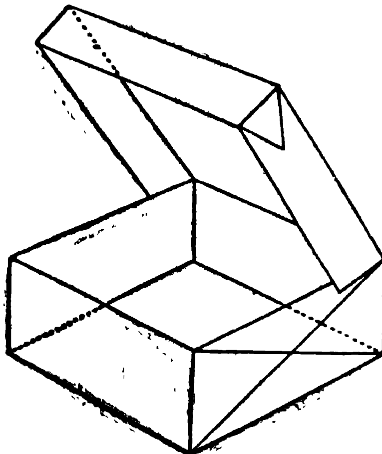
کاردستی

۱- نقشهٔ پائین را روی یک کاغذ مربع مستطیل بکشید .

۲- قسمتهای هاشور زده را با قیچی ببرید .

۳- مثلث ها را بمربع مستطیلهائیکه پهلوی آنها است بچسبانید .





نادرشاه

رخساره - برازنده - بارعام - سان - متصدی - جاسوس - حاکم[۱] - متهم - طرب - ندیم - مزاح - مأذون - بی پرده - بی پروا - مداخله کردن - غرابت - اهتمام - خفتان[۲] - اوج .

نادرشاه را همه میشناسید و شرح کارهای بزرگ او را در درس تاریخ خوانده اید یکی از سیاحان مغرب زمین که خودش آن پادشاه بزرگ را دیده است کتابی در باره او نوشته و در آن کتاب صفات و حالات و اخلاق او را بدین گونه بیان کرده است :

× × ×

نادرشاه در حدود پنجاه و پنجسال دارد قدش قریب شش پا[۳] میشود تنومند و قوی بنیه است رخساره او سرخ رنگ است چشم و ابروی درشت و سیاه و هیکلی برازنده دارد که مانند آن کمتر دیده ام صدمه که از آفتاب و هوا برخساره او رسیده منظره مردانه باو داده است صدای او بطوری بلند و قوی است

۱- حاکم = فرماندار ۲= خفتان = نوعی از جامه روز جنگ میباشد .

۳- پا = پا اندازه طول انگلیسی و مساوی است تقریباً با ۳۰/۵ سانتیمتر

که اغلب میتوانند از قریب صد متر فاصله فرمان دهد ، کمتر اتفاق میافتد
که پیش از ساعت یازده یا دوازده شب استراحت کند .

ساعت پنج صبح از خواب برمیخیزد ، غذای او بسیار کم و ساده اغلب
پلو و غذاهای عادی است و اگر کار فراوان داشته باشد گاهی از غذا غفلت
میکند و باندکی نخود برشته که در جیب دارد و جرعه آب قناعت میکند گاهی
دراردو و زمانی در شهر بار عام میدهد و در مجلس عام همه کس میتواند
بواسطه یا بی واسطه عرایض خود را بگوش او برساند .

سان سپاه و تقسیم مواجب و لباس سرباز از اخود شخصاً متصدی میشود و
نمیگذارد افسران بهیچوجه دیناری تعارف از افراد بگیرند .

هر ماه . از اوضاع تمام کشور با و گزارش میرسد و خود نادرشاه با جاسوسانی
که در اطراف دارد مکاتبه مینماید . بعلاوه در هر ایالت و شهر یک نفر
گماشته است که او را «هم کلام» مینامند - شغل هم کلام این است که
مواظب اعمال و رفتار حاکم باشد و آنچه را می بیند ثبت کند .

هیچ امر مهمی بی حضور هم کلام نمیگذرد و بغیر از گزارشی که حاکم هر ماه باید
بفرستد هم کلام هر وقت لازم بداند گزارش خود را جداگانه می فرستد

و بحاکم اطلاع نمیدهد .



این تدبیر بسیاری از فرمانداران را از تعدّی برعیت و خیال خیانت د

شورش مانع میشود .

نادرشاه بسیار سخی است بخصوص نسبت بسرباز وکسانی راکه با وخدمت کرده اند از احسان محروم نمیگذارد . اما با این حال بسیار سختگیر و مواظب نظم است .

کسانی راکه مرتکب خطای بزرگ شده اند بقتل میرسانند وآنها راکه گناهشان کمتراست بریدن گوش مجازات میدهد ، هرگز بمقصر از هر مرتبه و درجه باشد نمی بخشاید و بعد از آنکه کاری را بدقت رسیدگی کرد اگرکسی واسطه شود متغیر میگردد ولی قبل از اینکه تقصیر متهم ثابت شود هرکس میتواند عقیده خود را اظهار کند .

هنگام جنگ وقتی با قشون درحرکت است خورد وخوراک او مثل یکنفر سرباز است تمام افسران خود را هم براین طریق عادت داده است . بنیه او بطوری قوی است که اغلب دیده شده است هنگام شب درهوای یخ بندان درصحرا با یک بالاپوش که بخود میپیچید و با زین اسب که بزیر سر مینهد روی زمین خوابیده است .

x x x

غذا خوردن او نیم ساعت بیشتر طول نمیکشد . بعد از غذا فوراً بکار مشغول میشود . هرگز بعیش و طرب نمی پردازد ولی همه روزه بعد از غروب آفتاب باطاق خلوت میرود و دیگر کار نمیکند و با چند نفر از ندیمان بغذا خوردن میپردازد . و وقت خود را بآزادی و مزاح میگذراند . در صحبت خلوت احدی از ندیمان مأذون نیست یک کلمه از امور دولتی سخن براند و در مواقع رسمی هم حق ندارد دوستانه و بی رعایت ادب رفتار کند . وقتی دو نفر از رفقای شب او در این باب خطا کردند و در مجلس عمومی رعایت ادب نکردند و بی پرده و بی پروا سخن گفتند فوراً حکم کرد آنها را بقتل رسانیدند و گفت : « این مردمان سفیه که فرق ما بین نادرشاه و نادرقلی را نمی فهمند برای مردن خوبند » بر عکس نسبت بکسانی که در خلوت با او خوش میآیند و در محافل رسمی حد ادب نگه میدارند بسیار مهربانست ولی از آنها هم بیش از دیگران حرف شنوی ندارد .

مادر نادرشاه بخواهش عدهٔ که بخانوادهٔ صفوی اخلاص داشتند چندی بعد از آنکه شاه طهماسب گرفتار شد بنادرشاه التماس کرد که او را مجدداً بسلطنت برقرار کند و میگفت یقین دارم که پادشاه ترا تا عمر داری فرمانده کل سپاه خواهد

کرد .

نادرشاه از مادرخود پرسید . آیا بآنچه میگوئی معتقدی ؟ جواب داد؟
آری معتقدم . نادرخندید و گفت اگر منهم پیرزنی بودم شاید همین خیال
میکردم خواهش دارم بخود تان زحمت ندهید و در امور دولتی مداخله نکنید .
پسر بزرگ او رضا قلی میرزا بیست و پنجساله است در میان سربازان بزرگ
شده و از سربازی بمقام سرتیبی رسیده است در وقت لشکرکشی پدرش
بهندوستان نایب السلطنه ایران شد (وقتی که در لشکر درجه نایب داشت
بهمان مواجب نایبی گذران میکرد) بسایر درجات هم که رسید بیش از مواجب
درجه باو نمیدادند . نادرشاه بوی گوشزد کرده بود که اگر تقصیری ازاو
سر بزند یا از تکلیف خود غفلت نماید چون دیگران سخت مجازات خواهد شد .
هرقدر رضا قلی میرزا بهتر از عهده خدمت برآمد نادرهم اورا بیشتر ترقی داد
و بر محبت پدری نسبت باو افزود . من اورا ندیده ام ولی اشخاصی که اورا
میشناسند عقیده شان براین است که مانند پدرش در عالم مشهور خواهد شد .
در میان صفات بی نظیر نادرشاه حافظه او خالی از غرابت نیست . کمتر
چیزی است که کرده و گفته باشد و بخاطر نیاورد . تمام افسران سپاه عظیم

خود را باسم میخواند و تمام سربازان خود را که مدتی است خدمت میکنند
میشناسد بهمزاد در وقت جنگ عجیب است . باور نمیتوان کرد که
بچه زودی طرف غالب و مغلوب را تشخیص میدهد و بچه اهتمام بسپاه
خود مدد میرساند . اگر یکی از افسران بزرگ او پیش از غلبه بر دشمن از
میدان در رود نادرشاه شخص خود رو باو میرود و اورا با تبرزینی که همیشه
در دست دارد بقتل میرساند و فرمان را بافسر دیگر میدهد . در جنگ همیشه
پیشاپیش سپاه است وچند اسب بزیر پای او کشته شده و گلوله ها بخفتان او
خورده و با وجود این در هیچ جنگ زخمی وجراحتی باو نرسیده است .
کارهائی که تا بحال ازاو سر زده دلیل است براینکه نظیر او در جهان کمتر دیده
شده است . درصورتیکه با نداشتن پول و آدم چنان آثار غریب ازاو
ظاهر شده با این خزانهٔ وسیع که از فتح هندوستان بدست آورده است
چه بسا کارها باید ازاو منتظر بود .

احتمال دارد که سی سال دیگر زنده باشد و در این مدت اگر بمقاصد تازه
خود نایل شود معلوم است که بچه اندازه بزرگی و عظمتش در جهان اوج خواهد کرد .

۱ - پرسش - این شرح حال نادر بچه زبان نوشته شده است ؟ سیاح در باب هر یک از

موضوعهای ذیل چه گفته است :

۱- کشورداری نادر ۲- معامله او با گنه‌کاران ۳- زندگی خصوصی او ۴- رفتار او نسبت به پسر خویش ۵- کاردانی او در امور جنگی

فلز

زر و سیم یا طلا و نُقره

نُقره فلزیست سفید رنگ که گاهی در معدن خالص و گاهی آمیخته با چیزهای دیگر مخصوصاً با سُرب یافته میشود .

نقره خالص بدینطریق بدست میآید که موادِ معدنی را با نمکِ طعام و کات کبود و جیوه مخلوط میکنند نقره با جیوه ترکیب جسمی حاصل میشود که آنرا در ظرفهای مخصوص حرارت میدهند تا جیوه اش بخار شود و نقره خالص باقی بماند .

طلا فلزیست زرد رنگ که گاه خالص و گاه مخلوطِ بخاک و شن یافته میشود .

برایِ مجزا کردنِ طلا خاک و شنی را که طلا دارد در ظرفی میشویند خاک و شن با آب میرود و طلا چون سنگین است ته می نشیند طلای ته نشین شده را چون هنوز کاملاً پاک نشده است با مقداری جیوه مخلوط میکنند و در کیسه ای میریزند و میفشارند

مقداری جیوه که بیش از اندازه لزوم است بواسطهٔ فشار از کیسه بیرون میرود

و باقی آن با طلا ترکیب میشود .

این جسم مرکب از طلا و نقره را در ظرف مخصوصی حرارت میدهند در نتیجهٔ حرارت

جیوه از روی آن بلند میشود و طلای خالص باقی میماند .

از طلا و نقره میتوان ورقه های نازک ساخت که اشیا از پشت آنها نمایان

باشد .

طلا و نقره را برای سکه کردن پول و ساختن اسباب زینت بمصرف میرسانند

چون این دو فلز در حال خلوص نرم میباشند و در موقع استعمال پیچیدگی پیدا

میکنند مقداری مس یا فلز دیگر در آنها داخل میکنند تا سخت و مستحکم گردند .

آنمقدار مس یا فلز دیگر را که داخل طلا و نقره میکنند بار و قسمت خالص طلا و

نقره را عیار مینامند .

پارهٔ از فلزات را با طلا و نقره آب میدهند بطوریکه ورقه بسیار نازکی از

طلا یا نقره روی آنها را میپوشد و بصورت طلا و نقره نمودار میشوند .

طلای سفید فلزیست سفید رنگ و مایل به تیرگی و از فلزهای دیگر سنگین تر است

و هوا آنرا فاسد میسازد .

طلای سفید دیر آب میشود و بدینجهت کوزهٔ زرگران وسیمهائی راکه باید حرارتِ زیاد تحمل کنند از آن میسازند .

هندیان سرخ پوست

میان مشرق و مغرب امریکای شمالی در وسط زمینهای کوهستانی دشتی بسیار وسیع وجود دارد که در آن جز علف گیاه دیگری نمیروید وسببش کمی باران است .

در این دشت سبز که بعلفزار معروف است سابقاً قبایل مختلف هندیان سرخ پوست منزل داشتند . کریستف کلمب بقصد اینکه از مغرب از دریا راهی بهندوستان پیدا کند بدان سمت رفت و دراقیانوس اطلس بقسمتی از خشکی برخورد وگمان کرد که هندوستانست و بومیان آنجا را هندیان سرخ پوست نامید زیرا افراد این قبایل چهره خود را با رنگ سرخ میکردند .

رنگ اصلی بدن آنها قهوه ای تیره مایل بسرخی و موی سرشان صاف و سیاه بود . اکنون طرز زندگانی یک طایفه از این سرخ پوستان از زبان

سیّاحی که مدّتی با آنها معاشر بوده و آنچه را دیده است نقل میکند شرح میدهیم

زندگانی این مردم بسیار ساده بود . نه گاو و گوسفند داشتند نه گندم

و آرد . از گیاهائی هم که ما بدان تغذیه میکنیم محروم بودند . کار مهمشان

شکار بود و غذائی جز گوشت گاوهای وحشی و مانند آن نداشتند . لوازم

زندگی خود را هم از پوست این گونه جانوران میساختند . در آن ایام

عدهٔ این گاوهای وحشی بقدری زیاد بود که اگر از علفزاری میگذشتند زمین

سیاه میشد . امّا اکنون جز معدودی از آنها نمانده است علاوه بر گاو وحشی

جانوران دیگر هم مانند گوزن و آهو و سگ هم در آنجا یافته میشد .

سلاحی که این طایفه با آن شکار میکردند تبر و چماق و کارد و تیر و کمان بود و اینها

همه را از سنگ و شاخ و استخوان میساختند و از آهن و طرز بکار بردنش

اطلاعی نداشتند .

چوب و هیزم را اغلب از جنگلهای کوهستان میآوردند و بمصرف سوختن و

کارهای دیگر میرساندند .

لباسشان از پوست و پشم گوزن و گاو وحشی و بزهای کوهی بود و آنرا بدین

ترتیب تهیه میکردند که پوست را نخست می شستند و با کاردی موی آن را

میتراشیدند و چند روز آنرا در محلی که دود بسیار بود آویزان میکردند



همینکه نرم میشد از آن لباس میدوختند . مردان کت دراز با شلواری که

از کمر تا روی پا میرسید میپوشیدند و پاپوش خود را از پوست آهو یا حیوان
دیگر درست میکردند و برای اینکه زیبا نماید مهره یا تیغهای جوجه تیغی بدان
میآویختند .

هر یک از ایشان که دشمنی را در جنگ میکشت مویش را برسم افتخار و خودنمائی
بلباس خود آویزان میکرد . زنانشان مانند مردان لباس میپوشیدند جز
اینکه لباس آنها قدری بلندتر بود . در زمستان لبادهٔ گشادی هم روی
آن میپوشیدند . از گوشت گوزن و گاو وحشی یک قسم غذا می پختند که
مزهٔ صابون داشت و آن لذیذترین خوراک آنها بود . بشقاب و قاشق
وظروف خود را از چوب و سبدهاشان را از ساق علف و برخی گیاههای
دیگر که در آن سرزمین میروییدند درست میکردند .

این سرخ پوستان شکارچیانی ماهر بودند و همیشه میبایست برای شکار جانوران
از نقطه ای بنقطه دیگر روند . برای آسانی حمل و نقل در چادر زندگی میکردند
چادر را زنهای قبیله میساختند مردها بیشتر اوقات برای تهیه غذا در جستجوی
شکار بودند بر روی چادرهایشان شکل حیواناتی را که شکار میکردند میکشیدند
گاهی هم دسته ای از موی دشمن خود را از دیوار آن آویزان مینمودند . در

جابجا شدن میبایست چادرهای خود را بردوش خود حمل کنند واین کار بسیار سخت و دشوار بود لیکن از معاشرت با سفید پوستان رفته رفته بفواید اسب پی بردند و آنرا ببارکشی وا داشتند هنگام کوچ کردن تیرهای چادر را بدو طرف اسب می بستند واثاثه خود را درچادر می پیچیدند وروی تیر میگذاردند وزنها و بچه ها را روی آن می نشاندند واسب را آهسته آهسته میراندند .

چادرهای هندیان بسیار ساده وآتش روشن کردن درآن بی خطر و آسان بود چنانکه پیشاهنگان بعضی ازکشورها هم درگردشهای خود ازهمین قسم چادراستفاده می کنند .

در روزهای برفی کفشی مخصوص بپا میکردند وبشکار میرفتند این کفش را ازچوب وپوست میساختند ودوال یا تسمه بپای خود می بستند وبی آنکه دربرف فرو روند بآسانی وبسرعت درپی شکار میدویدند .

خانواده ای که برحسب اتفاق درنزدیکی رودخانه ای فرود میآمد قایقها از چوب میساخت وروی آنها را پوست میگرفت تا آب بدرون آنها راه نیابد و مردان خانواده درآن قایقها می نشستند ودرروی آب بشکار حیوانات آبی مشغول میشدند .

این سرخ پوستان مانند سایر بومیان اشتیاق غریبی برقص داشتند
ورقصشان بسیار دلکش و دیدنی است .

سازشان دهل و قاشقک بود ولی در عوض آوازهای شیرین وطرب
انگیز داشتند که در شنونده تأثیر بسیار میکرد .

از طوایف هندیان سرخ پوست اکنون عدهٔ بسیار کمی باقیمانده اند که
بزراعت مشغولند وآداب ورسوم طایفگی ونژادی خود را بکلی از دست
داده وفراموش کرده اند .

پرسش - هندیهای سرخ پوست کجا زندگی میکردند ؟ چرا بنام هندی معروف شده بودند؟
چه میخوردند ؟ چه میپوشیدند ؟ منزلشان چگونه بوده ؟ آیا در ایران امروز ایلاتی سراغ دارید
که مانند هندیان امریکا زندگی کنند ؟

اگر میتوانید مختصری راجع بزندگی یکی از ایلات ایران که می شناسید برای همکلاسان خود
نقل کنید . زندگی شهری را بیشتر دوست دارید یا زندگی در چادر و صحرا را ؟ - چرا؟ محل
سکنای هندیان سرخ پوست را در روی کره یا نقشه نشان بدهید - محل ایلات ایران را
در روی کره یا نقشه نشان بدهید .

نمک

جسمی را که از ترکیب ترشی یا فلز بعمل می آید نمک می نامند .

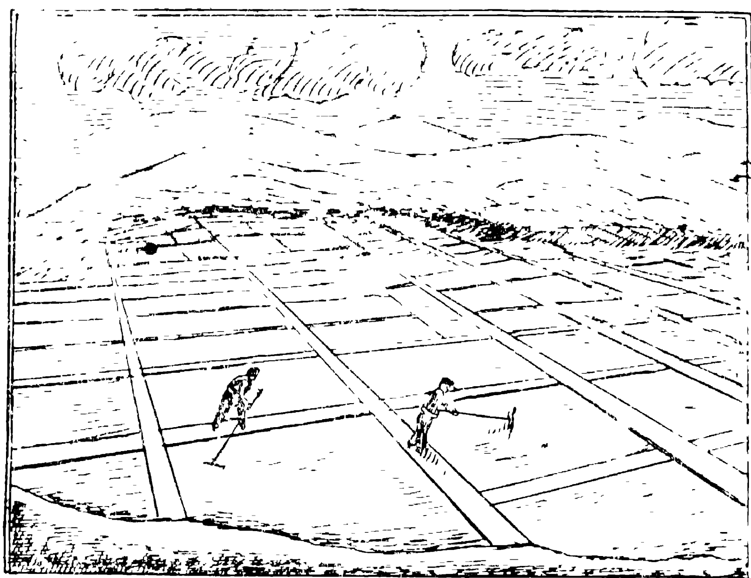
معروفترین نمکها نمکِ طعام و جوش شیرین و نمک قلیا و نمک فرنگی معروف است .

نمک خوراکی را یا از زمین و معدن بیرون میآورند و یا از آب دریا میگیرند در ایران معدنِ نمک بسیار و اغلب بسطح زمین نزدیک و بیرون آوردن نمک از آنها آسان است .

در بعضی ممالک که معدن نمک بسطح زمین نزدیک نیست برای تحصیل نمک در زمین چاه میکنند تا بطبقهٔ نمک برسد آنگاه چاه را از آب پر میکنند مقداری نمک در آب حل و آب نمکِ غلیظی حاصل میشود آبِ نمکرا از چاه بیرون میکشند و در دیگهایِ بزرگ میریزند و میجوشانند تا آب بخار شود و نمک در تهِ دیگ بماند

همچنین نمک را از آب دریا باین ترتیب میگیرند که نزدیک ساحل حوضهایِ کم عمق چین میکنند و آب دریا را در آن میاندازند آب بواسطهٔ حرارت آفتاب بخار شده و نمک در تهِ حوض میماند این نمک را صاف میکنند و نمکهای دیگر را که با آن مخلوط است جدا میکنند .

نمک خوراکی گذشته از آنکه در بیشتر غذاها بکار میرود و ترشح آب دهان را
که با هضم غذا کمک میکند زیاد مینماید .



گرفتن نمک از آب دریا

نمک برای حیوانات هم مفید است و اگر در خوراک آنها یک درصد نمک
داخل کنند سالم و فربه میشوند .

جوش شیرین جسمیست سفید و در آب مجوبی حل نمیشود و از جمله دواهای طبی است

نمک قلیا جسمیست سفید که در هوا رطوبتش زائل و در آب گرم حل میشود.

این نمک را در ساختن شیشه و بلور و اغلب صابونها بکار میبرند .

نمک فرنگی جسمیست سفید و تلخ و شور که میتوان انرا از آب دریا گرفت

این نمک از دواهای طبی و مسهلی قویست .

• یاقوت و لعل و فیروزه

یاقوت

یاقوت سنگیست سرخ رنگ و شفاف و پرقیمت که برای زینت بکار میرود

یاقوت با چیزی جز الماس تراشیده نمیشود .

یاقوت را پس از آنکه از معدن بیرون آورند میتراشند و شکلهای هندسی

در میآورند و در نگین انگشتری و دیگر زیورها قرار میدهند

لعل

لعل از سنگهای پربهاست و برنگهای مختلف از قبیل رمانی و جگری

وشرح وگلناری وزرد وکبود وجود دارد وبهترین آن رمانی میباشد .

فیروزه

فیروزه سنگیست پربها برنگ آبی آسمانی .

فیروزه درمعدن باسنگ ترکیب یافته وبشکل قطعات غیرمنظم است پس از استخراج آنرا میتراشند وبشکلهای هندسی درمیآورند .

ازافسانه‌های قدیم ایران

هفت خان رستم

بزم - بروبوم - مشک[1] - گرازیدن[2] - راغ - جادو - سپهدار - زنهار - آبشخور - گزند - درآویختن - خفتان[3] - غرّان - چیره - دگرگونه - کمند - خود - تن وتوش - بهره - سپهسالار - لگام - غریوان[4] - ضربت - نره دیو[5] - شنا .

درافسانه‌های قدیم ایرانی از رستم پهلوان ملی ایران داستانهای شیرین وشگفت انگیز نقل شده وفردوسی آنهارا درشاهنامه بنظم آورده است

---

(۱) مشک بکسر میم = پاره خونی از یک نوع آهو که سیاه ومعطر است . (۲) گرازیدن = خرامیدن .

(۳) خفتان = زره (۴) غریوان = غرش کنان (۵) نره دیو = دیو نیرومند .

یکی از آنها داستان «هفت خان رستم» است که اینک برای شما نقل میکنیم.

یک روز کیکاوس پادشاه ایران با پهلوانان و بزرگان کشور خویش وخرّم نشسته بود. نوازنده ای از مردم مازندران ببزم او راه یافت و این سرود را در وصف مازندران خواند:

که مازندران شهر ما یاد باد	همیشه بر و بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است	بکوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین مشکبار	نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
نوازنده بلبل بباغ اندرون	گرازنده آهو براغ اندرون
گلابیست گوئی بجویش روان	همی شاد گردد ز بویش روان
دی و بهمن و آذر و فرودین	همیشه پُر از لاله بینی زمین

این سخنان چنان در کیکاوس اثر بخشید که بخیال افتاد بمازندران لشکر بکشد و آنجا را بگیرد. و مازندران در آن روزگار در دست دیوها بود و دیو بمردمانی گفته میشد که هم نیرومند بودند و هم جادوگری می دانستند. بزرگان ایران کیکاوس را پند دادند که از این خیال بگذرد اما کیکاوس پند آنان را

نشنید و سپاهی بیاراست و بمازندران رفت چون بنزدیکی شهر مازندران رسید
شاه مازندران سپهدار خود را که «دیو سپید»ش میخواندند بجلوگیری او
فرستاد . دیو سپید کیکاوس را شکست داد و بجادوگری چشم او
و بزرگان لشکرش را کور ساخت و آنان را بزندان انداخت .

چون این خبر بایران رسید رستم پهلوان برای رهانیدن شاه و لشکر ایران
عزم کرد که تنها بمازندران رود . در آن زمان از شهر استخر پایتخت ایران
تا مازندران هفت منزل سخت و خطرناک بود که هفت خانش میگفتند . رستم
شمشیر و کمند و تیر و کمان برگرفت و بر اسب خود (رخش) سوار شد و روی
بمازندران نهاد و همچنان میرفت تا بخان نخستین رسید .

خان اول

در این منزل گذارش به بیشه ای افتاد که گورخر بسیار داشت . رستم گرسنه بود
با کمند گورخری را گرفت و بزمین کوفت تا بیجان شد آنگاه آتشی برافروخت و گور
خر را کباب کرد و خورد پس زین و دهنه از رخش برگرفت و او را رها کرد تا بچرد
و خود شمشیر زیر سر نهاد و خوابید .

در اینوقت شیری که در آن بیشه جای داشت بجایگاه خود آمد دید مردی

درانجا خوابیده واسبی هم درمرغزار چره امیکند اول خواست اسب را



که نامش رخش بود بدرد . رخش چون شیررا دیدگوشهارا تیز و دو دست را بلند کرد

و آنقدر بر سر شیر زد که هلاک شد. رستم از خواب برخاست و چون شیر کشته را دید رخش را سرزنش کرد و گفت: ای رخش. چرا با شیر در آویختی؟ چرا مرا از خواب بیدار نکردی؟ اگر شیر ترا کشته بود من چگونه میتوانستم با این شمشیر و گرز گران خود را بمازندران برسانم. زنهار که دیگر چنین کارها نکنی.

خان دوم

در این حال رستم از بیابانی بی آب و گیاه میگذشت آفتاب رفته رفته بالا میآمد و هرچه بلندتر میشد هوای بیابان گرمتر میشد تا وقتی که زمین از شدت گرمی چون مس تافته شد. رخش از شدت گرما و تشنگی از رفتار باز ماند رستم ناچار پیاده شد و در جستجوی آب باین سوی و آنسوی رفت تا از خستگی و تشنگی بیتاب و توان گردید و بر خاک افتاد و دل بمرگ نهاد اما در دل خدایرا میخواند و از او یاری میخواست در این هنگام میشی کوهی از پیش او گذشت با خود گفت "ناچار این میش آبشخوری دارد از پی او بروم مگر بآبی برسم" پس تمام نیروی خود را بکار برده از جا برخاست و از پی میش روان شد تا بچشمه ای رسید رستم از دیدن چشمه و آب سخت خوشحال شد و سپاس خدایرا بجای آورد و بمیش دعا کرد که: "برو ای میش عزیز. امیدوارم گزند نبینی چراگاهت همیشه سبز و خرم باشد و آنکه بخواهد ترا شکار کند تیر و کمانش شکسته باد"

پس خود را سیر آب کرد و در چشمه فرو رفت و سر و تن بشست آنگاه زین از رخش



برگرفت و او را بشست و شو کرد و آب داد در بازگشتن گورخری شکار و کباب کرد

وخورد وخوابید وبرخش گفت اگر دشمنی دیدی مرا از خواب بیدار کن
وخود با او درمیاویز .

خان سوّم

در این منزل رستم سپر زیر سر گذاشت وخفتان بر روی کشید وخوابید
ورخش چرا میکرد تا شب بنیمه رسید . ناگهان جادوی بشکل اژدها آشکار شد
اژدهائی که از سر تا دُم هشتاد گز بود . رخش خروشان وشیهه زنان
بالای سر رستم رفت وسُم بر زمین کوفت تا اورا از خواب برانگیخت اژدها
که رستم را بیدار دید بجادو پنهان شد رستم بهرسوی نگاه کرد وچون کسی را ندید
خوابید چون بخواب رفت اژدها از تاریکی بیرون آمد دیگر بار رخش ببالین رستم
شد واورا بیدار کرد اژدها باز پنهان شد رستم برخاست وسراسر بیابان را جستجو
کرد وکسی را ندید برخش گفت اگر بار دیگر مرا بی سبب از خواب بیدار کنی سرت
از تن جدا میکنم این بگفت وبخفت . بار دیگر اژدها خروشان وغران پدیدار شد
رخش از بیم رستم آوازی نکرد اما چون اژدها نزدیکتر شد نتوانست خودداری کند
بشتاب تمام سوی رستم دوید وشیهه کشید وباسُم خاک برافشاند . این بارکه رستم
چشم گشود اژدها را در تاریکی دید وبا او در آویخت رخش دید که نزدیک است جادو

بر رستم چیره شود پیش رفت و شانه اورا گاز گرفت رستم هم فرصت یافته



شمشیر براند و سر اورا از تن جدا ساخت چون اژدها کشته شد رستم سر و تن

بشست و عازم منزل چهارم گشت .

خان چهارم

در این منزل رستم هنگام عصر بسرزمینی رسید که جایگاه جادوان
بود . زمین از گل و گیاه پوشیده و جویهای آب خوشگوار از هر
سوی روان بود و درختان سر بآسمان کشیده بودند . رستم در کنار
چشمه ای خوانی گسترده دید که میشی کباب کرده و با نمک و جامی از
شراب بر آن نهاده اند . چون گرسنه بود از اسب فرود آمد
و بخوردن نشست . پس از سیر شدن چشمش بسازی افتاد آنرا برداشت
و شروع بزدن و خواندن کرد . در این وقت پیرزنی جادو بشکل زنی
جوان پیش آمد و نزدیک رستم نشست . رستم از دیدن او شادمان
شد و خدا را شکر گفت . اما همینکه نام خدا بر زبان آورد جادو
دگرگونه شد و بصورت اصلی خود درآمد و خواست بگریزد اما رستم امانش
نداده با کمند گرفتارش ساخت و با خنجر بدو نیمه اش کرد .



خان پنجم

در این منزل رستم از سرزمینی تاریک که هیچگاه روشنائی ندیده بود، گذشت . چون بروشنائی رسید دشتی خوش وخرم یافت . رستم چندان عرق کرده بود که گفتی در آب افتاده است نخست خود از سر برداشت وزره از تن درآورد آنگاه لگام از رخش برگرفت و اورا بچرا رها کرد و خود در کنار بخفت . دشتبان چون اسبی در کشتزار دید چوبی برداشته بدان سو دوید صاحب اسب را خفته دید چوب را بسختی برپای او زد .

چو از خواب بیدار شد پیلتن — بدو دشتبان گفت کای اهرمن

چرا اسب در خوید[۱] بگذاشتی — بر رنج نابرده برداشتی

رستم بی اینکه پاسخ دهد خشمناک دو گوش اورا از بیخ کند وبکف دستش نهاد. رئیس آن مرز و بوم پهلوانی بود "اولاد" نام دشتبان فریاد کنان وغریوان نزد اولاد رفت واز رستم بنالید اولاد با گروهی سواران روی بدشت نهاد رستم چون اورا دید بر رخش سوار و آماده کارزار شد . سواران فرارسیدند اولاد تیغ برکشیده بانگ بر رستم زد و گفت تو کیستی ؟ وگوش این دشتبان

---

۱ - خوید (تلفظ شود خَید) = گندم و جو سبز که خوشه آن هنوز نرسیده باشد

چرا کندی؟ . رستم چون شیری که در گله افتد بمیان سواران افتاد و بسیاری



از ایشان بکشت سواران چون ضرب شست او دیدند روی بگریز نهادند.

رستم از پی ایشان رفت واولار را بکمند بگرفت و دو دستش را محکم ببست
آنگاه باو گفت اگر آنچه از تو میپرسم براستی جواب گوئی وجای دیو سپید
و زندان کیکاوس را بنمائی شهریاری مازندران بتو دهم لیکن اگر دروغ
بگوئی سرت را بخواری از تن جدا کنم . اولار گفت از اینجا تا زندان کیکاوس
صد فرسنگ واز آنجا هم تا جایگاه دیو سپید صد فرسنگ و راهی
سخت دشوار است . مسکن دیو غاری است درمیان دو کوه بلند
و هولناک و دوازده هزار دیو جنگی اورا پاسبانی میکنند . اما دیو
سپید از تنومندی و بزرگی مانند کوهی است تو با این تن و توش با او بر
نمی آئی و مصلحت نیست با وی جنگ کنی . رستم خندیده گفت خواهی دید
که یکتنه با آن گروه چه میکنم . پس براهنمائی اولار یکشب و یکروز راه
پیمود شب دوم آتشی از دور برافروخته دید پرسید این روشنی از کجا است؟
اولار گفت اینجا دروازهٔ شهر مازندران واین آتش پاسبانان
شهر است که دو بهره از شب نمیخوابند و سالارشان « ارژنگ »
دیو است . رستم از اسب فرود آمد و اولار را بر درختی ببست
وخود خوابید .

خان ششم

بامدادان رستم از خواب برخاست و سلاح برتن کرد و روی بلشکرگاه ارژنگ نهاد .

یکی نعره زد در میان گروه — که گفتی بدرّید دریا و کوه

برون جست از خیمه ارژنگ دیو — چو آمد بگوشش از آنسان غریو

دو پهلوان بهم درآویختند . رستم چیرگی یافته ارژنگ را بزمین افکند و سرش از تن جدا کرد دیوان که این دیدند روی بفرار نهادند رستم بدنبال آنان تاخته بسیاری را بخاک هلاک افکند و هنگام غروب بجایگاه خود برگشت پس اولاد را از درخت باز کرد و برهنمائی او بشهری که کاوس شاه در آنجا بزندان بود رفت چون بشهر درآمدند رخش خروشی چون رعد برآورد کاوس شاه در زندان بشنید و بیاران گفت : خروشیدن رخش آمد بگوش یاران این سخن باور نکردند و گمان بردند که پادشاه از رنج زندان هوش خود را از دست داده است در این گفتگو بودند که رستم از در درآمد شاه و پهلوانان فریاد شادی برآوردند . کیکاوس او را درآغوش گرفت و از حال دلیرانیان باز پرسید آنگاه گفت : ای پهلوان پیش از آن که دیو سپید

آگاهی رسد که تو آمده وارژنگ دیو را کشته‌ای چاره او کن وگرنه .



زدیوان جهان پر ز لشکر شود همه رنجهای تو بی بر شود

دیو سپید سپهسالار دیوان و از اینجا تا منزل او هفت کوه است و هر کوه را

هزاران دیو نگهبانند . منزل او غاری هولناکست که نره دیوان از هر

سوی راه آنرا بسته اند بکوش تا او را از پای در آوری که نابینائی ما جز

بخون جگر او درمان نشود . رستم گفت چنین کنم . پس بر رخش برنشست

و با اولار از هفت کوه گذشت و نزدیک غار دیو سپید رسید با ولاد

گفت اکنون بگوی چگونه بغار دیو توان رفت اولار گفت چون آفتاب

برآید و هوا گرم شود دیو بخواب میرود پاسبانانش نیز می خوابند اگر در

آن موقع بدیو در آویزی پیروزی یابی .

چون هوا گرم شد رستم سر و پای اولار را محکم ببست وانگاه تیغ برکشید

و بر پاسبانان غار تاخته گروهی از ایشان بکشت باقی مانده گریختند و راه

غار گشوده شد .

خان هفتم

پس از فرار پاسبانان رستم بغار دیو سپید داخل شد و چون تاریک

بود زمانی شمشیر در کف بماند و مژگان بهم مالید تا چشمش بتاریکی خوی

گیرد چون ناگهان چشم گشود دیو سپید را با روی سیاه و موی سفید

چون کوهی خفته یافت از مردانگی دور دید که او را در خواب بکشد و نعره ای



از جگر بر آورد دیو بیدار شد و سنگی بسیار بزرگ برگرفت و بر رستم حمله کرد

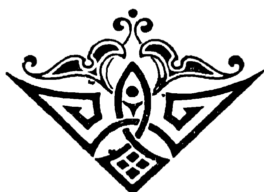
رستم بچالاکی یک دست و یک پای او را با شمشیر بیفکند دیو بر رستم در آویخت و لختی تلاش کردند رستم خدا را بیاری خوانده دیو را بلند کرد و بر زمین زد و با خنجر دل او را درید و جگرش را بیرون آورد .

آنگاه از غار در آمد و سر و تن بشست و بند از اولاد برداشت و باز روی براه نهاد و همی رفت تا بزندانگاه کاوس شاه رسید یکسره بسوی زندان بشتافت . کاوس شاه و یارانش بدیدن رستم فریاد شادی بآسمان رساندند . رستم خون جگر دیو سپید را بچشم شاه و دلیران ایران چکانید همه بینا گشتند و رستم را شاباش گفتند .

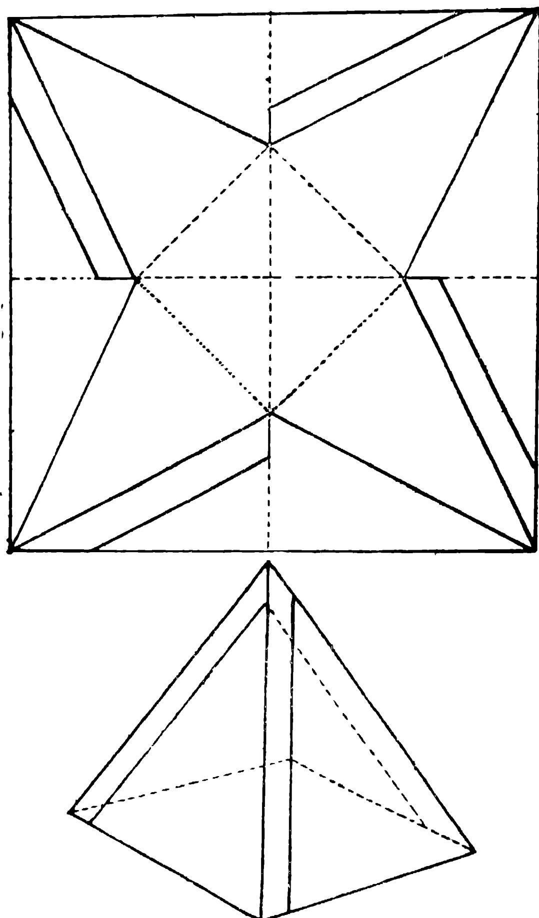
× × ×

پس از یکهفته که بشادی و خوشی گذشت کیکاوس بیاری رستم و دلیران ایران شاه مازندران را بلاک و سپاه او را پراکنده ساخت و بدرخواست رستم اولاد را در مازندران مهتری داد و پیروز بپای تخت برگشت . —

(پایان)



کار دستی



۱ـ روی یک مربع مانند نقشه دست راست با خط کش بکشید .

۲ ـ قسمتهای اضافه را ببرید تا چهار مثلث لبه دار و یک مربع باقی بماند .

۳ ـ لبهٔ هر مثلث را بمثلث پهلوئیش بچسبانید .

سیاهان افریقا

در سرزمین نیژری افریقا وحشیانی زندگانی میکنند که پوست بدنشان سیاه، مویشان پیچ پیچ ولبهایشان کلفت است. دراین ناحیه برای تربیت حیوانات اهلی ازقبیل: اسب - الاغ - شتر - گاو - گوسفند وبز علفزارهای فراوان وجود دارد. چون حیواناتی وحشی هم مانند شیر وغیره دراین نواحی مسکن دارند، سیاهان هنگام شب ناچار گلهٔ خودرا در محوطهٔ بزرگی که اطرافش محصوراست میبرند تا از شر آنها آسوده باشند.

اراضی این مرزوبوم برای کشت وزرع بسیار مستعد است سیاهان دراین زمینها برنج - ذرت - گندم - انواع سبزی - موز - تنباکو وپنبه میکارند وپیوسته این مزارع وکشتزارها را محافظت ومراقبت میکنند. بعضی حیوانات مانند فیل ومیمون برای بردن میوه وغله بکشتزارها میآیند - وبچه‌های کوچک برای اینکه آنها را بترسانند طبلهای بزرگی که در کشتزاراست میکوبند. حیوانات ازآواز بلند طبلها میگریزند.

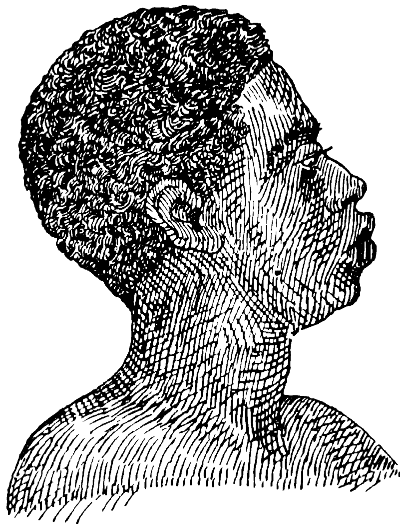
چون گاو وگوسفند دراینجا زیاد است گوشت هم فراوان است هرچند سیاهان میل ندارند گاو وگوسفند خودرا بکشند. برنج ونان وخوراکهای

دیگر هم درست میکنند و میخورند . از ذرت هم آش لذیذی درست میکنند هنگام غذا خوردن دور هم جمع میشوند و ظرف بزرگی از آشش را در میان میگذارند ابتدا یکنفر از آنها اول یک قاشق میخورد و بهمین ترتیب قاشق دست بدست میگردد تا آش تمام بشود بعد هر کدام یک کاسه شیر تازه بجای تنقل بعد از غذا (دسر) میآشامند .

مفیدترین نباتی که در این سرزمین میروید پنبه است . موقعی که پنبه میرسد زنها و بچه ها بمزارع پنبه میروند - آنها را می چینند و پنبه را از غوزه و پنبه دانه جدا می کنند سپس آنرا توده کرده بکلبه های خود میبرند . لباس خود را از ان پنبه ها درست میکنند . چون هوای این ناحیه خیلی گرم است اهالی چندان احتیاجی بلباس ندارند -

بچه های کوچک اصلاً لباس نمی پوشند . ولی بعوض مهره ها و حلقه های برنجی و آهنی را بگردن و بازو و قوزک پای خود می بندند . از آهنگری خوب سررشته دارند . افزار آهنگری چکش - سندان - دم آهنگری هم دارند . از آهن شمشیر - خنجر - قیچی - چاقو - نیزه - کج بیل - دست بند - میسازند . از پوست حیوانات چرم درست می کنند و از چرم آنها فا...

زین و یراق اسب ـ کفشهای راحت و ظروف چرمین درست میکنند . در این





ظروف دنبه ـ کره ـ عسل و موم میریزند . ظروف گلی هم میسازند .

این طوایف با اقوام دیگر تجارت میکنند . محصولات و میوه های جنگلی را برای فروش بشهری که در صحرای ریگزاری واقع شده و نزدیک است میبرند .

در این شهر بازار های بزرگی است که مردم اطراف برای خرید اسب گوسفند - مرغ و جوجه - غلات - سبزی - نمک - پارچه های الوان لباس وغیره میآیند اسباب آرایش وزینت برای زنها مانند مهره های شیشه ای - گلوبند - حلقه های نقره - النگو هم در بازار های این شهر بفروش میرسد .

خرید و فروش آنها با پول انجام نمیشود اجناس را مبادله میکنند . مثلاً یک نفر در مقابل لباسی که میفروشد گوسفندی میگیرد دیگری ممکن است مقداری پارچهٔ پنبه ای بدهد و یک نیزه بگیرد .

در این ایام بوسیلهٔ سفید پوستان اروپائی از وجود پول هم آگاه شده اند و بنابراین گاهی هم اجناس خود را میدهند و پول میگیرند .

بخط جواد شریفی

گراورسازی آزادگان

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
لباس	۵۳
دوست خائن	۵۵
طرار امین	۵۹
پند یك نفر راه زن	٦۱
چراغ	٦۳
اقسام نباتات	٦٤
نباتات گل‌دار	٦٤
نقاشی	٦۷
اطاق خواب	٦۸
طمع وآز	٦۹
اقسام نباتات	۷۱
نباتات بیگل	۷۲
نکوهش بیجا	۷٤
حیوانات	۷۵
سزای بد کرداری	۷۸
حیوانات استخواندار	۸۱
خفگی وطرز جلوگیری آن	۸۲
دوست نادان ودشمن دانا	۸٤
حیوانات پستاندار ـ گوشتخوار	۸٦
بزغاله وگرك	۹۰
گرگ وسگ	۹۲
رسم	۹٤
حیوانات پستاندار ـ حشره‌خوار	۹۵
زنجیر عدل انوشیروان	۹٦

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه